

# سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹  
مجلس و هیئت ابرام ۱۳۱۱ - مجلس شورای وچون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳  
دختر شایسته سال انتخاب شد

# فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده  
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

**مراجعه کنید و انتخاب کنید**

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

## مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰  
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح  
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

کله تازه و کله مسیح و مسیح  
موتور و موتور مسیح و مسیح  
آدرس: میدان شهر نو کوه کله مسیح

## قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع  
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود  
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت  
بخش عرضه می دارد.  
برقیون ۲۶۷۷۶  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

## قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح و مسیح  
برق و مسیح و مسیح  
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

## شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان  
قرار میدهد.  
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

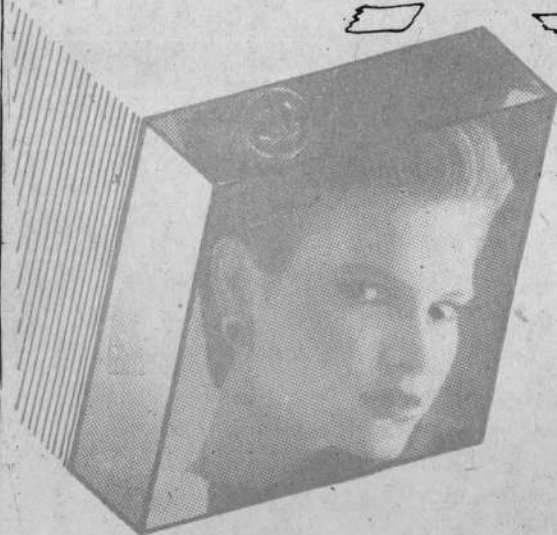
# فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با  
لطف لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه  
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت  
کمپنی است. عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی  
عرض میدارد.

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال  
روضة مبارک

## سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده  
زنانه و با کیفیت  
عطرهای تازه رسیده

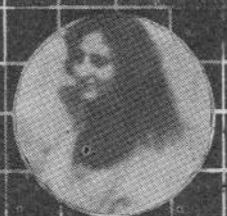
آدرس: زرغون سیدان تهران

## کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری و تیار و نقاشی آکات سبزی  
شماره ۱۰۰۰ در قیام از نوین طبع آکات و نقاشی و جاز به هر نوین  
آدرس: کات ۴ چهارمین بید نوریا در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

# تولونه په زړه پوری

## عرقان و تصوف

## بنا پیری لند داستان



## بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد  
صفحه (۳۴)



صلیب احمر  
صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

# سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

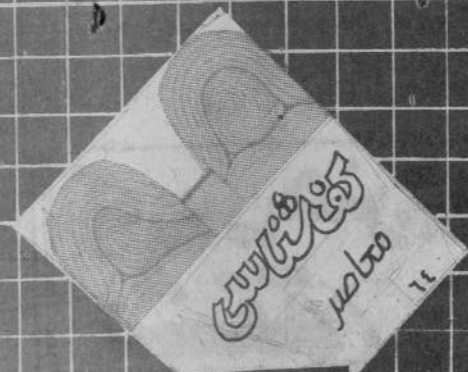
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری  
تلفون: ۶۱۲۰۱  
مخبران: آصف معروف  
تلفون: ۶۲۷۰۲  
سویچبور: ۶۱۸۷۸  
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل خانمسی  
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود  
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"  
مختم: محمد گل

ادرس: مکروریون سم بلان (۱۱۰۶)  
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمسی  
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)  
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:  
باری تغمسی  
محمود جمیلی  
عبدالله نسادان  
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان  
مخبر

# دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه  
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر  
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلند  
میشود • چندماه است استیوردن •  
شرکت آریانا است •  
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود  
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که  
انسان آنرا در خود زمن می بیند  
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر  
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی  
میخوانم • از تو دارم آرامش  
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟  
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم  
دا شتم استیوردن شوم و پس •  
- پس خیلی مصمم هستید •  
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل ، خویش راد در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است ، چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همبسان ، با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل ، کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟ یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سوه بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد . اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟ میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد . با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

# درکابل

# پهلو

# پهلو



(پراپلوس) در پشاور که فعلاً توسط  
 هلال احمر پاکستان فعالیت های  
 آن به سر می برد. می شود.  
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام  
 نواحی شهر کابل و که این خدمات  
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت  
 میگیرد.  
 - دوازده شعبه کمک های اولیه  
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -  
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.  
 کمک اولیه به مجروحین  
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی  
 گشته توانست وظیفه مداخلة در رگوری  
 های شلحانه را به دست آورد.  
 - کشورهای که در مراکز جهان  
 لطفاً ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ  
 و یا خانواده انجام میدهد.  
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"  
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات  
 را به دست گرفته است؟  
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان  
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست  
 گشته گرفته است.  
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن  
 در هرات و مزار شریف.  
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه  
 آن در کوئته.  
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین  
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.  
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب  
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.  
 دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -  
 نیست که در سراسر جهان همینگونه  
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک  
 و دستکاری انسانها می شناید.  
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد  
 این موه سه وسما برخوردار است.  
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -  
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر  
 گروه های کاری این موه سه به افغان  
 های مستمند و درد مند انجام میدهد  
 و به دانم که در افغانستان چه وقت  
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.  
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر  
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا  
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید  
 معلومات کافی در اختیار ما  
 بگذارد. وی توضیح داد که  
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -  
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال  
 حال گشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های  
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.  
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ  
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟  
 این کمیته در چهار مساحت عمده  
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های  
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-  
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه  
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای  
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه  
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در  
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این  
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -  
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التماس

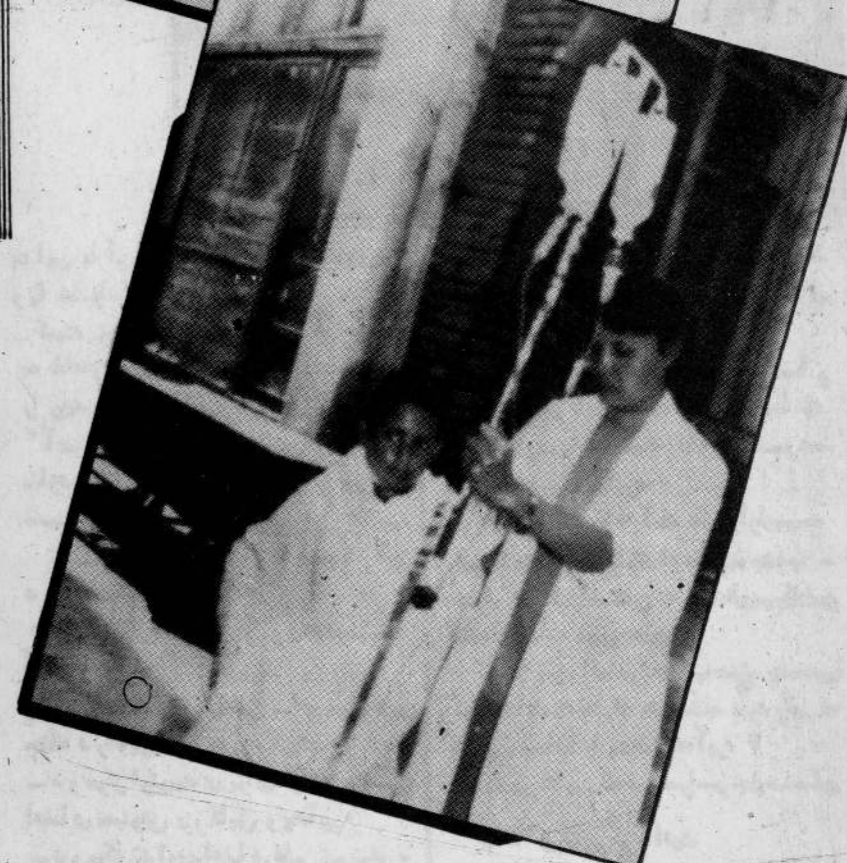


نوشته کامله "حبیب"

## قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند  
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب  
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه  
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول  
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.  
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا  
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ  
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت  
 و به آن ها کمک نمایند.  
 همچنان دولت های شامل این قرار  
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از  
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا  
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی  
 مردم به شرف و حیثیت آن ها محقوق خا  
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی  
 آن ها حمایت نمایند.  
 شکیبایی و رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد  
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها  
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.  
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و  
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد  
 مانده است چشم دید خود را از اتاق  
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی  
 های قرار دارند که همین اکنون آورده  
 شده اند.  
 نرس موه ظف این اتاق "اوکی هایدن"  
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.  
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از  
 مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان  
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به  
 وظیفه اش سخت علاقتند است خوش  
 صحبت و خوش برخورد است.  
 وی در مورد مرضیانش میگوید:

## دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر  
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح  
 است. من کابل را دوست دارم. مردم  
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که  
 مثل هوای کشور خودم است دوست  
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود  
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی  
 جهت رفع ضرورت است.  
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟  
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد  
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و  
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی  
 میگوید:  
 "امکان دارد تعداد زخمی ها  
 کمتر ازین باشد."  
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات  
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع بر خورد او با مرضی در می یابیم.  
 زبراخته گی رانی شناسد فقط میگوید  
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و  
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان  
 زندگی اوست.  
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در  
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید  
 در حدود ۳۷ ساله باشد.  
 نامش "سوجهری" است.  
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال  
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار  
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه  
 در آن کشور. وی از نوزادان است  
 سال گذشته در پشاور بوده است  
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش  
 میپرسیم. میگوید: "کار طبابت  
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر  
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا  
 افغانها کار کرده ام."  
 نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مرضی  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.

نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا' مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مرضی  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.  
 درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع  
 وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود.  
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن  
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند  
 گروه اولی متشکل از سه نفر است  
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.  
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از  
 ناری اند.  
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از  
 سوئد و دیگری آن از بریتانیا می باشد.  
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی  
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این  
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب  
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد  
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده  
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که  
 برایش درد ناک است جالب نیز است  
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار  
 میگرد.  
 آن وقت احساس رضایت از کار را در  
 سیمایش مشاهده می کنم.  
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها  
 برایتان دشوار نیست؟  
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می  
 سازد میگوید:  
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر  
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است  
 همچنان می گوید:  
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد  
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که  
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های  
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان  
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد  
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان  
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر  
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که  
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم  
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی  
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ  
 روح انسان را خسته میسازد.  
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد  
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل  
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.  
 او میگوید:  
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجهه  
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا  
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم  
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم  
 از خارج بخواهیم."  
 به همه اتاق ها سر میزنم. از میان  
 چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می  
 کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس  
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را  
 می بینم. مرضی را رضی اند پایوا ز  
 های مرضی نرها میکنند. در یکی از  
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در  
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون  
 بقیه در صفحه (۹۱)





تصحیح و نگارش  
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و مصوف و این جلوه  
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا  
نست . راهی که شناخت هستی را از  
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می  
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -  
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید  
انسان در هر دو حالتش چه جوینده  
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو  
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته  
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ  
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب  
و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ  
پر شمس های را در نور دیده است که  
از ابتدایی باورهای بشری (به هر  
نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -  
معتقدات و هرچه رابه نیایش نشسته -  
تکانه نهر و مند و ضرور ریش و نماز خود -  
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی  
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر  
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن  
" غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فراران ... و مگر نه همینگونه بود  
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند  
معاهد گراهی رفته اند و تهنکان آب بقا  
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟  
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته  
اند و جوینده گان رهش ها طریقی  
دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند  
و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم  
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانقی ابعاد  
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی  
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمانان  
قوتیه مولانا و مخدو و مناجال الد -  
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش  
خواب " نردبان آسمان " را دیده بود  
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می  
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین  
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز  
و کلوز آن ، مسافر خسته کی ناپذیری -  
بوده است که پس از نخستین درنگ  
در سپیده دم زنده کی خیزش علاست  
راهداری باورش راه دست راست  
یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی  
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا  
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها  
نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و با  
" خطی " و باریک و یاهم " حجب " و پر بار  
بدون شبهه هیچیک از این مسویرها ،  
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل  
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس  
گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی  
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر  
های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتدا  
بی آمد های الزامی ( و یا خیر الزامی )  
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایس  
است که شاهراه یکست و بیراهه -

# درون سینه من دگای حکماست \* تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفرمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانسته که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایسی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، نعل به مقامات و کرامات " : "تسخیر شمس" " طی الاضی " : " طالع و اقبال " بهجا نخواهد بود .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

## یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا آنسانی که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقولسه

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگای خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده کی و احوال بشر ه حکم میکند و -

منتهیست : " ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان .

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا بازگردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیم است و ما غصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند ه را مسا میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایمانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهضربان هائیه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطلسه ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم دوت تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

# افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تر به مصرف برسد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بگرد بگرد پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون پول یاد شده - معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن چا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دو همدستش در بلند شدنش بود یوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن سو تر منتظر استند ، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند .

موتورکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتور دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتور به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرد هنوز جاست نشده است . . . . .

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتور تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

# مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند ، کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد ، پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب ، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسیل رامورد شک قرار میدهند . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهند . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود همد ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگویند خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد ؛

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟  
- کدام پول و . . . . .  
- دگه همراهی کی ها بودند ؟  
گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .  
( . . . ) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

# کتابخانه

## کتب و اسرار فیضی



# کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .  
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان  
 با تهذیب و خوش برخورد بود ، گفتیم که  
 میخواهم از جانب مجله (( سیاهون )) گزارشی  
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا  
 یاری رساند تا پرسش هام را با شخصیت  
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری  
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و  
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو  
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون  
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله  
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی  
 خم شده باشد ، انگار ( به جای همه  
 نومیدان میگویی ) شاید به گفته -  
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ ( ابرهایش  
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک  
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -  
 میآورد ) و شاید هم ( چشم مجنون به  
 ابراند رنده بود )

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر  
 خسرو بلخی ( واقع تاینی ) گردیدم . از  
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس  
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را  
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاوون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

\* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گوید.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

\* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که بیکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که بیکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدسی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

\* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و نشریات، کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

\* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشریاتی خود آغاز خواهد کرد.

\* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تاکنون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میسر نمیکند. شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)



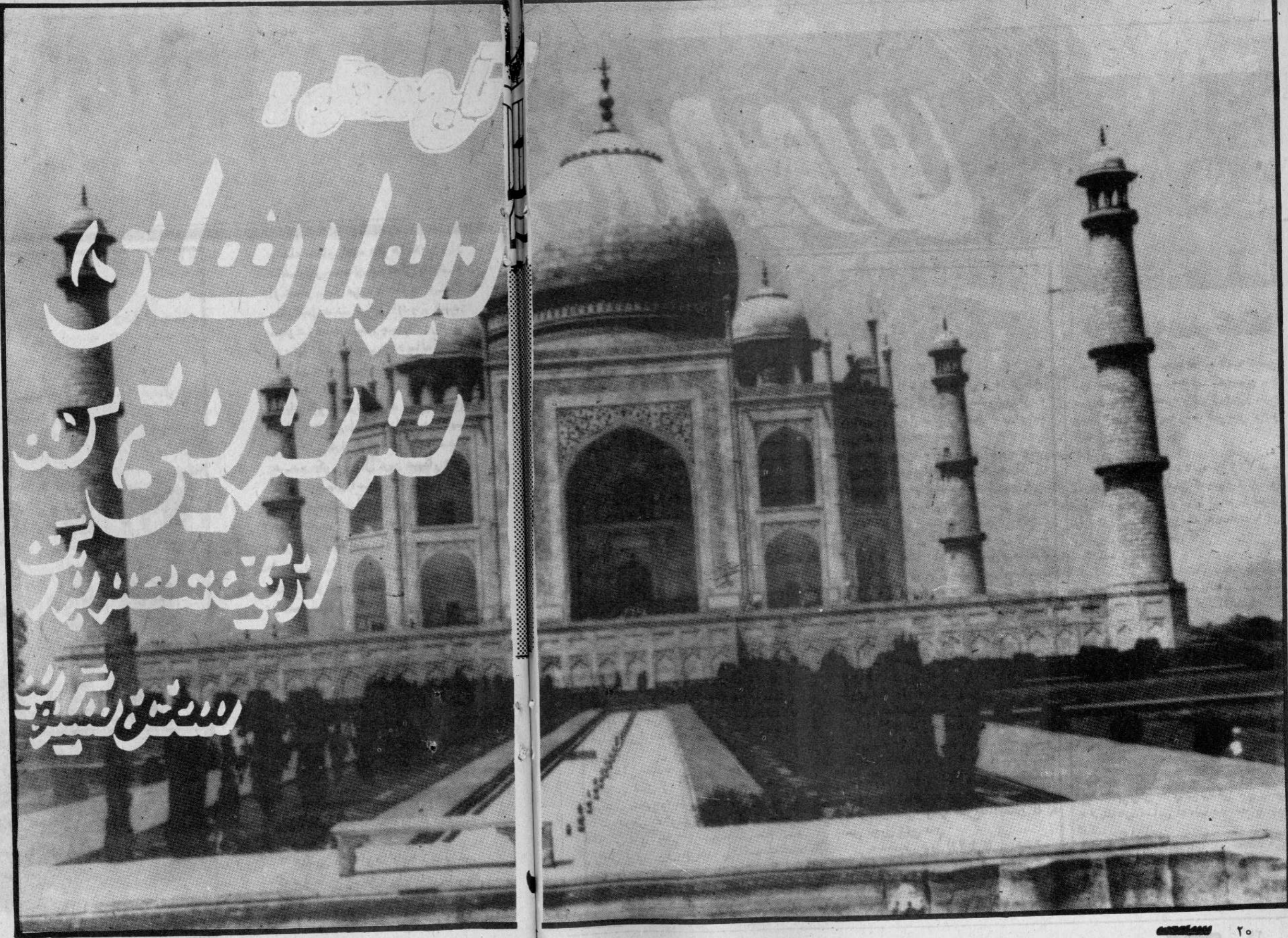
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر  
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مور  
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل  
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی  
 بمبلی و آگره دیدن نموده و  
 از انجا راپسورهای برای مجلیه  
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده  
 اند که اینک درین شماره  
 راپور تار از آگره را به نشر  
 برسانیم :

**تزارش اختصاصی**  
**سپاون**

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس  
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت  
 است . فاصله بی که چهارونهم  
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده  
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم  
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال  
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره  
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد  
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر  
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل  
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل  
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا  
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا  
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در  
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به  
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار  
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست  
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار  
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس  
 تاج محل مقبره است که شاه جهان  
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از  
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین  
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای  
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه  
 جینا بنا نهاد .



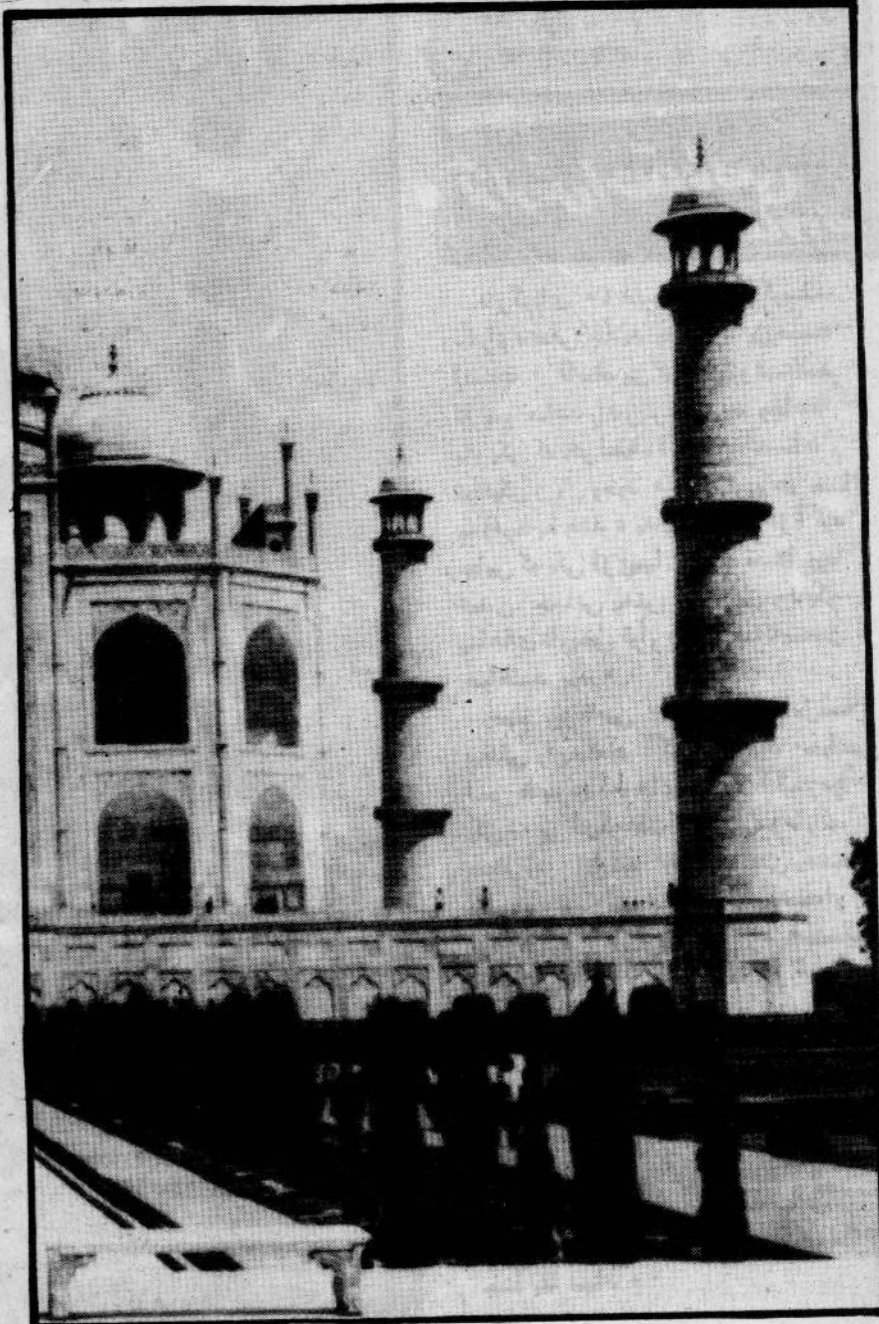
تاریخچه  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل



# ۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

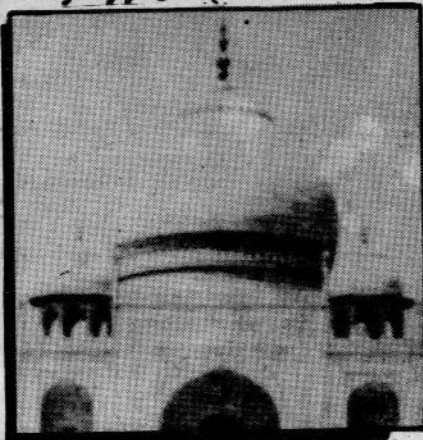
# دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد  
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه  
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبا  
 ممتاز محل دختر ایرانی از دواج کرد.  
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند  
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی  
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا  
 می آورد در گذشت . شاه جهان  
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز  
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این  
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته  
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های  
 معماری جهان است سه هنر مند  
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :  
 استاد همی ایرانی ه جبر و هند  
 و بر دنیوا مستالوی و او ستین دو سرو  
 از فرانسه . برای احداث این بنا  
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د  
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به  
 هند دعوت نمودند .  
 برای ساختن تاج محل بهست و دو  
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار  
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در  
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه  
 مهاراجه جهپور برای شاه جهان  
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده  
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی  
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل  
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند  
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته  
 شود .  
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر  
 که دو طرف با دیوار های بلند  
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم  
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده  
 و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره  
 ها استوار گرفته است . از فاصله  
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی  
 است که در میان استخری قرار دار د  
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب  
 میابد و در فاصله چند متر از  
 میان استخر حالا فواره های آب بلند  
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .  
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر  
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه  
 پهلو و چهار مدخل دارد . در هر  
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف  
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز  
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا  
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .  
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه  
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود  
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف  
 آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی  
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده  
 احاطه نموده است . روی مقبره ها  
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه  
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره  
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند  
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را  
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا  
 جای قوری دزدان محلی وارو پای  
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از  
 عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه  
 ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود  
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زهر  
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را  
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور  
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .  
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف  
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی  
 قرار دارد . دو برج عمده در مدخل  
 بنا به دو طرف دیده می شود .  
 بعد از دیدار تاج محل همراه با  
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز  
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ  
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره  
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ  
 های سبز رنگ ساخته شده که در  
 اطراف آن حصار های محافظتی و  
 خندق ها جا دارد . در این قلعه  
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد  
 گوهر ه تالار های باغام و پارخاس  
 و کاخ سرسیر قرار داشته است .  
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام  
 های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای  
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن  
 نورجهان و برج یاسمن جلب توجه می  
 کند .  
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها  
 و مهارت خونین شاهان مخطوبان  
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد می  
 آورد .  
 با مرگ ظهیرالدین بابر فرزندش  
 همایون به قدرت رسید . او از دست  
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی  
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد  
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت  
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و  
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر  
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند  
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه  
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر  
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .  
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که  
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای  
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک  
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه  
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه  
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگ  
 جهانگیر از محل اختفای خود در کن  
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد  
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران  
 خود را کشت .  
 همین شاه جهان است که تاج محل  
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های  
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود  
 یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان  
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد  
 اورنگ زیب بر نیروهای پدرش پیروز  
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه  
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -  
 بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مېلوي کله کړي وه هغه کوټه چېسې موز بکې اوسېدو. د يوه گراج پر سر بېرته دوهم پور کې وه. په لويديځې اوجنوسې خواوې يې د وې لویې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا ترې د هغو له ښکلې لرلېد سره د کوټې له منځه ليدل کېده. شاوخوا شنسې وروښوگانې، چمنې بېمکې، پتيان، وياړلې او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خوابرندې باتې وې، پوناخايه مې وليدل چې داسې يوه حسينه بېغله بکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده بنگر و راپېرته. د هغسې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند و تورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لاسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و. په تيره بيا د هغسې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکرې چې له خپلو خوږو وېښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسرنښکاروله. د بېغلي دې آسمانې جېسن مې داسې په سترگو خوازه و وږول چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغسې نازنين صورت ته پاته وې. څه شيبه يې هغسې هم زه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگسې

بېياسې د روزي خواته وکتلې. نوږسې لېده چې بېغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه او زه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شم. هيڅ ونه پوهېدم چې د دې د روزي خلاصيد او له هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليدلو پرمهال څه وکړل، وړند اوکون يې کړم، عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خو له پسرې پورې خيالې او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوېښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم. ان د ويره چې ډوډ، ډوډ مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پېدا کړل او راته څرگنده شوه چې د دې يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې

خوکه گوږم چې سبا بېيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا رې کولو م، پوهل بېيا د حسن ميره به دې - د روزې کې راښکاره شوه او زما سترگې پور لامل بيا د هغې د نازنين صورت د معلومېدو سوز مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د بېغلي په کتوراکو کې ترېروله زياتې تودوخه ليدله.

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شم چې نه د ايواري زه په حسيني بېغلي نه م مېن شوې بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د رېښې افوستله او غوښتل مې چې نوکړې ته ولاړ شم. په زياتې جورانتيا سره مې پام شو چې د پورې په خپر حسينه بېغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختو اتانو سره چې په ښکلونو کې د بېلو د چغېد و په خپر راته زړه خونونکې ښکارېده، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم د حسينو نجونو پاري څومره خوږه او ژوند بېخونونکې وې. پدې وړخ هغې په خپلو ټولو خبرو کې يوازي خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خو زياتره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې؟ ... خو ما شومان دې دې څه کار کوي؟ ...

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد م داډاډ هم ورکړ چې د هغې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بېيا دم سازگرې دې. خونوږود مينې خبرې او انسانې داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغې څخه نورڅه زيات

پيسو او شتومېن سرې و، داسې ښکارېده چې پوځه عياش دې هم وې. ښکله هغه مخکې تر دې دوه نورې ښلې هم کسې پورې او ښايې پورې يې د نيمه ښخه وه. هغه په پوهل يوه دوه ورځې کوټه راتې، بېيا به ولاړ او په مياشتو مياشتو ورک و. خود ښايې نه يوازي خپل مېر هغې هغې نه خوښېده، بلکه هغه يې د پرنسپال پد اېښه. او د هغه په نسبت يې زياتې کړکې تنکې زړه وړه له کړې و. ان د ورسره چې کوټه يې د ښايې لې روستلو پس پور لامل هم د هغې خلاصه تېله ونه ليدله او ان په راز راز بهانو او پلوسو سره ښايې داسې ترې لمان غوړولې و چې فني ان پور پوهل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسوږيا څخه د مراد گلونه غنجه کړي. خود چې ښايې ولي خپل مېر د ويره بد گانه لاهم مې نه پوهېدم.

پوه وړخ چې له ښايې سره مې له فرسې وروسته بېيا هم له کلې څخه د وتلو کوټه تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې او چټک بدلون راتې. څس و وړېږو، تالندې پېښنا، په هر ک پاراډ او هغو لړ وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوې وې، خپل محاي زېرې لمر اوښه پراخه آسمان ته چې ورپسې ډوډ، ډوډ بکې لکه واوره په سفند کې حل کېدې، پېښود. په کوټه کې غنمو او په پولو کې وښو او گياو چې باران يې په غنډو کې د مړولو اميلونه جوړ کړي و د لمر په پلوشو کې لکه د شنو وړېښو په خپر لاکوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې زمې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښايې پورې هم له خپلې چنارې چادري سره راښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافله.

د انوهغه ورځې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايې د دې سوزنده او بې باکې مينې په وړاندې يې شپږه پاته شوم. نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگې خوږېدې اوکله به مې چې هغه ليدل له نوبيا به مې پېڅ شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پېښېده. د ښايې مې ته وړم او هسې چې هغې په موسيدلې اوکله د نوي فورې پدې لې څلاپ ښې خپله چادري له مې اړوله، سره سترې مې شې موکره، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختوړ سلامت و. پوهاي ښايې لږ څه په پولى وښوېده، نژدې وه چې ولټوږي څسوا



خود گاوندې د کوټې د دروازه د ورغو ورغو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکله تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې دا د روزه دې چا خلاصه کړي وې. داسې اېښېده چې ښايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وې چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورسې پس مې کتل چې نه، هسې هم چې ماگېلې وه نده، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې يو وار څه شيبې له باره خلاصې وې. د لومړي لامل له باره مې يوه وړخ کله چېسې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شو چې داهرکله تر لې د روزه سره بېرته شوه. د دې د روزې خلاصيدل خداسته ولي د ويره راتسه په زړه پورې ولکه چې ان زړه مې ورسره وږوږ يده. د دې د روزې د اناخايې را خلاصيدل مې ښه فال وگڼل او داسې داډاډ مې په زړه کې پيدا شو چې لوي - خداي مهرباندي، څنگه چې د اتر لسې د روزه مې پس له مود و مود و خلاصه وليدل نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنجالونو د حل لارې هم زما پرمخ پرانستل شې.

شوه. بېياسې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بېيا لکه پېښنا راښکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني بېغلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوږې ولولې او يارولې او پېل شوې ویده عواطف يې بکې راوېښ کړل چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کيزي، بيا او بيا د هغې خوا گوږم. د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې، نو ژر تر ژره مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شوم. د بېغلي دې ليدلو کتلو، داسې يې واره او تره وړه کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپس ټکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

زړه ناز و خواږه څه په پير ه تللوته چمتو شوم او چې خپل لاسې بکس مې واخست او

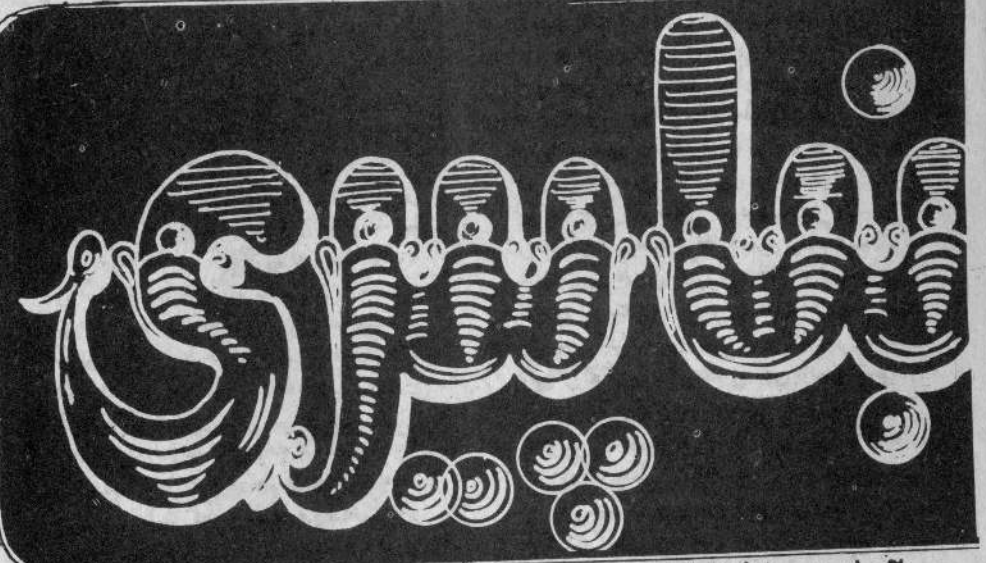
لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوکې وهلې، له کوټه ووتم. او په هغه لورې روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و. او چې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نو که گوږم چې بېغله هم په پورې چنارې رنگه چادري کې راښکاره شوه. د هغې په ليدلو پس پوهل بېيا لکه په دام کې نېښتې مړې زړه په ترکوشو بېغلي د رانژونې کېد ورسره سم په پورې حيانا کې ښې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ډوډ، وړوډ کلې څخه بر د کوټه و او وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کوټو په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کړاړې وه او تر دې پورې لرو محايونو هم څوک نه ښکارېدل.

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځېدو. د گلابي بېغلي پستو او وړو مينه

معلومات ترلاسه کړم. د اښان ليدلې کتنې مو ډوډ، ډوډ سره زياتې شوې او د بېغلي مينې د هرې ورځې په تېرېد ورسره لاذنات خپلې منگولې زما پرنږه او د هن خېولې. داسې شوې م چې نوږسې له هغې او د هغې له سوزنده خوږې مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کې هغې خپل نوم هم راوښود او د هغې کوټې په باب چې هغې بکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښايې پورې نوښېده، څومره وړ نوم. هغه په رښتيا هم ښايې وې. دغه راز هغه د بوډا، لور نه بلکه د هغه نوي نازي او گورو، چې مېرمنې فني څه پټه ښکاره سوداگرې کوله. داسې ويل کېده چې هغه په همدې تېرولو کتونو کې له هرې لارې چې و، ښې زياتې پيسې پېدا کړې وې. خو پدې سخت او په

پوه وړخ چې له ښايې سره مې له فرسې وروسته بېيا هم له کلې څخه د وتلو کوټه تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې او چټک بدلون راتې. څس و وړېږو، تالندې پېښنا، په هر ک پاراډ او هغو لړ وچې په شاوخوا فوټو راښکته شوې وې، خپل محاي زېرې لمر اوښه پراخه آسمان ته چې ورپسې ډوډ، ډوډ بکې لکه واوره په سفند کې حل کېدې، پېښود. په کوټه کې غنمو او په پولو کې وښو او گياو چې باران يې په غنډو کې د مړولو اميلونه جوړ کړي و د لمر په پلوشو کې لکه د شنو وړېښو په خپر لاکوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې زمې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښايې پورې هم له خپلې چنارې چادري سره راښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافله.

د انوهغه ورځې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايې د دې سوزنده او بې باکې مينې په وړاندې يې شپږه پاته شوم. نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگې خوږېدې اوکله به مې چې هغه ليدل له نوبيا به مې پېڅ شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پېښېده. د ښايې مې ته وړم او هسې چې هغې په موسيدلې اوکله د نوي فورې پدې لې څلاپ ښې خپله چادري له مې اړوله، سره سترې مې شې موکره، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختوړ سلامت و. پوهاي ښايې لږ څه په پولى وښوېده، نژدې وه چې ولټوږي څسوا



مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -  
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان  
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی  
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم  
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله  
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -  
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -  
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی  
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د  
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی  
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی  
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت  
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .  
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه  
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله  
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی  
 خیالی زلی زوی می په جګړی کی وړل شوی  
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم  
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده  
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه  
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -  
 لخوا نه وه ، بته په بته په دی پس گرید و  
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند  
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ  
 هم نه درلودل نو د هیجا باملرنه یسی  
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که  
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر  
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده  
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم  
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی  
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی  
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید اکر ی . نو  
 هغه چی د خویما شوله تیرید وروسته یی  
 همداشتمن خویماش سوداگر پیدا کړ او د  
 لسولګورو یوه اخستلوی بناپیری لاند په  
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي  
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته  
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی  
 چیرته په بنا رکی یو کور په کړا و نیسوه .  
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو  
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی  
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه  
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -  
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی  
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو  
 داچی بناپیری له دی ټولو پیښو څخه  
 په خبرید وسره د خپل میره په نسبت  
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری  
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری  
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د  
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی  
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلی  
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی و چی ژوند ، کور ، تبعی او  
 ان ناوی بناپیری یی هم تری هیرولسه  
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره  
 یی کړی وه .  
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو  
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی  
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی  
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل  
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی  
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی  
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند  
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم  
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -  
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او  
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د  
 ژورولو له پاره څه لاره پیدا او خچاره  
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه  
 هم کړی وه چی بدی برخه کی په ترورسه  
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -  
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له  
 سره تر نیایه نه پوره خیر شمع له دی -  
 ترخو پیښو او کسو څخه په خبرید وسره  
 می په زره او د همن کی مرسمونک -  
 اند پینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ  
 احساس راته پیدا شو خو اوس نا اویا -  
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه  
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی  
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی  
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او  
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل  
 تردی حتی یی بیای میره راشی .  
 د هغی د ژورولو پاره څه لاره چاره  
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده  
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعی او  
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی  
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی  
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تری  
 په خنګه کړم خونه زما په زره کی د -  
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی و چی  
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من  
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه  
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور  
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی  
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم  
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می  
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه  
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو  
 مخه ونیسم .  
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی  
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی  
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره  
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته  
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره  
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .  
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی  
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له  
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری  
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو  
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز  
 اوزره لری زونکی سوداګانی یی را وا -  
 چولی او د لوپواند پېښو په سمند رکی یی  
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور  
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی  
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی  
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له  
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .  
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په  
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا  
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه  
 پتی خونۍ ، تر شونه ولاندی خندا او او  
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .  
 څه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل  
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په پلمه  
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم  
 د روزه بیسی وتر له اویانویس له دی -  
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د  
 یو څه خوز واو میوی سره یی راور ، نو  
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او  
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره  
 بدی ناسته وه د لومړی محل له پاره  
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په  
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی  
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و  
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه  
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه  
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -  
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او  
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په  
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی  
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له  
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی  
 اورته او سوزنده حالت کی می بناپیری  
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل  
 نازنین سراو صورت یی په زنگانه راته  
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی  
 راته وویل :  
 - سلیمه ( ) ته می پرخوښیږی  
 ( ) مینی دی لیونسی کړی م...  
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خویا ته  
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل  
 او د مینی ډک ګو ژوند ته ورسید و...  
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی  
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -  
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم... هسو  
 سلیمه ( ) که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوچان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه ( ... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکس د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوخل بیالزخه به سرشم ، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کړه ، مخامخ م ، د ښاپیری هر حرکت دومره له منی ډک و چی مایه به هم کول شو به هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگم ، آیا دکمه وده و چی داسی به ښاپیری می داسی به هغه مخیا لولگم مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کس پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته ، نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوری هلته اوسنې ، دولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره پاسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ؟ ؟ قول دې ؟ ؟ اوما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوجی ژوندي می لکه دلیمو به خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د ورس ، نینې او بچای به باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به غنجه کی تیڼګه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما وبل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی بحان د ښاپیری د وصال په سمد رکی غوږه کس چی هلو ونورس هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سرولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاګه شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی یی سر رخت لکه خنګه چی لانه وه ، بحان د - هغه غوښتنواو لاس ته نه وسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری د وروسته دریمه وری وکولیدل ، بدې وری ښاپیری د وصال لامل جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خنګه چی د ترویی غوږه نسبت زیات او پښین او غنی و .

هر شپه سر چی اوس می د اوسنې کس پخوانی نوم کتک له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی د وصال لامل وای خپل دې د هغی سره خپل دې وری وکولیدل ، هغه سره د تللو له هغی سره د تللو لکه د وروستی غنګه چی او خپله هم د خپل دې غنګه وکله با ډاډه بحان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ ، اوله د خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته دخه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښنواوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی می د گاونډي د کور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی اوسیا پیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و ، خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟ ؟ به پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه اوسیا پیری پکی به ډیری ترهید لی ښی رانیکاره شوه . خوسم له دې چی فوښتل می ماته په اشارې څه روایی چی کتل می د یوې فتنې ، خورتونجونی خیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړخه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز وویوله او په داسی زورسره می دکوتی پریخی وپورعوله چی ان د غورصید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په پیرشدت سره ووهله او پوری می کسره . په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واوښدل چی سړی ښاپیری وهی ، داسی جوړ د جینسو ناروا اوډر آواز می ښه اوریده ، اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی ه غنی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی رافلی وی .

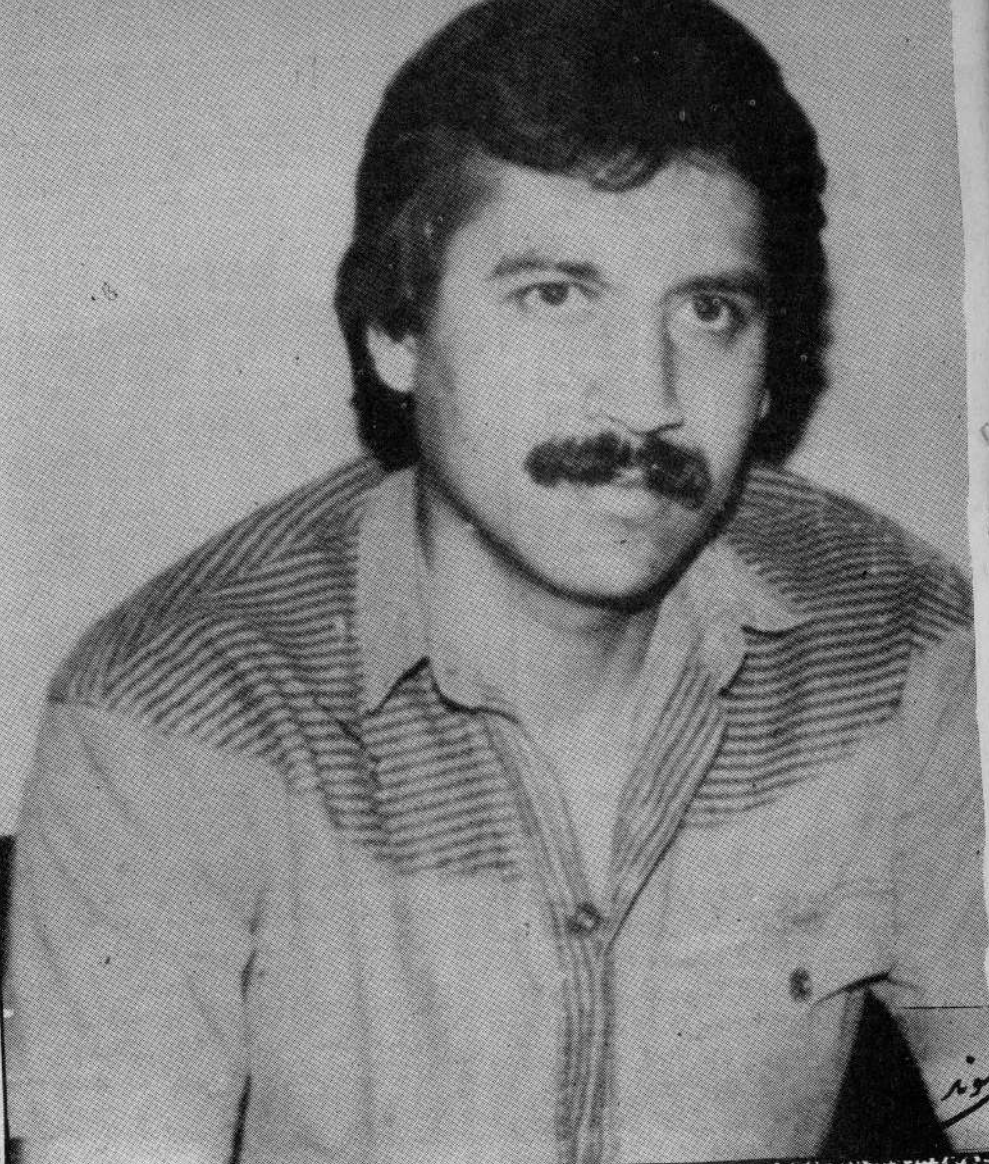
خولکه داچی دسړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوې ، نوشیبه کړی یی چی ختک ، میخونه او د لری کسو کس چی راوړی او د روزه می داسی کلکه کړه ، چی هلو ویا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو کس چی له یو لوسره داسی شوم لکه چا چی د یوې دنیافغونه او کړ اوښه زما پاره کی کولای راچولی وی . نوی دخپلی میرمنی اړ او د اشتباه د لري کیدوله پاره بحان به غاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی ، خو په زړه می یوخدای خبرو هغه وری می تر بیګا پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید څه وکړم او په څه توګه دې ښاپیری وژغوم ، پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه رافله ، خوا یا ماخه کولسی شو ؟ آیا بحان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرونه کورته رافلم ، که کورم چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډي کورته کالی چلوی ، لکه چی د ښاپیری د وې کورته نوي کومه کبه راغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه د دې کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه ، نو داسی راته وویل چی هغوی نن لس بجی له دې بحایه کله وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر ، خوداهغوی ته نه وه معلومه چی دکور پاتی په ( ۹۱ ) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست  
 نظریست که همه آسانها صاحب  
 آن نیستند. اما شناخت و ادای  
 درست و دقیق کلمات و بیان  
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا  
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.  
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده  
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟  
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر  
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.  
 جوینده یا بنده است.  
 چه پیش برداخت هایی برای یک  
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها  
 وارد عمل شدید؟  
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-  
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و  
 بهره داشتن کافی از سواد، البته  
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر  
 از آن و... در مورد خودم زیاد  
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد  
 خودشان، همیشه صادقانه نیست  
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه  
 باور میکنید؟  
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین  
 برای من.  
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات  
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی  
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام  
 باشد، حتما اما در... ریاضت  
 واقعا هنرمند ارزنده و پس بها.  
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست  
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.  
 شما چی گونه می اندیشید؟  
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن  
 پذیرا و کثران را می برسید، زیبا  
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز  
 مطالب آید رضو نیست که بگردد  
 و موسیقی ویژه وضا دادن لازم  
 برنامه پی.  
 برای گوینده شدن در راد یوتیوبیون  
 چه معیارهایی وجود دارد. شما  
 با آن جوراستید؟  
 - به نظر من معیارهایی که در راد پیو  
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا  
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با هم در یوتیوبیون

خاوند راهی و از غبار خوب برآید پیو-  
 تلویزیون نخستین کارها پشرا ضر-  
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من  
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد  
 راه خرد راهت است که آشنایان گفتند  
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای لیس  
 همه می باشد. به آن روزگاری بلند  
 راهی درین سفر همه و شنیدنی باوی  
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟  
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتواند  
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد  
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام  
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳  
 وقتی ارکستر باران کارها پشرا آغاز کرد  
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر  
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.  
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین  
 کد ام! چی تفاوت ها میان این دو شمار  
 کرده می توانید؟  
 - نخستین آهنگ (مع نما و نما)  
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر  
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته  
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو  
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -  
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی  
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و  
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند  
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود  
 وسایل موسیقی وضبط صوفی باشد. که  
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا  
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر  
 معزات یک آوازخوان، آنچه در آن به  
 موسیقی چیزی می سازد، همانا تجربه  
 اند و ختن است که هنرمند همه نظرهای  
 فراگرفت اشرا در صل پیاده می سازد و -  
 طبیعیت که حرکت وصل آواز را به  
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که  
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز  
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن  
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.  
 چرا صرا (باران) کوتاه بود؟  
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه  
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای  
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که  
 هر گروه ویا گروه هنری بعد از یک مدت  
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو  
 لطفاً صفحه برگردانید

# من از آن صدای گوینده هستم، تو از آن صدای گوینده نیستی

## اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -  
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن  
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای  
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند  
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد  
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت  
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی  
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های  
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید  
 \* آهنگ های زیر (باران) تانراکسی  
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا  
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها  
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و  
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز  
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های  
 فراهم دریا است .

\* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک  
 جوابگوی احساسات آن است ؟  
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است  
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و  
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند  
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت  
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران  
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب  
 خوانده شود زیباست .

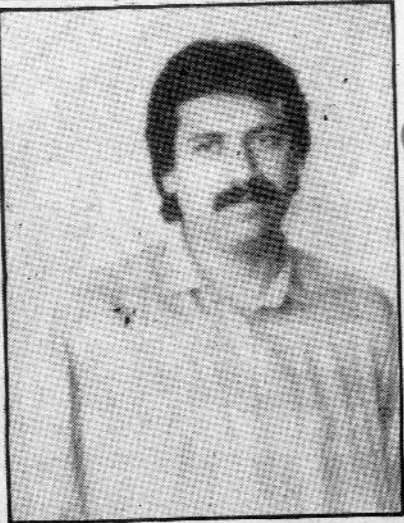
\* یکی از شیوه های تدوین منبضان  
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی  
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی  
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر  
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس  
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست  
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی  
 کار میگویند ، که نه تنها تدوین درد بیماریان  
 نیست بل درد شان را افزونی میبخشد .  
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند  
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه  
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال  
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم  
 کن و کیفیت بیافزا)

\* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ  
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ  
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج  
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر  
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد  
 ساز فریبی بنوازد و آهنگ های فریبی  
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو  
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟  
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

# جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان  
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه  
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که  
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری  
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل  
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -  
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم  
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه  
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر  
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون  
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر  
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .  
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .  
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ  
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .  
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره  
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی  
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود  
 برای راهبان موسیقی است باید به طور  
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق  
 رادیو به نشر برسد .  
 \* بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید  
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم  
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ  
 می دانید ؟  
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .  
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر  
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان  
 حال خود بیساند پیش و بد اند ضرورت  
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من  
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر  
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده  
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که



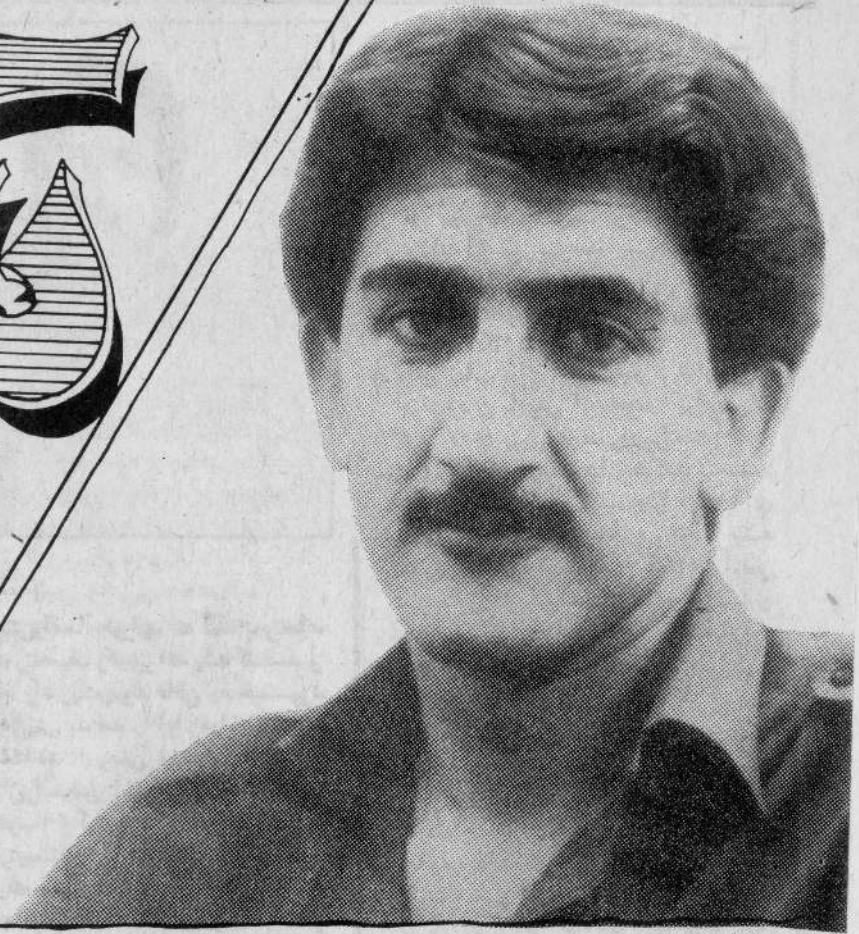
با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد  
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود  
 بعد همه رادیک بیوند عالی به خورد  
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید  
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا  
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و  
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری  
 برخوردار نیستند . از همین جا است که  
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت  
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر  
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .  
 \* شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام  
 زاویه انتخاب می کنید ؟  
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب  
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی  
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -  
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط  
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی  
 خواهد ساخت .  
 \* به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه  
 دارید ؟  
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان  
 عزیز می دارند . ارادت من به طور  
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،  
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن  
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر  
 میسازد .  
 \* گفتنی یا گفتنی های دیگر . . . .  
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده  
 ما افغانستان ، خشک شدن اشک  
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای  
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**  
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا  
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه  
 شنونده را به خود جلب کند و خود را  
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که  
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد  
 و تا اندازه بی نیز صد اوسود و مهارت  
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک  
 ( Photogenic ) بود ، نطای  
 نباید اتکا داشته .  
 \* وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،  
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک  
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟  
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات  
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای  
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به  
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده  
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن  
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته  
 صورتیکه مسخره نباشد خیل  
 بر بندیش شعری افزایش  
 \* به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟  
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد ، همه  
 اپرا میدانیم که صدای هر گوینده  
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه  
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ  
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن  
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت  
 خبرچورد رنی آید .  
 \* پگان گوینده راد یو تلویزیون شعرو سایر  
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت  
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند  
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد  
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کتد  
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی  
 هیچ تفاوتی رانی شناسند ،  
 چی گونه می اندیشید ؟  
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه  
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و  
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش  
 می کنید گله شما نا بجا است .  
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به  
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید  
 \* آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر  
 گفتید آخرین تان .  
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار  
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی  
 ( اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :  
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه  
 و جمعه) راد یو گوش دهید .

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود  
 را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند .  
 زیرا اگر آنطور بود ، به خودی خود اثر  
 هنری مطرود مردم می گردد . وقتی از  
 مردم صحبت می کنیم ، منظور ما طایفه و گروه  
 و جمعیتی نه بوده بلکه افرادي اند که  
 در کشور واحد زنده گی دارند . به نظر من  
 آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب  
 روس آوردند باید تفاوت ها و همگونی های  
 (اگر وجود داشته باشد) دوزبان را از  
 لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -  
 فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته  
 باشند . در دفتر آن چیزهایی که ساخته یا  
 اجرامی گردد تفاوتی و درخت هاربا  
 اصل خواهد داشت .  
 من معجون این دو موسیقی رادیک  
 پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر  
 آواز را از پارچه برداریم ، باید شناخته  
 شود که سازیک پارچه افغانیست نه فریبی  
 \* برای من چیزی تعجب آور بود ، وقتی  
 یکی از آوازخوانان جاز گفته بود : (ما  
 از موسیقی فولکلور الهام گرفتیم ) و من  
 هیچ نشانه هیچ اثری از فولکلور آن  
 آوازخوان و در پارچه هایش نیافتم . مسی  
 شود ، شما اندکی بیامون موسیقی نو -  
 لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم  
 بداند به کجا رفته و در کجا استند ؟  
 - باید مختصر گفت : فولکلور یاد انش هوا



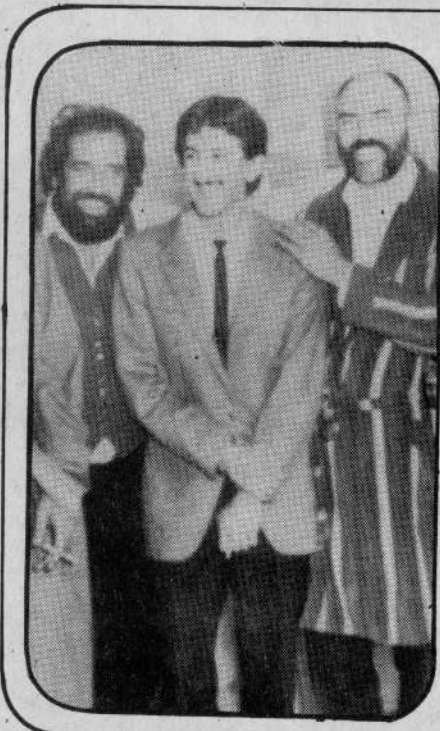
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو، تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد، ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آموختم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسد زوی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او و صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسد زوی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسش هایید این کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر مییداشتم.



# تئاتر و فرهنگ

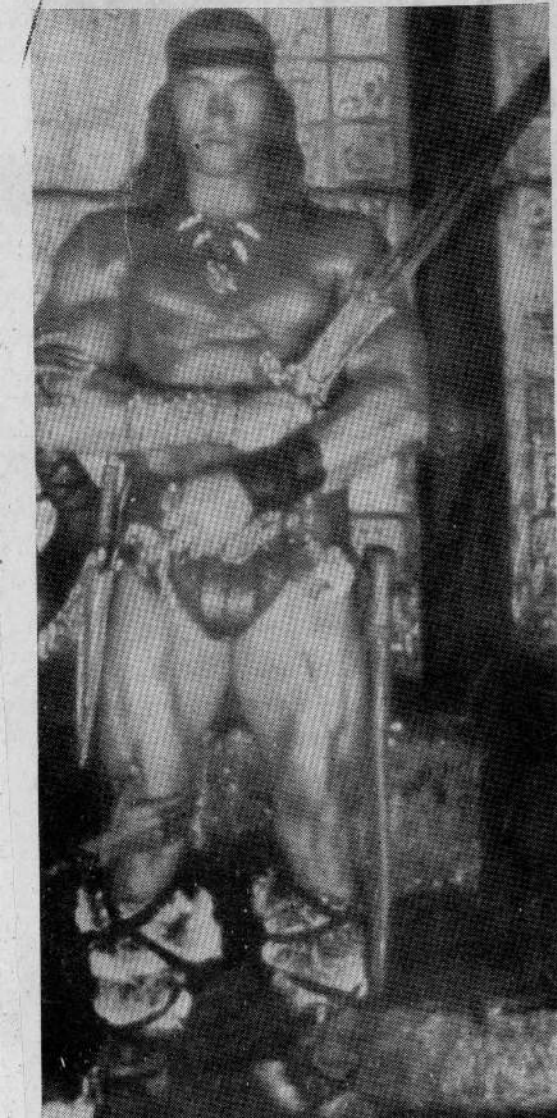
بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش  
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -  
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود  
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب  
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات  
محدود نظامی توانستم که تربیه یک  
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال  
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی  
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری  
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما  
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان  
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان  
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود  
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه  
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل  
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق  
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار  
فن اکوری بود ما راهمکاری کردند .  
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات  
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت  
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم  
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد  
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -  
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -  
سپس آن را پارچه کردند به گونه  
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب  
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .  
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی  
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این  
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه  
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -  
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و  
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم  
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان  
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸  
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام  
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوری مشال  
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص  
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .  
مرداب ها پنج دوره گونه گون تاریخی  
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف  
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان  
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از  
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از  
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم  
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته  
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -  
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -  
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهر  
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .  
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -  
امراض جنگی که در اینجا مساله  
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده  
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با  
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که  
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی  
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبیه  
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -  
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا  
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که  
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا  
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -  
اندازی های تازه از نوع سایه .  
✦ نوع سایه یعنی چی ؟  
- تئاترهای استند که فوق العاده  
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل  
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند  
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند  
همچنان اکتور در جریان این نمایش  
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش  
فن اکوری را به وجود می آورد تا جوانان





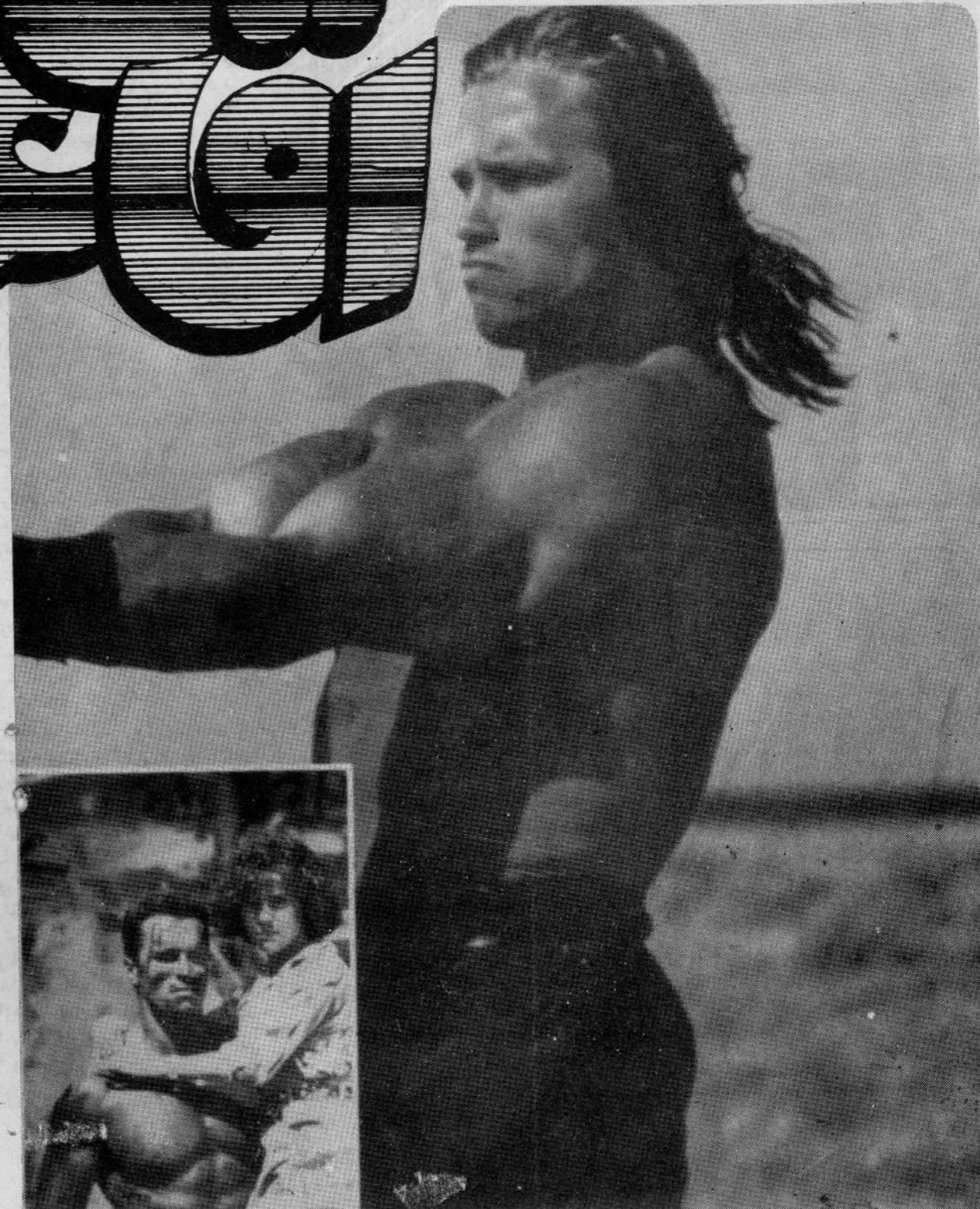
# سولو پستار

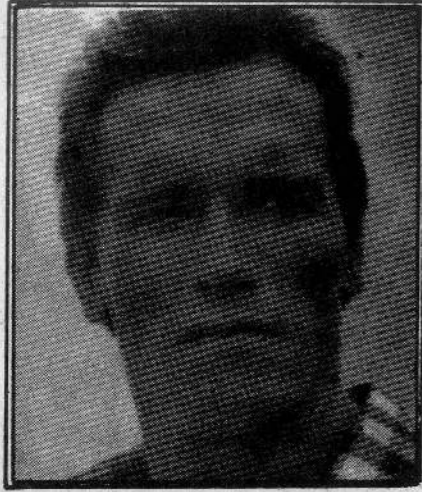
هانس " در سطح گرانترین اکتور را  
 است. از تولد بدون شک هانسی از  
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود  
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -  
 سانتی Biceps می پس در مقایسه  
 سانتی از ستلون و ۱۹۸ سانتی  
 و ۱۱۰ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -  
 سانتی و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون. اما  
 در زنده گی تفاوت عده ای و  
 قول سینمای ما نبود درین است  
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -  
 تمیزی سینما راه یافته است اما ستلون  
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص  
 به صورت پرورش اندام پرداخته  
 است. هر دو در بدین شک هستند  
 هنر پیشه در چه یک جهان است  
 که از دنیای صورت به سینما را آورده  
 است با وجودیکه تمیزی و زیبایی  
 کچهر " لیندا لوتنیا " پرگنستر  
 ستیان فراده و کاراته باز معروف  
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده  
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال  
 پس از " سولو پستار ستلون " فارسی  
 اتریش در یک دهکده کوچک کستلر  
 دایان که ما قرار داشت زاده شده  
 است. پدرش افسر پولیس بود. او  
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی  
 را گذراند. است. شهرت و  
 قیمت او در جهان سینما به  
 هیو ویز بود. علاقه اش " پرورش  
 اندام " بادی بیلدینگ " کس  
 او را محبوب عام و خاص ساخته  
 می باشد. کاپسول یکی از  
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما  
 بود است. " کاپسول " از هر  
 مبلغ به میلیون دالر در  
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو پستار  
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -  
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار در  
 نموده است دارد اما با سایر هنر -  
 مندان معروف چون " ورنر  
 " استوری " و " لوتنیا " در

# لرنولد

# سولو پستار





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها کردم.

کونی : تولد يك اسطوره .

کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به نام ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و در راه سالو نهایی تمرین را بر خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چوچ : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای سردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زیرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور پای جهان پرورش اندام" را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیزد و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست .

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و سرگرمی های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چوچ :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتاهو مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر می گشتم . در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان آرو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات آرو" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی آرو به کسب کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

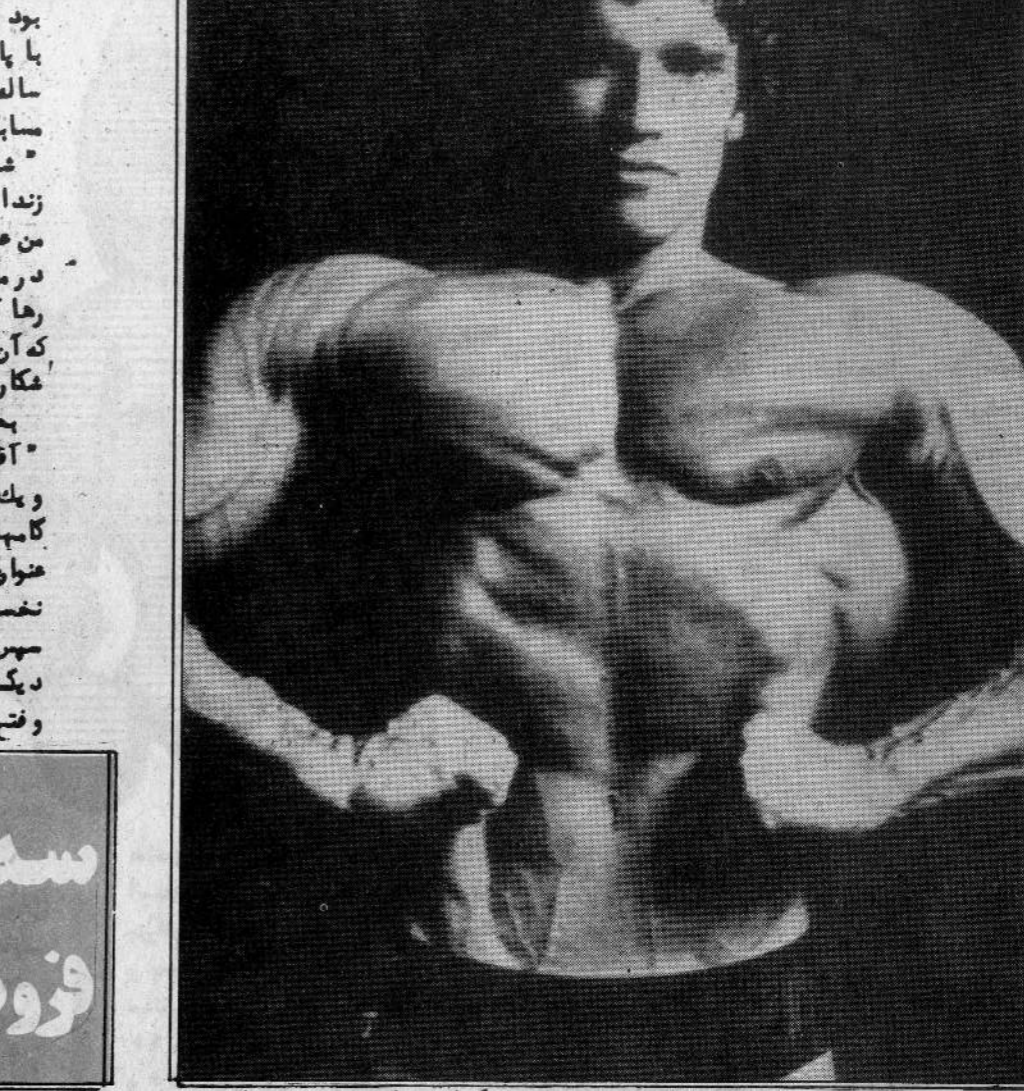
در آغاز در فلم "ارتولد -

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -



ترجمه صفيه رازانه

# پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوژی یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا -

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها  
- آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد )

- نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخت‌شده و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان  
- موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله (( جهان طبابت )) چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله :

# برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پانیاواساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراحاتی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آراام شده مرکز مغنی زمین برای منق شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسی‌ها واسید های حاصله از میکروب های رقتی مانند بامالیکول های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل میدهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی مینا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

### رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان ها کوچکتر به غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتراز سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگیرد.

فرورفته گی ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال های سطح مینا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میگشاید. این مرحله د نشانده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری و اسیدی میکروب ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و تخم (پولیپت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است.

در اوایل با سردی (تنفسی یاغذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا های گرم به درد می آید (نه سردی) و این نشانده هنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب

از دندان خارج شده، ساختمان های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند

چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

# جوایز اسکار ۱۹۸۹



## بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامشخصی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کارمدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معرضی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کار زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

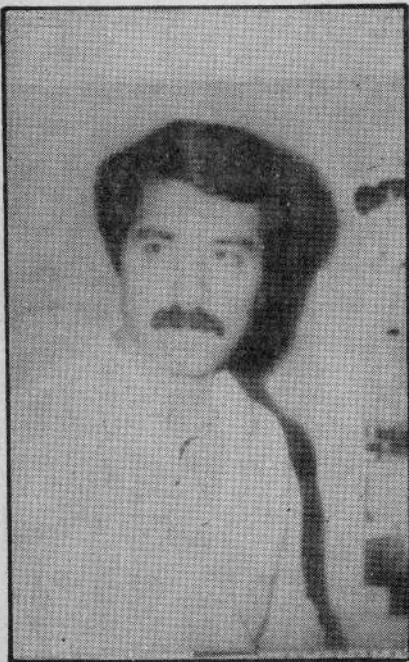
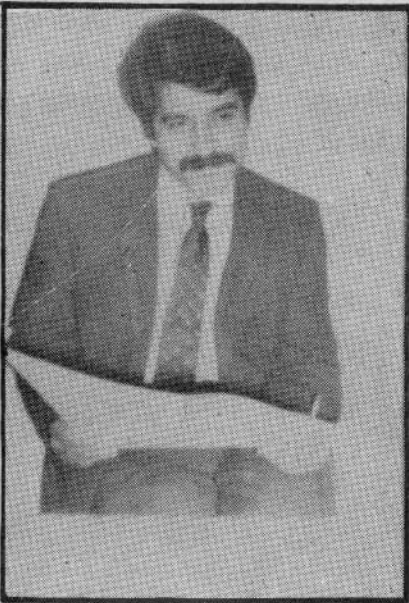
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - گاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزینسال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

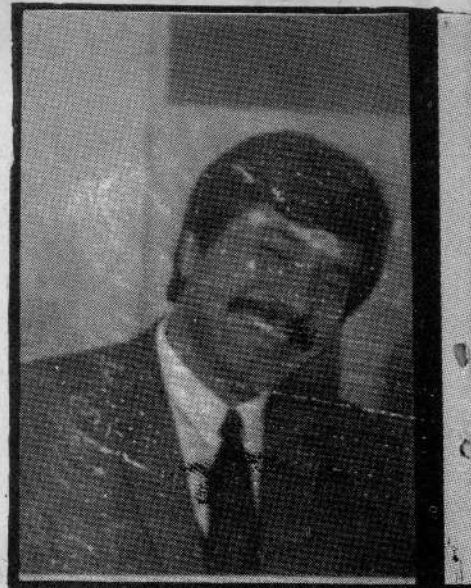
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟  
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش داشتم .  
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟  
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا - طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر نفری بود و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا - درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گردد و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر انجام موسی را مدتی و حبیب طلوع از میهن خواست کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد - وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد و فیلم به لاهور بازگشت . فردای آن روز با رئیس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم بردار مجرب درست و لیکه نیامده بود . وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام و هر چه می‌گویم درین رشته تحصیل ندادم و باور نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را مدتی و حبیب طلوع" با خودش بهم را می‌بردند .

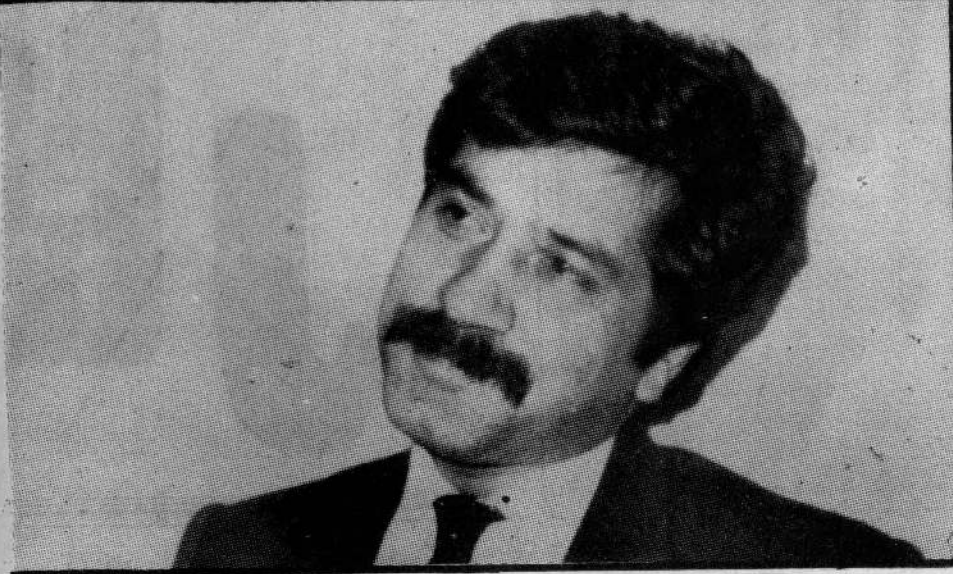
چس کار تازه بی رویداست دارند ؟  
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار دارم .  
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و - کتبخ تعلق نمیکنید ، اندکی در مسوول زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟  
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که جز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی و دیگر هیچ فیلم ما دور نمانده است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینکای فیلم های خوب فلکوری یک و محلی وطن خوب ما ساخته معبد و نشر معبد تا جای فیلم های بیفیل تجارتنی . خارجی را می‌کنند ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های آنها -

# هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار .  
 - فیلم های ما چرا نقش شوند " صدای دانه ؟  
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طوری است که ماه خاطر سهولت کار و روی سست آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که ماهک ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز مخصوص می‌باشد .  
 - آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



سینما روی آورده اند ، چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد . و شما خود - میدانید اگر در یک هفته سه فیلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پشه باشد آیا برای تماشاگر هدیه دیگر نخواهد بود . خوب اگر افزون تر از این بگویم ، فکر میکنم درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلفنامه در

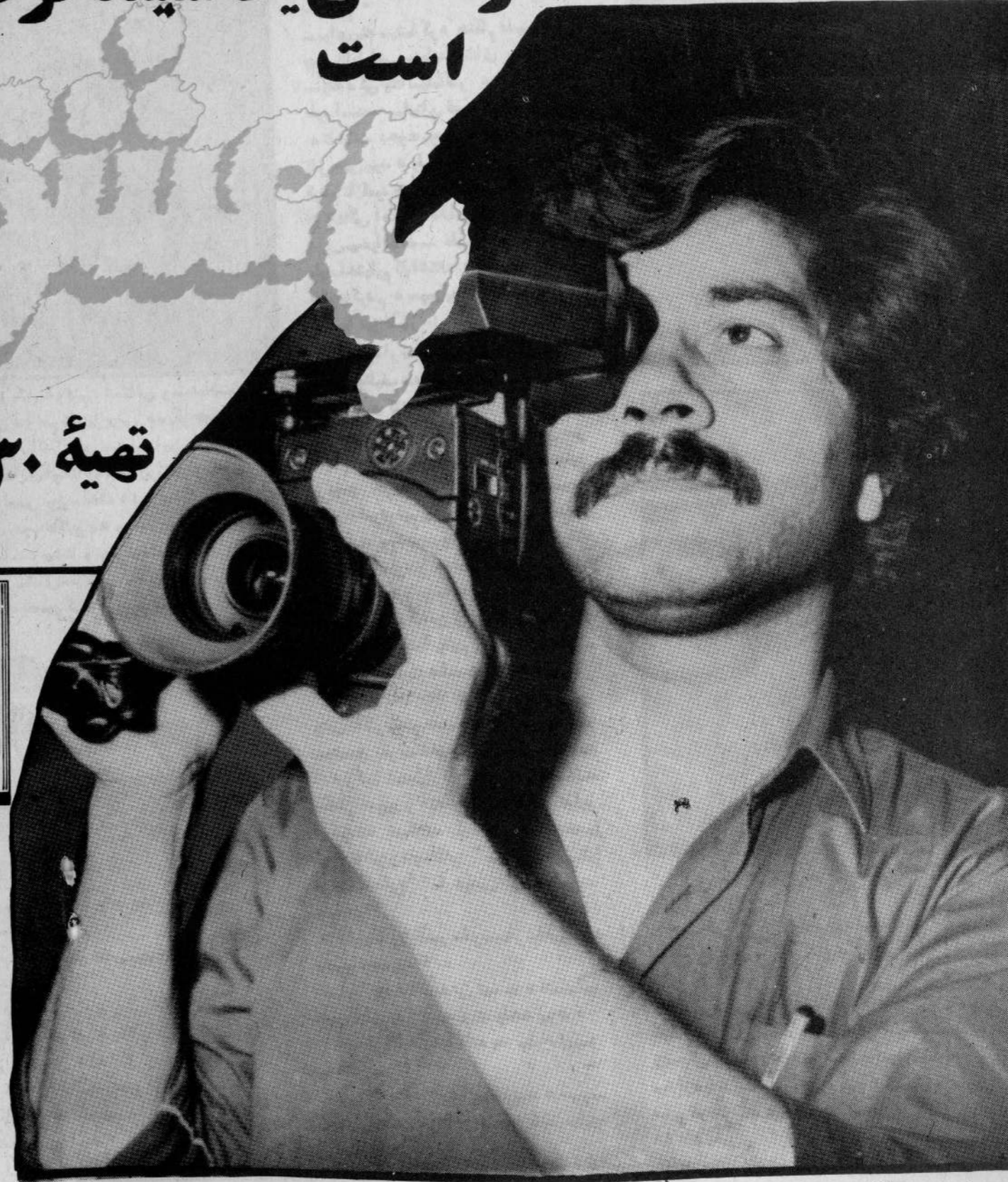
چرا که باید باشد ؟  
 - چون سینمای ما یک سینمای چسای و بالستیک است نه سینمای - تجارتنی ، لذا با شناخت از جامعه فیلم ها تهیه می‌شود .  
 - ما فیلم های بسیار خوب داریم ، ولی هر کدام آن ها چرا صرف یک بار نشر می‌شود آیا نمی‌شود که به جای فیلم های خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟  
 - به پاسخ این پرسش خودتان باید بگویم

« هر اس از چس و از چس کسی ؟  
 - هر اس از نقد و انتقاد .  
 - آیا گاهی فیلم های شما نقد شده اند ؟  
 - برای نخستین مرتبه فیلم هنری " به - سوی لانه " که پس از اعلان نشری حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از - سینما گران و منتقدین مانقد شد ، هر چند که کسی ها و کاستی های آن را به رغم می‌گفتند ، من نهایت غشوش و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .  
 - عبادر آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی - سینما آمدید و می‌گفتید کارهای شما بخش را به انجام برسانید در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور بهبود فلسازی صورت نمی‌گردد ؟  
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا - لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند ، این سینما گران ما بار سالنند بی که دار - ند ، با آرزوی مندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای بالستیک و واقعی را در کشور - میان آورده و آن را هویت ببخشند .  
 - آیا واقعیت دارد که در سینمای ما بهرتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند ، تا به استعداد ؟  
 - نه ، به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلنامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می - شود امکان ندارد ، آن تهیه که در - فلنامه شرح شده ، آن را تهیه داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید :  
 - فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم باید از فلنامه نویسی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .  
 - کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی ، فخر نی ، جوانفیسر حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملیل و دیگران همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پشه های که -

# عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



## تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.  
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھو سق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - محمد من و آنان را واداشت تا هیتتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد کسه سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید

مستانم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟  
- در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کسدام بود؟  
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلمهای دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش ( که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم ) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟  
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

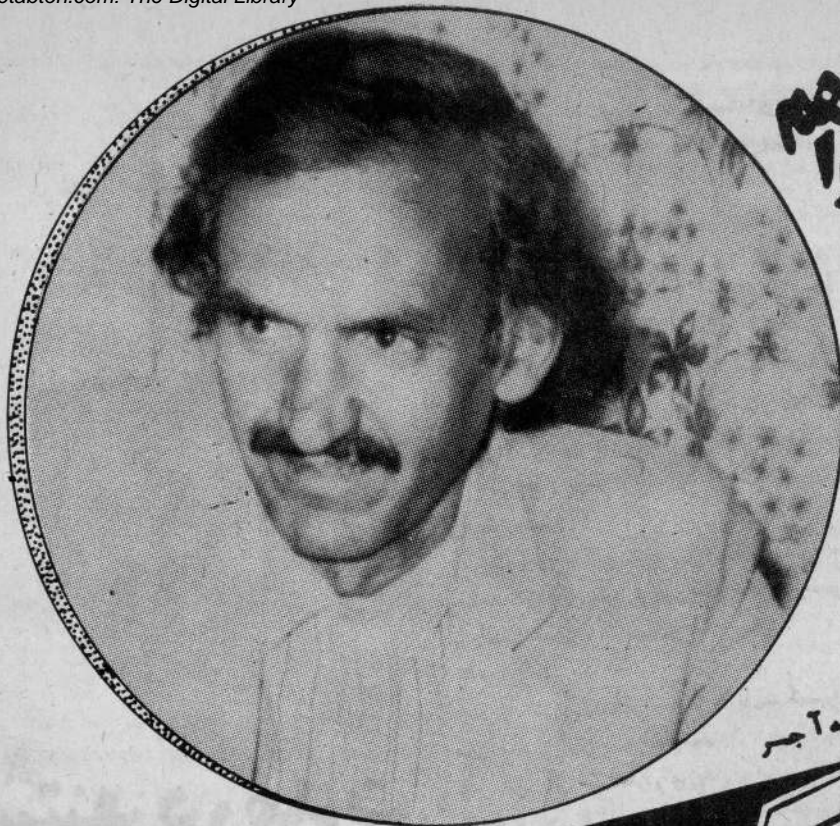
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پسا فلنامه نویس باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی شما وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و " و دیگران، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن آهنگی که خود رسیده علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس من کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.  
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - ندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند.  
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه



# مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوه آجر

## سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز  
ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۳ و ۳۵ ساله  
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه  
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار  
نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا  
هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون  
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی  
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون  
میگیم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که  
ایندک آن را با شما در میان میگذارم:  
\* چرا از همه آلات موسیقی سه تار  
را انتخاب کرده اید.

- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی  
سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز  
درسی رسم طبله رامیکشیدم. و در ساعات  
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-  
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد  
بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد  
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه  
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش  
چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار  
را انتخاب کردم، تماشای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار  
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-  
استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من  
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا  
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-  
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.  
\* چی گونه آغاز کردید.

- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)  
زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی  
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد  
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم  
رسانید و همچنان با دستنهایی و مطالعات  
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن  
سه تار به چاپ رسیده، خود را انسا-  
ساختم و استادم بردم.

\* در مورد بیدایش و قدمت سه تار در  
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.  
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو  
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود  
آمد و تکامل یافت، در افغانستان در زمان  
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی  
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و  
شاگردان بیشماري تربیه کرد.

\* چند مکتب سه تار وجود دارد و شما  
خود بهر کدام مکتب استید.  
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام  
(معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را  
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار  
بنوانم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه  
خود را داشته باشم.

\* چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید  
و باید رواج ندارد.

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک  
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما  
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده  
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نوزده

بقوه در صفحه (۹۱)



# چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنری اخلاقو لړل ضروری دی



مرکه کورنکی د لهرم

## حاجی چمن د لوی هنری کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون نضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رشتیا دده لاسونه خویره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینر . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . د ناسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوین او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . د ناسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لانم دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره نم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینم او په خندا او خنر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه بخت نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنۍ کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزنات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

دله لرله . زه لس کاله دمخه په دله کی م او دمخه په دله کی په اصطلاح

ښه (( پوڅ )) شوم . او وروسته می په نورو د لوکی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد یوسره

قرار داد د لرلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موخ به جلال آباد او خواو شا سیمو کی دیر محبوبیت د لرلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کید لو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بد لولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په ( ۱۳ ) څخ کی

# د باقبريال دوه شعرونه



## کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوز د کلونه  
د راتلوته د هغې سترگې په لاره  
راسره د نا اشنا هوس خيالونه  
اوزرگې مې په گوگل کې ناکراره

عوانې هیلې فلی فلی تخنېدې  
اند او ژوند مې د مستیو ترانه وه  
ما لمبه کره د پوښې په سر روڼانه  
نژدې شوې د وصال خوزه شپه وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کره لري  
راښکاره د هوسونو شاه زادگي شپه  
او د مینې د تاوده بستر د پاڼه  
سپاه نیولې خوا به خواخاږه فرې شوه

جوړه هسې د گلونوسره فنجه وه  
په سینه جې مې گلپانې رنگینه شې  
ولولیزه مې د هطرو خوشبوی وې  
هر نظری مې د ښکلا و نذرانه شې

د اورېل مې زانگیدل تاوکړې ولونه  
اوسکایې نخچیده په اننگو کسې  
تول مې فوز شومه د مینې انکا زو ته  
د وړې نیمکې ژسې په نغمو کسې

د هغې د سپینې خولې له ښکلولو  
د سرو شونډو د شراپو څخه مستې وه  
د بدن په مرفلنېواند امویسې  
زیاتیدونکې د پافې هوس گرسې وه

له ورنیمینې دوشالی جې را وتله  
د سپینې تلکې گلان مې په نخاوو  
لکه پینه په خولوکې لورېه پورېه  
څه اثر مې په کتو کسې د حیاوو

سپینه وړانگه د سپوږمې خوږه وړه شوه  
لویدې د عوانې مسته جذبېه وه  
اوله گرمو او سپلو پې ښکاریدله  
تلوسه مې بارونکسې ولولېه وه

د شپېو هغه بهیر بېرلسې و و  
جې د مستې قوتې وسپړل کلونه  
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري  
څه د ناز په خوب ویده وو آرمانونه

## سو درغونه

تاته هوسیزم د نا هیلې تر سره شنه  
شپه خومره اوز دده شوه د سبا سترگې راپره شه  
ستا په ایینه کې زه د خپلې سپوږمې مخ وینم  
خدایو واسمانې بېغلې زما په حال خبره شه  
زه د زړه له وینو رنگومه د شفق لاسه  
ته په ترمو او ښکولو پوښې بله تر سحره شه  
زه به د لاله په شان ښکاره سوي د افونه کړم  
ته سهارنې وړم چې چلنزه ترد لېسره شه  
څه شوه هغه څه شوه د خندا او خوشالو ناوي  
د پیر و خوږیدل مې یو عمل بیامې تر نظر سره شه  
مینې د روږارې شمه له ښکلو رنگینو سره  
گل کره د فزل قوتې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلین  
باقی بریال

## غزلیه کبیر

ببین این بید من انسانه میگویند  
فسانه از بلاي گویند ویرانه میگویند  
او میگویند :  
که در شام و شب تاریک  
سیاه لاش خوار د بو  
جهان را قبضه میدان  
و هر که شب برون آید  
برویش حمله می آرد  
اگر شب را گذر خواهی  
دعای بایدهت بر لب  
چراغی بایدهت بر کف  
سلاحی بایدهت در دست  
وزاهی بایدهت آزاد  
چه گویی تو؟  
چه بند آری؟  
مگر این گویشت بید  
پتیا راست میگویند

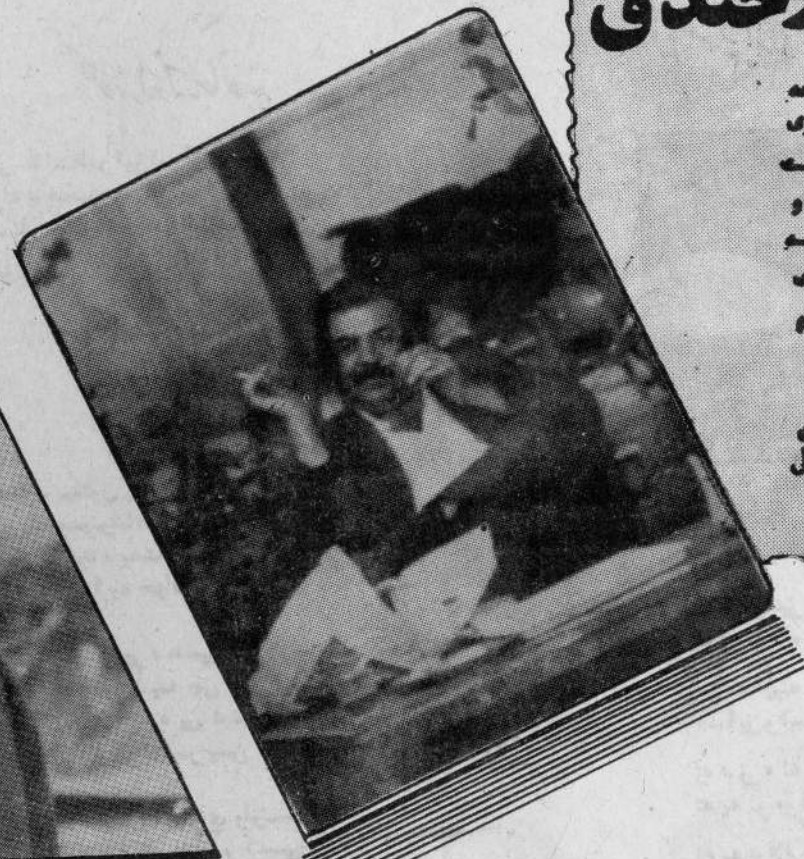
اسد الله (اولوالحمین)

## شماره کور

پرستو آمد و پوښې رسېدنت آوړک  
بهار روږدرت راښکونه باران کړد  
بشارت تل موزې زین خجسته باد چو گشت  
که مېوسد ز سرفرازین صحرا کړد  
په راه آمدنت کل نقش بای تو پرورد  
که فصل وصل باد همجو کج باد آوړد  
چو کاخ عمر مرا خدا همجو کج باد آوړد  
ترا رساند خدا دگر دست ها گل زر  
خوش آمدې بر نشان باد خاطر مېگر  
په کپسوان سیدار خا طوم وارو درد  
هغه سینه تاه بود نقش بای بند بگرد  
هنوز تازه بود آفتاب مهران شاه فرد د پوانم !  
مرا به غم آفتاب مهران شاه فرد د پوانم !  
که گشت سینه ام از آه بیواي سرد  
بیا بیا که غمی شاه فرد د پوانم !  
مردم که غمی در نگاه (حامد) فرد !  
عبدالمسیح حامد

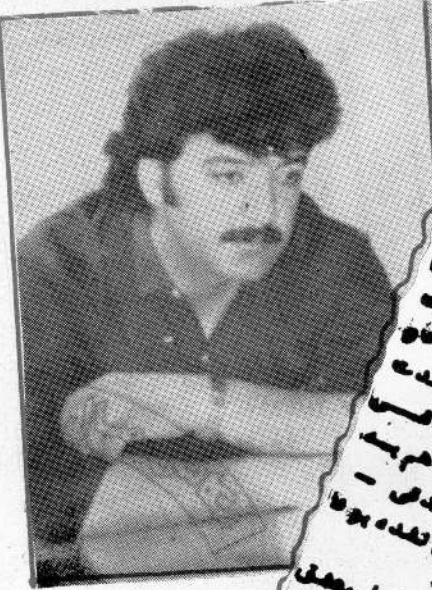
# اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه  
 نوری در حرکت بود دفعتاً با شکل سواری  
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت  
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فسفاو  
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم  
 فضاظر بهز با نهایسکل زا به فاصله دوری  
 پرتاب کرد و سواره آنرا زغس نبود ها کسو  
 خرمی که شا هد این حادثه وحقته انگیز  
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود  
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا  
 فسوق خندق شده بود که به شکل  
 تا خانه رخت .



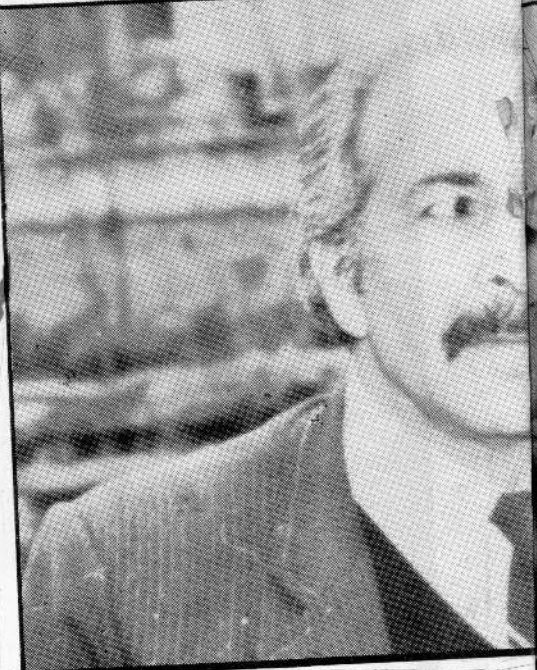
سرهنگه مان که آجر

# چهار کتاب چهار خبر



## عاقبت در راه بودی و خوشبختی در راه بودی

نعمت آرز هنر پیشه علم های انداخته  
 با همه بیفتانند او که در فلم سینمایی  
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار  
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو  
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت  
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی  
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم  
 پای سفره نامزدی نهادند . مدتی  
 درازی از نامزدی شان سوئی نشدند و با  
 که به زودی ازدواج کردند .  
 واقعه در نیکی که در فرجام انداخته  
 نفس سینمایی همه با به حیرت آورند  
 مانعت نظری بازی کردی ساره فارسی  
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی  
 نعمت آرز بزرگ نماد و بر کار هنر  
 را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر  
 سحر خط بخلا کمانی .



## عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه  
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید  
 لویز بین را محاصره کرده بودند مهشک  
 ر زهر زغس تمهید پنهان شده بود  
 خطبه را گاهی این سوگامی آن سنو  
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما  
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل  
 و هنر نیایی همه ما به پشک وابسته بودیم  
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر  
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های  
 پشک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و  
 ساه و چرکین .  
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما  
 پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه  
 را خسته و اندوهگین ساخت . عروس  
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت  
 بود و پشک همرايش زنده گی میکرد . . . .

## حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد  
 را به تلو یون را به هلیز ایستاد  
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل  
 مجله فیه که تا این که او را فارغ  
 منزل اول تعمیر تلو یونیون با ترست و محال  
 دگرگون در حالی که دوستانش گسرد  
 بقیه در صفحه ۹۴

## شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد



سید و مهتاب که هنر و ستایش او را بنام  
 شیرین گل برسوز . بیفتانند در  
 حادثه که در این روزها خساره بسوز  
 اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر  
 لداورند ، آوردن عروسی به خانه بود  
 که مبلغ یکسده هزار افغانی از دوستان  
 قرض کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و  
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام  
 و صرف کلان عروس چندی بیفتانند که  
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی  
 و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا  
 دارد تا عروسی واقعه چون در غمگسردی  
 که سال های سال به امید عروسی با او  
 محبت سپریان و سا زنده زنده گی مشترک  
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا  
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia  
Photograph: Mukesh Panchal

# زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بینک -  
 براشراست بینک میگوید : من از آن -  
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم  
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم  
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای  
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده  
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد  
 نه کسی دیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...  
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس  
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس  
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه  
 بپند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا  
 مراسم آشوک امرت را مخفی کرده ، بالابیم  
 ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا  
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این  
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد  
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -  
 تشخیص اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،  
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به  
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ... ))  
 بریم بهاری به شکایت هایش از سری -  
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام  
 آشوک را از زینانه شنیدم ، صرف در همین  
 مورد فکر میکردم و اصلاً دیگر نفهمیدم که او  
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم بیسی  
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟  
 بریم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در  
 جهان تا اخیر رازمانده ؟ آنهم اسرار  
 یک هیروین ؟ از مد هیوالا تا نرگس ،  
 از هیامالینس تا نیتوسنگه و از رینارای و -  
 موسس تا سری دیوی .  
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ  
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب  
 پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی  
 دیگر هراس برای چی ... ))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادر من آشوک امرت راچ هنرمند  
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم  
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز  
 برایش جواب مثبت داده است .  
 سپس بریم بیخاری از من دعوت کرد تا به  
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -  
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه  
 چشمان خود دیدم که ...  
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم  
 مستقیماً نزد سری دیوی بریم و از او معلومات  
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین  
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه  
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))  
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید  
 صدایم کرد : ((امریش ) امریش ) بیسه  
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان  
 آنها به غیبات ما بازی میکنند )) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده  
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه  
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند  
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما در  
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به  
 یاد فراموشی داده است .  
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت  
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -  
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا  
 مرد هندی الاصلی که خودش را بریم -  
 بیخاری معرفی نمود ، از من پرسید :  
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :  
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست  
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -  
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :  
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که  
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

# نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیما



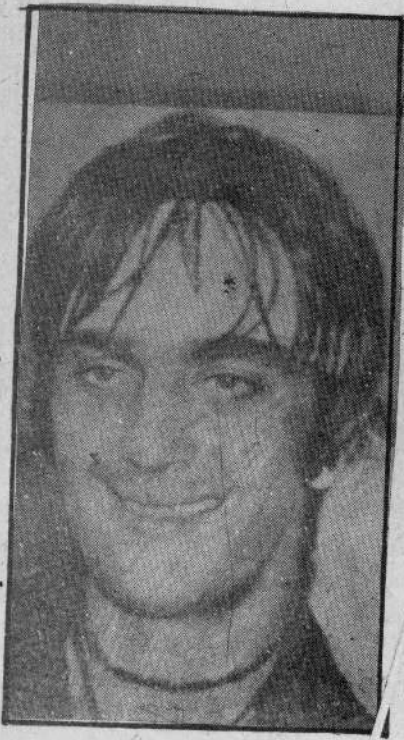
✦ غذای دلخواه ،  
- محصولات دریایی جنسیت که به آن  
دلچسپی می زیاد دارم . اما با آن هم  
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،  
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به  
راحتی صرف نمایم .  
✦ صریحاً دلخواه :  
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد  
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد  
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .  
✦ رستوران دلخواه :  
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه  
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه  
میشود .  
✦ موتردلخواه :  
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،  
بقیه در صفحه ۹۴

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -  
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب  
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،  
خود را در ساری بیشتر راه به احساس  
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام  
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ  
میکنم

✦ رنگ های دلخواه :  
- برای من ، دوست داشتنی ترین  
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن  
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .  
✦ لباس دلخواه :  
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش  
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

# تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با  
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-  
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش  
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ  
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه  
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و  
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای  
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-  
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .  
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز  
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر  
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو  
سخره و دواهای نشه آور است . او  
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد  
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار  
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار  
بقیه در صفحه ۹۴

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب  
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان  
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام  
درست است که سنجی دت مرد بیست  
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته  
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از  
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده  
است ؟  
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -  
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ  
میدهند :  
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من  
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه  
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک  
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی  
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش  
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .  
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -  
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آدرس دقیق هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .  
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود برآه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .  
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .  
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .  
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و تیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :  
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .  
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟  
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده  
 ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل سال پدیده است. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیازا بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل پهاپند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیازبت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیازبت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر وزمانه د یگری قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، برده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیازبت تعارف کرد. الیازبت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیازبت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتاب آمده باشد. این مردم عجیبی نی هابوند؟ آیا آنها رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیازبت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ ( بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیازبت را پائیدند. باها ( با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم ( نترس این خانم جوان خانم دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیازبت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیازبت از او تشکر کرد و در حالیکه (( به سلامتی شما )) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیازبت پرسید:

الیازبت پرسید: آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زینش ترسیده بود: آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لیزان برده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیازبت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود. او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.

مرد بازویش را بد و زینش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو ( برو ( توجه هستی ( از کجا آمده ای ( بخاطر خدا، برو ( و ما را آرام بگذار.)

ظلمت الیازبت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیازبت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی اتفاق نیافتاده باشد. برنده گنکهنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیند را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیند او در حالیکه بصورت الیازبت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیازبت در حالیکه دستهایش را بلند کرد آتش میگرفت گفت:

او بلیند، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه ( ۸۷ )



# واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایب ساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوږی د اخی افعال وینم نوزره می ماته نی مثلا د درو وروموترونه به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تکه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کښي می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپا هله ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خبری می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ای می وي . زه پکی خوږی می .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟

هغه هیله چی ټول افغانان می لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوري لاسی د هرڅوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا پر مخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کښي انتخابت د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناه ته می نیولی او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوږی می د دې پوښتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکای وویل :

گوره د دې پوښتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پی بنه خصوص ټول وایم چی نوشته پی نه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوک می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی می .

تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چی تاسی فوندي هنرمند شی ؟

زه دري زمان او دري لورگانی لرم . اولاد می وړوکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پی وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .

ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، بستی ، سروکی او داستا څخه وړدې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پوري ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاست ؟

که څوک د فزلی به ماهیت وپوهیږي نو واقعا فزلی پیر خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضت

## سی وشی

نو استاد به ډه هل او پبول را کړل . خو چی می راباندې درسته زده کړل .

خومره سندرې به راد پواتلون سو کی لري . د یوڅه سوځ نه وروسته وایی :

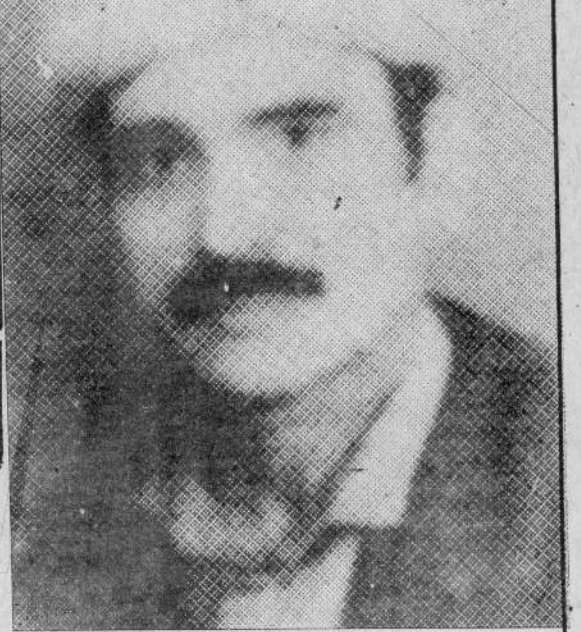
تر درې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .

ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی دومره کی سندرې به تلویزیون کی لېسنگ کړي دې ؟

زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولېسنگ کړم . ولی موزته څوک اوږی . او ځنی وخت می لا سندرته ژار پی . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پیدا کید . ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردی او استادې نه وتلسی وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد پی د هغه سره څه وکړل فزله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لاس زره روپو د قبر په سر را کړي . استاد د درد اخله دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان پی نو چنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیسی برون هنرمند شولن د کور او ژوند خاوند دې . تاته به دومره وخت کی یوکور د رونه رسید پرین د د اهنر پرین د .

## نعمت الله

# ما د موسیقی پلار کی



## هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحر م

اقتصادی مرسته راسره وشی اخر سوه لپه بچیان لرم . د بلی خواپوست د اند پواالانو سره هم فلت وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخر هغو خواصه د بولی په سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی په اسانه به ورسره خدای پامانی کس .

مایدې لارکی پروهل خورلی .

خدای دې خیر کړي د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

استاد اول میر پیر کوښنی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د ( سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا ) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه او که به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیر دې زما سندرې نشر کړي . هنر هنر د پوړیا پد قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

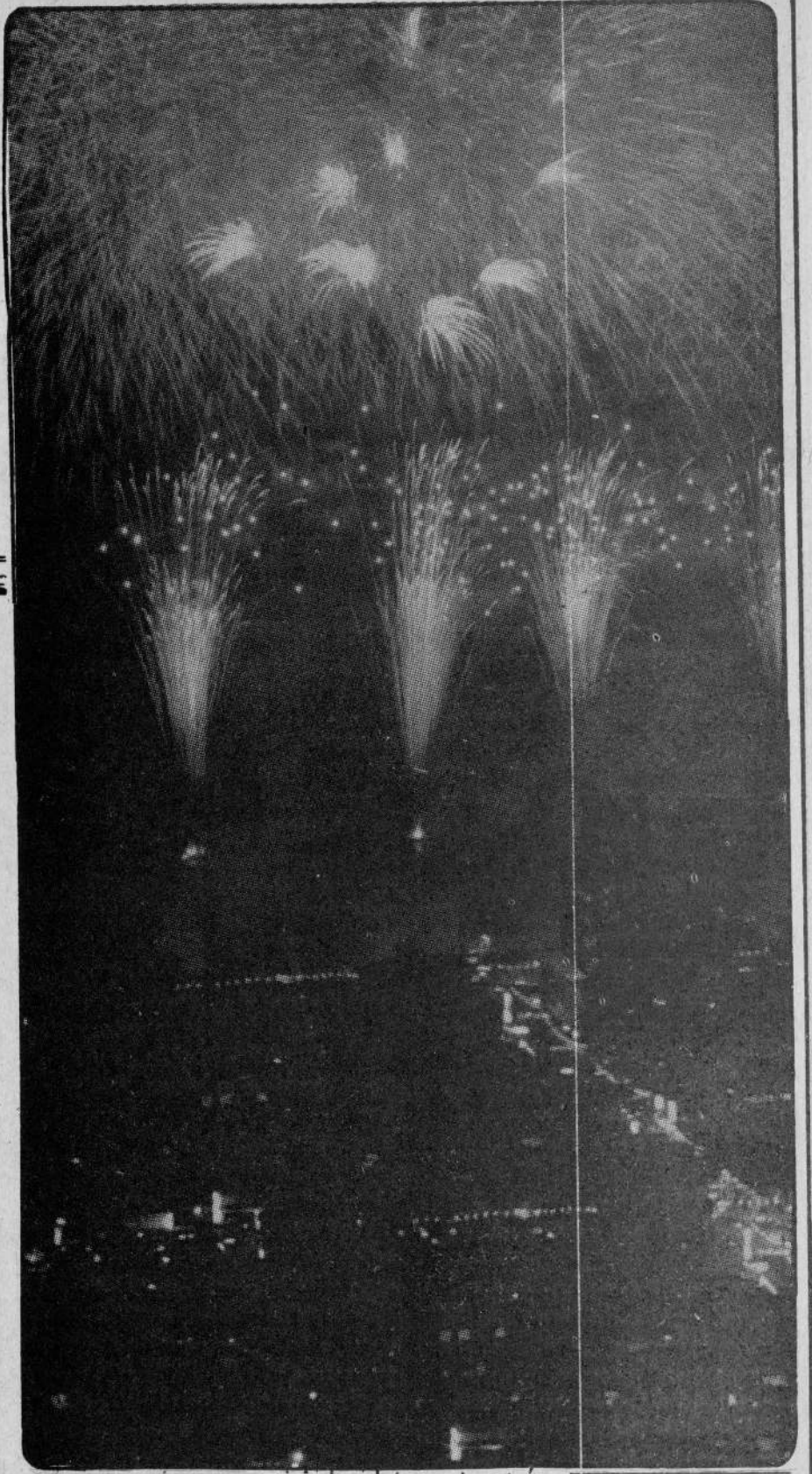
لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړي سرکی می فکر وکړ چی گوندی بحای می فلت کړی که به کورته کی گڼونه برات وو خوتنه پری نا ست اوچای می خنس . په میرمی کورته تر نظره تیره کړه هله به یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه وراوه او داسی موبه خبر وویل وکړ :

ماجیت وه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وینم خواوس پوه شوم . لکه چی به گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مودومره پام نشته .

تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگ ټکور خوږ ژمیسی سندر فواري او بنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کښي خوبیا هم له سندر ورسره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده په خت کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پلا د وولس کالو چی له موسیقی سره مینه دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی زنگون ولگوي . د یو کال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوت وروپیانند . هوکی . د پښتو د اکثره اوسابقه

# شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده ) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی په د پیوسره بینانه په انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یوینگیل به فکر کی وینیس : په دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه  
د محمد ایوب اعظمی یکنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گریمید ونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په اسمان کی د اگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زمونیز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونیز چی اسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعتته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستی وختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا ووه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی د لمر زور خخه زیات د لیدلو ورت ستوری شته دی . په دی کی به کوم شک هم ونه لری . په همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فنزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنبدی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا په اندازه شی )) . دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پیرزده اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرزده هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو پوه چی د هالی د لگور لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولونسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتین خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو ورت نه ده .

نیمسوتن چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو ورت نه وی نومونیز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوری لوی دلی له خوا د پیره روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومنی) په نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د ورت انکوبه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د ورسره فتی گام د معما په حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مسالی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید ورت صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

# معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

# از اینجا

## راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



# کیلوگرام صدساله

کمسیون

## مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور می خورد .

# مارکبوا

- مارکبواي موزمبېقي که در جلوب  
 افريقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله  
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است  
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را  
 خورد کرد از دهاه خود از طرف  
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا -  
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان  
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر  
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش  
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب  
 درد شديد حتى کور شدن ، انسان  
 ميگردد . بايد ياد آورشم که اين  
 مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع  
 از خوش پاش ميدهد .



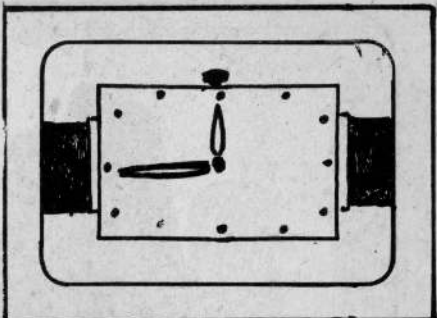
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها -  
 از بين به بعد درگادي هاي سر -  
 شيد ، نه بل در زير چتري خود را  
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي  
 را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد  
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي  
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا -  
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به  
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوص -  
 صمانند سامان آلات قطع که که  
 از الماس ساخته شده و موجي به  
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه  
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس  
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد  
 در حکم توانايي براي اين اشياي -  
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي  
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .  
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي  
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته  
 کند و حتى فهرمان آبپازي شوروي هم  
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان  
 را ساخته است که در رأس يك پروانه  
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي  
 جابه جا کرده است . ده سال  
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند  
 قطعات داخل ساعت را از ۰.۰۰۰ تا ۰.۰۰۰  
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که  
 از فولاد ساخته شده و به عقده -  
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال  
 بدون درنگ کار کند .



# کوچکترین ساعت

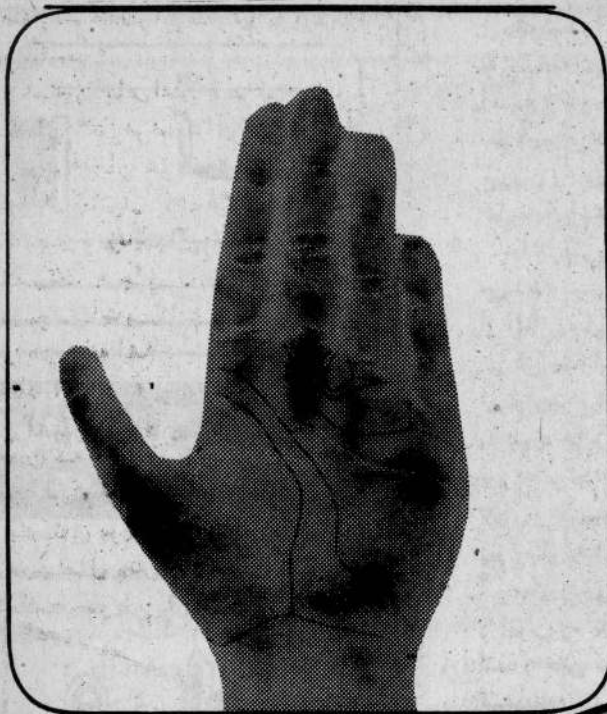
# و از آنجا

# پيدايش چتري

- قرار معلوم چتري اولين بار در  
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري  
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش  
 باران . براي اولين بار چتري پيد  
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيدا  
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در  
 هواي باراني در لندن با چتري به  
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود  
 ساخت . اين عمل وي از خود ،  
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله  
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

# خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

- تحقيقات چندين ساله روان -  
 شناسان سويسي نشان داده است  
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر  
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و  
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .  
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت  
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

# کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از روی راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی راکه به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانست .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را بینی بر تضمین حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . برخی به وجود صی آمد که پس طور اتفاق افتاده که پخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود  
 میرسد .  
 دستاوردهای اندوخته شده پسر  
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها  
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده  
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه  
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها  
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که  
 این موضوعات بسیار مورد میند است .  
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران  
 ایجاد انسان و وجود داشته است  
 این اشکال از روی چین های انسانی  
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته  
 طبق دیگر کوبن نمیشود .  
 يك مثال مربوط به این مسأله :  
 چندین سال پیش اشکال کف دست  
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان  
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند  
 شده اند .  
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر  
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف  
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-  
 سان حرفه بی این خطوط تعیین  
 کننده استعداد ها و بیماریها  
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب  
 بوده اند . ملاحظه شده است که  
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست  
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك  
 تعداد مردم معنی جا دوی را به  
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند  
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا  
 موجودیت چنین خط را در دست چپ  
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری  
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت  
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک  
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد  
 حالا دانستنشان به اشکال کف  
 دست بهاران را رای امرای رفته  
 کم عقلی و صرع " مورکی " و بهایسه  
 شکری " Psoriatics " و بهاران  
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و بهیست  
 کرده اند " glaucoma " " لوط  
 فشار کوه صبح چشم " )  
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف  
 شناسی معاصر و انسان از اشکال  
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی  
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه  
 گلی چینی موجود است که مربوط به  
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در  
 این کوزه آثار گشت دست انسان -  
 طریقت است که حقیقتاً با " راکو  
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها  
 در مصر قدیم و بابل - هنرا  
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " مترجم : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی ( پسر شناسی )  
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی  
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس  
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .  
 وجود این حدیثه در مورد مصریان  
 بیشتر نظر به مردم حیفه صحه دارد .  
 در همین حال دست آورد های کفنا-  
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده  
 است که مردم مصر يك حالت بین الهمی  
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -  
 انگشتان آنها را با اروپایان جنوبی  
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف  
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی  
 شان میدهد .  
 روشن است که اشکال کف دست  
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبیای  
 طبیعت نیست و دانستنشان به این  
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -  
 سگال های آبیته مانند چین های  
 انسانیست . ممکن است این علا ماته  
 برای کشیدن اسرار بهار بهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست  
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی  
 زنده با " همچان بدی " رو به رو  
 خواهد شد ، مردمان شرق این  
 خط را در کف دست به نشانه  
 خوشبختی شناخته و موجودیت  
 آن را در هر دو کف دست به منزله  
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته  
 در آینده میدانند .  
 همچکس نمیداند چرا چنین يك  
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه  
 شده است که این خط هم زمان با  
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes  
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism  
 وجود میداشته باشد " بهاران منگو-  
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-  
 هند که چهره متکولیا این داغته  
 دارای چهره بین چشم های تار  
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت  
 میتواند نمونه های مختلفی داشته  
 باشد .  
 حالا کف دست شده است که آثار  
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه  
 از هم تفاوت است . مطابق به  
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط  
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون  
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و  
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر  
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد  
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت  
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-  
 زد تا محرم را بباید . در حال های  
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی  
 پاره در صفحه ( ۹۱ )



## پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز  
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای  
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم  
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش  
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

فت . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جیب دست او گرفت و به لرزشی کبکد

آن خود را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم . . . . بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتلش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبش را . . . .

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد  
ترجمه میرحسین الدین پروین

# کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟  
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !  
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :  
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آفوشش فرسوده و لپانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلرزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخورد و بهی اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .  
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...  
 برایتان لا صبر بهاروم .

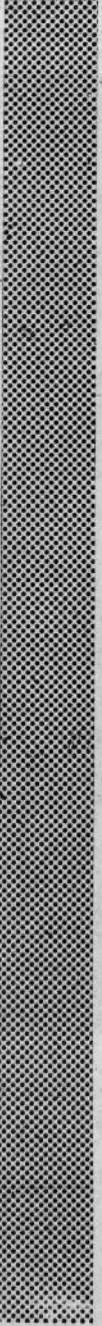
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .  
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :  
 - لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .  
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...  
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درهایی که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .  
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .  
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !  
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...  
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .  
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .  
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .  
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .  
 - آره ه اکنون من میخواهم ...  
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هموا-  
 بتان ازدواج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند  
 مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را -  
 بسوی خود کشید . لب روی لپانش گذاشت . کلیبتنیی  
 صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .  
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به -  
 خواب بودند چگو یز اسپرش را زین کرد و از مهمانخانه -  
 حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب  
 را سر حال و آرام احساس کرد .  
 باران نمیداد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسپرش را به جلورانه و به -  
 یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک -  
 خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با  
 اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک  
 کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه  
 چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز  
 از کوچه تارک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه  
 در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت  
 پدرانه نسبت به ( پیری جوان ) داشت . پیری از مهمانان  
 بریکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :  
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری  
 رفتن دارد .  
 برادرش گفت :

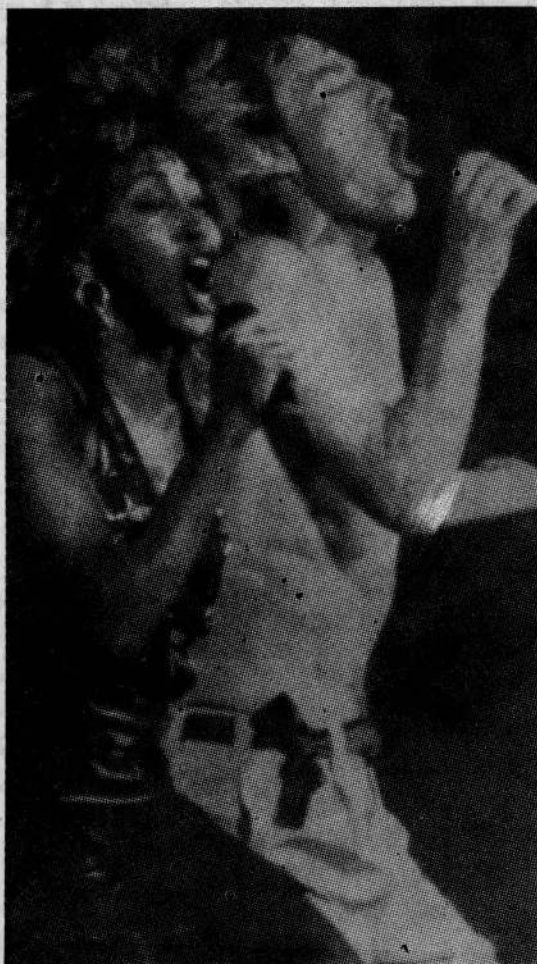
- پریز بدنته فوگوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و در  
 جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و  
 هند فرس به دست بهاروم . کاکای ما همیشه میگفت که یک  
 انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا-  
 به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :  
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره  
 ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغول  
 شد جانس را از دست میدی .



# از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم رابه خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانرمش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداها چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.  
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!  
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:  
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:  
شما به او علاقه دارید؟  
گفت:  
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:  
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟  
گفت:  
همه آهنگهایش را.

گفتم:  
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.  
گفت:  
همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:  
نمیدانم اما خوب میرقصد...  
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:  
اگر ما خود را با این فرهنگ میار

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...  
گفتم:  
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟  
گفت:

او برادر عروس است.  
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سر و سرش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مآقرار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



# حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده نمی داشته باشند!

عبد البصیر مایو ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خیر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خیر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند، بعد آجداشند فعله کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند و فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منم قد ندانم زیرا این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند! سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار یگر فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کار های یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند یا هنگامی خود را اجرا میکند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارج استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد. آن ها را خالی میان تهنس بسازد. دوستدار میکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ماد ر قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و یا هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟

نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. -

سازمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد.

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

# کلیسای سحر

## دختر سحر

سمر که شست و قمر  
از ع بس  
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق  
به من است .  
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم  
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود  
یک خاموشی مطلق و من از این سکوت  
لذت میبردیم زیرا میخواستم تنها در  
خیالی ترکس باشم . در بستر افتادم ،  
بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این  
پهلوی به آن پهلوی افتادم . هر بار که  
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام  
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی  
و جذاب ترکس نوازش میداد . در فر -  
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی  
که ندانستم چس گونه صبح شد و  
صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی  
دفتر شدم .  
و اما شب ها . . . برای خیال -  
دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب  
هرم با لبخندی گفتم :  
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -  
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .  
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز  
لباسم را عوض نکرده بودم ، یک همه  
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند  
و تیرکی دادند و یک ه یک قصه  
خواستگاری را آغاز کردند . من خوب -  
شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست  
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود  
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -  
ین بار که او را دیده بودم ه سرش را  
به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست  
و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر  
را در بعضی محافل دیده بودیم ،  
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،  
اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته  
آهسته حرف میزد م نگاه های خسته -  
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید  
و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش  
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -  
فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ  
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه  
بود من کوشش کردم که بدانم چسی  
میگوید . . .  
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز  
این قصه آغاز شد ه قصه یی که  
گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ،  
آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای  
سیاه و بزرگی را در برداشت باد -  
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د  
شتاب داشتم و میخواستم از سردی  
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه  
ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

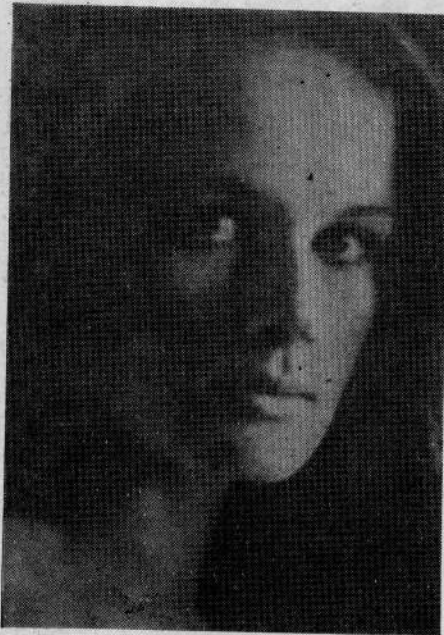
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار  
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره  
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ  
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ  
 پنهان بود . و من حق دیدارش را  
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و  
 آهسته روی بستم نشستم و صدای  
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که  
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق  
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما  
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو  
 مانند چله های آزاد در بهار  
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه  
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس  
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار  
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم  
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند  
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .  
 هرروز که میگذشت و نرگس را  
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها  
 برایش میگفتم که دوست دارم  
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر  
 از دیروزه کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر  
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و  
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر  
 های باستانی و از قصه هایی که در آن  
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر  
 های مولانا و حافظ و سعدی را  
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را  
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که  
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه  
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند  
 بود که سر و صورت ما را میبست . من  
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا  
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم  
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم  
 نرگس درین هوای سرد تو خنک  
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :  
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را  
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی  
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .  
 او شعر میگفت و قصه ها میخواند  
 من شعرهای او را به یاد دارم .  
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و غم  
 در ذهن توست ؟  
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را  
 دوست داشت . و من هیچگاهی از  
 یاد او دور نمیشتم .  
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک  
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای  
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را  
 به شب و شب را به صبح مهربانم .  
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -  
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -  
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ  
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی  
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .  
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه  
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری  
 در آورده بود و من احساس میکردم -  
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...  
 همه او را دوست میداشتمد ، ما ها  
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی  
 گل نرگس شدیم .  
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما  
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه  
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود  
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی  
 میل داشتم میخریدم ، حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم  
 را میان دوستانی که بهر بگویم  
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه  
 شان در روز های رخصتی به خانه ما  
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه  
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری  
 مهر میدادند و شب ها با موتری که  
 داشتیم همه آن ها را به خانه های  
 شان میبردیم یک شب باز هم -  
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -  
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به  
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،  
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم  
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه  
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب  
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب  
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .  
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع  
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی  
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و  
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس  
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی  
 من است و به بخشی بزرگی که  
 بر سر راهم پهن شده ، دیگر کویهایی  
 در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده  
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم  
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -  
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر  
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش  
 آثار ضرب های من به رنگهای ابی  
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس  
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب  
 نس آورد .

به مظهرهای دوستانم میرفتم و گاهی  
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی  
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر  
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد  
 و در بسترش میخوابید و من زوجه  
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت  
 شب بهمدار میماند و آیا خواب  
 داشت یا نه ...  
 در آن روزها با دختری به نام  
 " سیمین " آشنا شدم که بهر ارقام  
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او  
 لطفانه ورق بگردانیدم

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش  
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -  
 خانه شان پیاده میکردم و خود  
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -  
 عادت شده بود که با سیما روزها را  
 بگذرانم و شبها با دوستان  
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه  
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع  
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم  
 مصرف میشوند .  
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زیاده  
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی  
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نسی -  
 گت از درد هایش با من حرف نزنید  
 روزی از او پرسیدم :  
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟  
 خندید و گفت :  
 میگویند بیماری جز بیست و قابل  
 تشویش نیست .  
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش  
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم  
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -  
 نشسته بود سلام هم نداد پرسیدم :  
 حالت چی طور است ؟  
 از جایش برخاست و گفت :  
 کاش این بیماری در مان ناپذیر  
 باشد تا بمیرم !  
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟  
 آهی کشید و گفت :  
 زنده گی ... اگر با این همه درد  
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر  
 نیست ؟  
 با آن که میدانستم مقصدش از -  
 درد و رنج چیست و ولی با بیسی  
 تفاوتی گفتم :  
 چی کنم که رنج و دردت نباشد  
 پیش داکتر معرفت و دروا میخرم  
 دیگر چی کنم ؟  
 با آهستگی گفت :  
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خان -  
 موش شد و چشمش را به گوشه بیسی  
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :  
 جسم بی روح برده است و منتها  
 من مرده متحرک هستم ...  
 با صدای بلند گفتم :  
 بیست است و گهپای فلس خوشم

نمی آید .  
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -  
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .  
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب  
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید  
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو  
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه  
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره  
 را چرخاند . دستانش را به گوشه  
 از پنجره تکیه داد . دیدم دستش  
 او زرد بود و خشک و گویی روی -  
 استخوان های دستش پوست بود  
 و بیس .  
 مدتی گذشت و سرانجام او به  
 شفاخانه بستر شد .  
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست  
 ست بروم و گرچه نرگس هیچگاه بیسی  
 ما نسی ازادی من نگفت ولی حالا  
 با خاطر آرام به محل دلم رفتا میکردم  
 یک روز سیما برایم گفت :  
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار  
 گذاشته که فردا با او به خانه  
 شان بروم با او به خانه شان رفته  
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی  
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین  
 دیدار و مادر نرگس پیش چشم مجسم  
 شد . مادر او یک فرشته بود که از  
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت  
 و طاعت خدا را میکرد .  
 مادر سیما ازین دروان در میگفت  
 و در پایان هر صحبتش قهقهه  
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم  
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک  
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه بیسی  
 خانه آنها میرفت و شبها را در آن  
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم  
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر  
 عصر به دیدارت بیایم .  
 و یک روز من و سیما به گردش رفته  
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه  
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر  
 به سیما گفتم که :  
 برادر خانم نرگس است . برادر  
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام  
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد  
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده  
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند  
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی  
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس  
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس  
 جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی  
 نهش گذاشتم و تب داشت دستش  
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم  
 را به کنار کشید و گفت :  
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه  
 مینوی ؟  
 گفتم :  
 هان بهوس ...  
 میخواهم بفهمم چرا از به دل سرد  
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام  
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر  
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -  
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که  
 من چی بد کردم .  
 بیسی گوش را گرفت و جانهای  
 گریخت .  
 فقط گفتم :  
 نرگس گریه نکن .  
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی  
 که نزدش بودم گریست . هنگامی که از  
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به  
 خانه سیما رسانیدم . سیما  
 در را کشید و گفت :  
 مادر را خبر بده که با  
 ما بیایم .  
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول  
 از تو شکایت میکنم ...  
 افزود : هر دو راه را برای  
 روشن کردم تا فردا صبح باید  
 من اطلاع بدی .  
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه  
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود  
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید  
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بیسی  
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه  
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی  
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه  
 چرخانیدم و وارد دهلز شد . مادر  
 و پسر در خواب بودند روی پسر را  
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و  
 پریشان و خاکزده بودم . تصویر من  
 و نرگس که به دستان خودش رسامی  
 شده بود و رویه رویم قرار داشت  
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم  
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .  
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس  
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر  
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...  
 در برابر پرسشهای سیما همینقدر -  
 گفته توانستم که بعد از این از -  
 نرگس جدا شده ام .  
 نرگس بیمار بود و در بسترش می  
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه  
 دامادی با سیما عروسی کردم و در  
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .  
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب  
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و  
 سیما فهمید که من و نرگس از هم جدا  
 شده ام آن روز سیما و مادرش با  
 من سرد عوا را رفتند و من به حرفهای  
 آن دو گوش میدادم .  
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس  
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او  
 را ببینم ...  
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه  
 رفتم هیچ خبری نسبت به نرگس  
 ندادم دلم درد داشت درداشنا  
 می که به دستان خودم به شفاخانه  
 رفتم .  
 نرگس در بسترش بود و صورتش  
 پاهایم را بر سر سوخت . سرو صورتش  
 در میان از زمین پاشیده شده بود  
 و از همه چیز فهمیدم که یک چشم  
 را از دست داده ام و صورتش گریه  
 و زشت شده است . سیما و مادرش  
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -  
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپر -  
 سم .  
 نرگس چی حال دارد ؟  
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه  
 رخصت شدم . به خانه سیما رفتم  
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -  
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت  
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی  
 خانه اش رفت .  
 هنوز حال خوب نبود و در خانه  
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میدردم  
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -  
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید  
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :  
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون  
 سوگند به تو همه واقعتا ها را میگویم  
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم  
 که به آن فرشته بزرگه این همه بیسی  
 بند و بیاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -  
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده  
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟  
 دلم از یاد مزده آیا با چی چشم  
 به نرگس نگاه کنم و این که یک چشم را  
 از دست داده بودم و از صورت زشت  
 مشرهم بدم ولی هرچه بود و دیدار  
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به  
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم  
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده  
 به جای برساند و غی در دلم  
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم  
 را به پاهای نرگس ببندم از به او بگویم  
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم  
 را از دست داده ام . سیما هم دیگر -  
 گون شده او فقط پول مرا میخواست  
 دیگر حزن و ناهق بهانه میگفت و پر -  
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش  
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه  
 نمی آید .  
 نرگس ترین زن جهان بودی و -  
 به دامان یک شیطان پناه  
 تو بمیرم .  
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -  
 چشم به بستر او افتادم دیدم که  
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به  
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -  
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال  
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص  
 شده باشد .  
 ولی فکری در مغزم خطور کرد  
 نزد داکتر معالجش رفتم ...  
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد  
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم  
 با تعجب بیسی من نگر است و از وضع -  
 چشم پرسید و حادثه آن روز را  
 تشریح کردم .  
 با صدای غم آلودی گفت :  
 چی بدبختی بزرگی من هر بار  
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او  
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -  
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -  
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته  
 بود . او سرطان بود و تداوی او  
 در هیچ جایی نمیشد . به من چیسی  
 امری داغید ؟  
 احساس کردم ریخته و پاشیده  
 شدم و در تماس وجودم درد بزرگی  
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی  
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه  
 زدم و دست دیوارها را میخواست  
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه  
 بختند . و دستم به چیزی نرسید  
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم  
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر  
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم  
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده  
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور  
 شدم .  
 راهروهای جاده پر از ازده حمام  
 بود و کسی نمیدانست که من چیسی  
 غی را میکش به خانه مادرم رفتم ...  
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -  
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه  
 نکرد . وقتی پرسیدم :  
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده  
 است ؟  
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده  
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک  
 کرد و آهی کشید ...  
 خواهرم و پسر را آورد او را از -  
 بغلش گرفتیم او نیز تب داشت .  
 احساس کردم و پسر نیز مرموره با  
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم . پاهای -  
 یخ را بوسیدم و به مادرم گفتم او را  
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به  
 داکتر ببر .  
 خانه خالی بود شام میشد هر  
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -  
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چیسی  
 طور به خاک او نگاه کنم ...  
 به چهره شاد او که روی دیوار -  
 نصب شده بود دیدم هر دو لبش  
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -  
 کوتاه بغضی در گلویم بود و  
 دلم هوای گریه داشتم .



# لومړی فصل

د پال وینسون اثر  
د ستاک نار

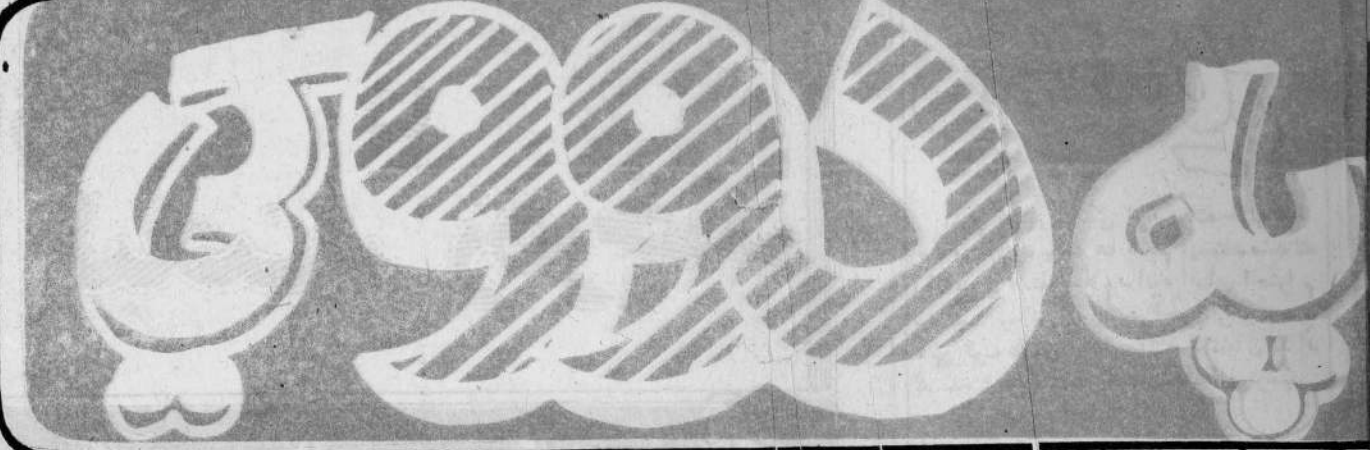


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړې وه .  
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینشایی له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .  
هغه خپل وروړې کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد د تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید او د پیر زیات په فضا شواوونو غشتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر و . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .  
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پروچولې وو او را کوزیدې .  
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هیجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راوړیدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید پاره .  
هیچ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شای بحان دوه قات نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړي وي دده په غبر کې یې بحان وروښوولې وي .  
دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله سایی ویدوله او د قفل

د سنگری وړخ راوه او وری د ورسره ټپل واهه چې ایله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه پار بر یالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه ده ورته فز نیولې وه واورید . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بیره شاتگه ته مجبور کړي او خپلی کوزی ته یې بوزي . کله چه ده دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بیره پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه دده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او دده لاس یې جرات نه هم باید پاره شو یې نه و ی .  
کوم احساس چې ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او دده د پیر الیتوب خرگند وي . دده په رگونو کې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسې احساس چې پخوا یې هیڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل .  
دلته ایلزه په درانده خوب وید و . دده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښه پنهانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه دده د اجابو پیرال هم دده و .  
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شوې کولای چې ویدلې لار شې . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب دده په رگونو کې ټپید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سر شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .  
د جیفرې مود به کوزی پوه شو باندې ولگیدې او د پیر تر پاره پورته شوې تا به وپلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وي .  
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره تړي وي یو بریل باندې اېښی وي . وو ورو د بسترې خواته وروښویدې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترگی خښ کړې . اوس یې چې سترگی له تیاري سره آشنا شوي و یې هغه یې ولیدله .  
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تیار باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج داره طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېاېسول .  
د هغې نصابې او ونوتې سترگې خوب پتی کړې وي . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لږ فوندي سره بیره وي . دمخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید .  
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پریخپلو شونډو ښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترگی یې رالوتی کړې .  
د پیر اوزینه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید اشوي .  
د پیر شیبې له پاره یې سببه او انې د پیر نجلې ته وپیدا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اوز د کړ .  
هغې په کراره وویل : (( جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟ ))  
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانسر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولیده . نود پورې محرکه کوي تر شا ټیولاندي په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته وروپورته کړ .  
په فز ناستی اوازی ورته وویل : (( زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور نی شه دده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې ویده شم . زه .... ))  
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې وروته شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت پیرالسی شوه .  
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل : (( جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور . . . )) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید .  
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه . . . .  
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایی بنده بنده کینف له اوز جیفرې لپوې او تړي شونډې د هغې پریخوله باندې کېښیښودل شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پریلوڅو اوز وپاندي د ښکلولو طوفان جوړ کړ .  
جیفرې چې نه پوهیدله خه کوي بحان یې د هغې ترخنگ غوربحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغې پورې یې دا ټینگه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې د نیما یې کوزورتیا حالت ته ورسید .  
هغه په د پیر ټیخیز سره وویل :  
(( ایلزي — زما گرانې ! اوه . زما گرانې — زما گرانې ))  
د جیفرې د لپوې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وي . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرداد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټیترت وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې ماته کړه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .  
هغه وویل : (( ایلزي . ته خپه نه یې ))  
هغې لږ د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا به لسه

# هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت باهت قهر هتلر شده از او پرسيد :  
 چرا اداي احترام نكردي ؟  
 نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :  
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم  
 ارسالی : عابده رابع بكاش

# تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :  
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن  
 چیست ؟ او جواب داد :  
 داشتن دو خنجر .

# درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شدیدی باريد . و آب بسياری در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .  
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :  
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟  
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :  
 - اين چيست ؟  
 رهگذر گفت :  
 - معلوم است ، اين ماه است .  
 گريه مست شديد تر شد و گفت :  
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟  
 ارسالی : زوليانا نصيري

# ببخشيد زير خنده

# با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود  
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمك  
 مگر شام بود خرج پناهام نبود  
 والله زيريس است گناهام نبود  
 باوصف همه بختگی ام خام شدم  
 هر چند شريك رشوتم بود رئيس  
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم  
 تا سال دگر اگر بمانی به برم  
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم  
 او صادق و من بندي و بدنام شدم  
 تريان رفات و وفاي تو شوم  
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم  
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



# طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با  
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي  
افريقا رفته بودند. شب هنگام گوريسل  
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و  
و برد. بقيه آمدند به جادرا و شروع  
کردند به دلداري و تسلاي اولسي  
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه  
میکرد:  
اي سستی جانم - اي سستی جانم  
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام  
اين نژاد مخصوص گورييل زن هاي راکه  
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت  
بس مي آورند.

به گزینش بلیغی هونی.

# طرح ادبی

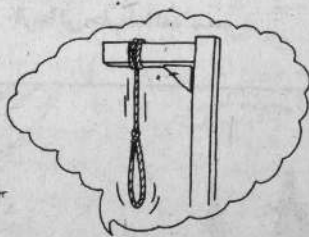
عزيزم، به ياد تو اشك از چشمانم  
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که  
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه  
زخم هاي من بودي آرام مي ده  
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد  
زيرا به ياد آن روزها ميانتم که من و تو از هم  
جدايي نداشتم. اگر يک روز ترانسيسي  
نديم چند سال بيترمي شدم. اما انوسوسي  
و صد انوسوس که تقدير، ترا ز من جدا کرده  
است و تا به جد کرده است.  
آه، عزيز من  
اي گوشه.

نوشت: نيلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند  
اين است که پسران شکست، وسيله بي  
براي خود کشي ندارند.

- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه  
ننگه ميکند، کدام روي خود را ميپيند

ارسالي: بليغی آزاد



ترکيب هلري رسي:  
به نظر يک متخصص، رقصهاي مدرن  
ترکيبيست از رقصهاي سنتي افريقايي  
حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد  
بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند.

# درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري  
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه  
داد که براي فردا هرکس چند جمله  
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد.  
در اين ميان کريم الله که خود را لايق  
لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي  
زياد ياد بگيرد.

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و  
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. د و  
بچه را ياد که با هم جنگ مي کردند. يکي  
براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت.  
کريم الله ياد گرفت که: بروکه مي زنت.  
پيشتر رفت ديده که دو بچه قصه فلم را مي  
کنند يکي مي گفت:

اين را از د رمندياد گرفته ام.

کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد.  
کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر  
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت:  
بفرماييد حق اوليت از خانم هاست.

کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به  
صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان  
د ديگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت:

بگو کريم توجه ياد گرفت؟

کريم الله گفت:

بروکه مي زنت.

معلم خشمگين شده گفت:

احق، اين همه ها را از کجا ياد گرفت؟

کريم الله جواب داد:

از د رمندياد گرفته ام.

معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود،  
گفت:

پيش شو گوشه که برم اداره.

کريم الله گفت:

بفرماييد، حق اوليت از خانم  
هاست.





# برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما  
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما  
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب  
 قبراست  
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما  
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر  
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما  
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند هم  
 باری بیما به موتر بین برده باری ما  
 ماشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل  
 صداندلش نسازد آگه ززاری ما  
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر  
 درحمله بردرسی بی اختیاری ما

# دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگونی  
 های رنگین و پروانه های سبکبالش  
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت  
 بی پایانش  
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی  
 بیکرانش  
 و بالاخره تیرا دوست دارم  
 بدون اینکه بدانم چرا؟



# دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به  
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من  
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده . بی آزار استم  
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گوش  
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از  
 بال های مرفایی نرق دارد . بر من رحم  
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده  
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که  
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا  
 همین دست . دزدان یعنی مرفایی ها  
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ  
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود  
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی  
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم  
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری  
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این  
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر  
 کرد .  
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسیر  
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار  
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود . وقتی  
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به  
 کبک رسید ، کبک با میجز و بالاحاج در خوا-



ترجمه : حمید خراسانی  
مخاطب و هشتم از بلغاریا

# کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هم پانام های جدید خود طاعت نکرده اند .  
 از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن ها را متوجه سازم .  
 همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسه دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت با این حرفه را آغاز کرده ام .  
 با چنین تصور آنها همه روزه از من در مورد فعالیت هایم که در مورد این یا آن هستند پرسش های ممتد می پرسند .  
 در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه درد دل کردم . او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقده دل خود را کشف کرد .  
 بقیه در صفحه ( ۱۷ )

دارند ؟ آیا مالیات بر مایهات پرداخت کرده اند ؟  
 او را فهماندم که نه بهر مغز و جسم و نه کتاب و نه هم چس و اصلا رستوران چی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم . دهلیز ها شیز خانه ها لوچی و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم . تا متعجبن شود . که از رستوران مغز و شیز و کتاب و چس چی که حتی از وسایل و موبیل رستوران هم حرفی در میان نمیباشد .  
 مامور مالیات رفت و اما یک هفته بعد اخبار نامه های برای تصفیه مالیات پرداخت نشده در یافت داشتم .  
 باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم که هیچگونه رستوران یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیباشد سرانجام مامورین را قانع ساختم . اما نشانه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد رنگ دروازه آپارتمان مرا میفروشد .  
 به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب با چشم گریبان غم روز زاری میکردند . مدتی با فخر دندان روی دندانم خشم خود را فرو میخوردم . اما سرانجام حوصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما موهوم است . نام شهر ها جاده ها بناها همه مسات و هر آن چه را که فکر کرده میتوانیم همسفر میدهند .  
 من هم نام گریه هایم را برودان ارکری میخوانم و هر دو واژه های معروف بلغاریا اند . " مترجم " که گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا بنمید ه اصلا . خیال هم کرده نخواهد بود توانست ه که چی قدر آدم خوب شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در کنار بلاک یافتیم همپاچه ها بی صاحب گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه ها راه خانه آوردیم ه اوله شکم شان را سهر ساختم و سپس سراهای شان را غستم و خوب پاک کردم .  
 یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را میدیدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود را روی چرم کوچ از مایش میکردند .  
 ظالما ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :  
 بهر ( . . . ) کباب ( . . . )

میدا بود که دیوارهای آپارتمان های مکتوبین چی قدر ناز کند و از روی این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانه همسایه آگاه بود . . . .  
 یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :  
 - تصمیم بسیار هافلان گرفته ای ( . . . )  
 در ضمن آن کی از معاش دولت به نان و لوبه و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟  
 با تعجب به سوش نگرستم ه اما او چشکی زده داخل آپارتمان خود شد و درپ را بست .  
 چند روز بعد ه رنگ دروازه بلند شد مامور اداره مالیات بود .  
 - خبر داده اند که رستوران بهر و کباب و چس باز کرده اند . آیا جواز نامه



# نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې  
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار  
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست  
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -  
گروپ څخه پرته خو تل -  
وځنډل خون يزر د گروپ  
او اخستلو نيتي ته متوجه  
شو . که گوزي چې په رښتيا هم  
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي  
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې  
توتيب شوي دي . د دغه معتبر سند  
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي  
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد به  
بوجي کې بچاي پر بچاي کړل . کله يې  
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته  
کوله . نوزما به زړه کې راتير شول : -  
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي  
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي  
مکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو  
چا رواجي په لاس کې لري .

\* د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته  
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بچاي يې  
د بڼې لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي  
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په مېکه  
وڅخولي . کله يې چې د بوجي  
خلاصه کړه . نو لومړي يې ورته  
راښکاره کړه . خو چا ورسره نه  
دغه دنگ همون دي  
بچاي له بوجي  
هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې  
يې دده د برحالي شاهدي ورکوله .  
خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يې  
خواستل مونه اونور ډول ډول کارتونه  
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو  
ور نه وو . مکه چې دده قد او قواره يو  
خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه  
ويشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي  
چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



# خان او که بل شوک تيرايستل



کولونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -  
ماشوم وو . نوله خپلو لويانو او مشرانو  
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته  
په لاره کې شوک څه شې پيدا کړي  
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايي  
چې : داسې دچادي . که به دي  
دري غز ولو د شې خاوند پيدا نه شو .  
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -  
خپل اويا ورغلي گټه اخستل يې روا  
کوي .  
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه  
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به  
څه شې په لاره کې وموند او د هغه  
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي  
په موندلي شې په بيه لاس کې ونيسواو  
بيا به مو ورو له مخه سره دري حمله  
وييل چې : داسې دچادي . له  
هغې وروسته به مو د شې خاوند ته به  
غز پد لوسترو کتل او شې به مو په  
جيب کې اچاوه .  
د اد ماشوموالي د نا پوه -  
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه  
پاڼي په ( ٦٨ ) څرگند

# د سیخ له خولی خوړل

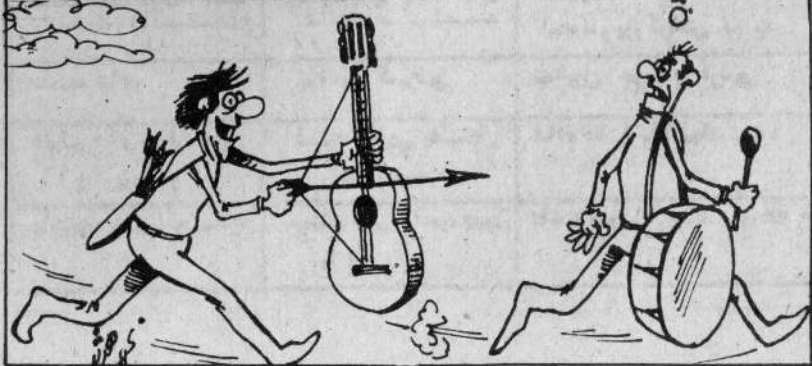
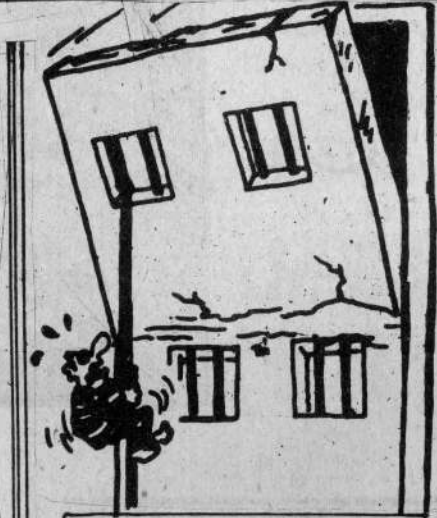
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نو راته ویل به می چې :  
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خوړو .  
 - که نور روزگار مو تر یخ دي .  
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و .  
 - لکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکړ خو د سیخ له خولی خوړاک به ما و نه پوهیدم .  
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورتلی م . خو دا لامل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوړاک باندی شخوند و نه راهه .  
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :  
 یاره جاندا ده ( تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوړی . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به ما نارینه پوری نه پیم پوهیدلی .

\* جاندا د زمانه دي پوښتی سره لږ مویکی شواو ویی ویل :  
 \* - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له . نوزه به کویونی مغازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .  
 \* اویایی د خبرونه لری که به دي -  
 \* وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ له خولی خوړ له .  
 \* اوس نو که له تاسوسره هم د دی -  
 \* خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لعل چې له کویونی مغازې څخه داږ و -  
 \* بوجی اخلی پوړل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

## څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .  
 اوس نو خوښه د لوستونکو ده چې به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لکه چې پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دي نیول شوی .



## د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادې وروغی .  
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .  
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .  
 - لاسونه اوز ده به دي . خوښه چې ناروا کارونو ته اوز ده شی .  
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

## د ځیرنی او څیرنی

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوي چې د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید او تقاعد پسی وکړ .  
 دغه تقاعد د پگ چې د اشپز خانې په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :  
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دي ورکړی . خوله هغی ورغی چې د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

# Runner's World

## YOGA BOOK II

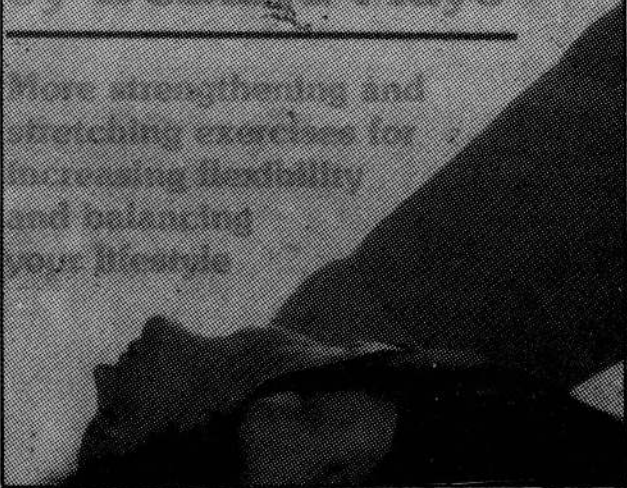
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجوید سنا

### باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	مسئول حرکات گردن
ماهیچه های سه سر	چنان قطنی ناحیه طوی با زو	فانه ها را بالا میگذارد
		ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهند -  
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در رک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا - تس که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منحنی بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا عده مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .  
جدول بیشتر مراجعه میکنم :  
به زوج ماهیچه های دوسر  
ماهیچه های سه سر نگاه کنید  
طوریکه ببینید ماهیچه های دوسر  
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن  
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه  
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت  
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :  
رابطه بین ماهیچه های چار سره  
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .  
همین همین پر نسبت در این جا نیز  
صدق میکند . ماهیچه های چار سر  
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق  
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .  
پر نسبت زوج های مخالف عضله  
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن  
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .  
متر های این پر نسبت به خاطر  
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض  
یک گروه عضلی را افزایش میدهد  
در حالیکه گروه مخالف را از طریق  
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش  
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه  
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر  
خواهد ساخت . کش دادن بی -  
های زیرزانو ماهیچه های چار سره  
را تقویت خواهد نمود .

# ۳

## تغذیه یوگا

### فصل ششم

## عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا  
به عنوان یک تحفه گرانها محترم  
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما  
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -  
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان  
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در  
نظر بگیرید . برای این که این ماشین  
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -  
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .  
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به  
صورت کامل و درست به فعالیت خود  
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد  
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب  
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز  
صدق میکند .  
شما بایست شش ماده غذای را که  
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :  
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،  
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی  
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -  
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده  
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین  
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند  
در یوگا ، بهترین راه برای به دست  
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن  
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،  
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را  
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی  
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .  
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب  
افزای میباید .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر  
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده  
دیگر حیاتی است . از رژیم متوسط غذایی  
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت  
مینمایند .  
ولوا این که شحمیات از جمله مواد  
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -  
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف  
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -  
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم  
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .  
شحمیات مشبوع به استثنای روغن  
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به  
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -  
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت  
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات  
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه  
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .  
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن  
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .  
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه  
سالم از جمله انتخاب های محی و  
مشخص شمرده میشود . شحمیات -  
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم  
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات  
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،  
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -  
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول  
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان  
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر  
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -  
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .  
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد  
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید  
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های گاسترونکی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی ( تیره ساق پا )	کری را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پورنی	جناحین قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را در جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	پشت	بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

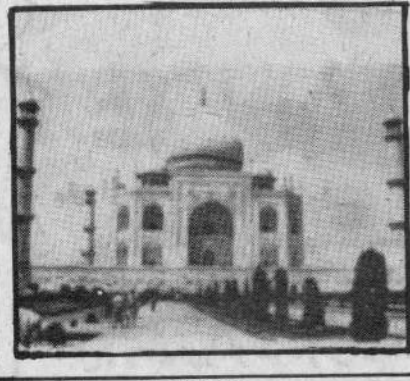
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن  
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت  
جهان آرا به او خدمت می کرد و در  
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج  
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب  
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد  
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود  
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول  
ها طی هفده سال از هم پاشید و  
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود  
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های  
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب  
از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره  
عظمت دوره بی را نشان می دهد که  
علی الورق تناقضات آن تاریخ هستند  
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل  
کرده است. خدمت شاه جهان در  
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه  
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:  
"فاید آن اراده که ساختن مانند  
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار  
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان  
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت  
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد  
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه  
نشان شرافت انسان را بر جای می  
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف  
طعام چاهت در آگره و راه دلی را  
در پیش گرفتیم.



# فرید و جاوید

# در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی  
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)  
\* لطفاً خود را به خواننده گان مجله  
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند  
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت  
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال  
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت  
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال  
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف  
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.  
\* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش  
علاقه مندی داشته‌اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در  
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -  
تعمین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی  
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون  
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم  
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های  
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن  
دیسک به درجه اول نایل شدم.

\* میخواهم بیورسم که حرفت در مسابقه  
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات  
حسن المری (H. Almerly) تیمه  
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در  
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها  
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت  
زیادی برخوردار میباشند.

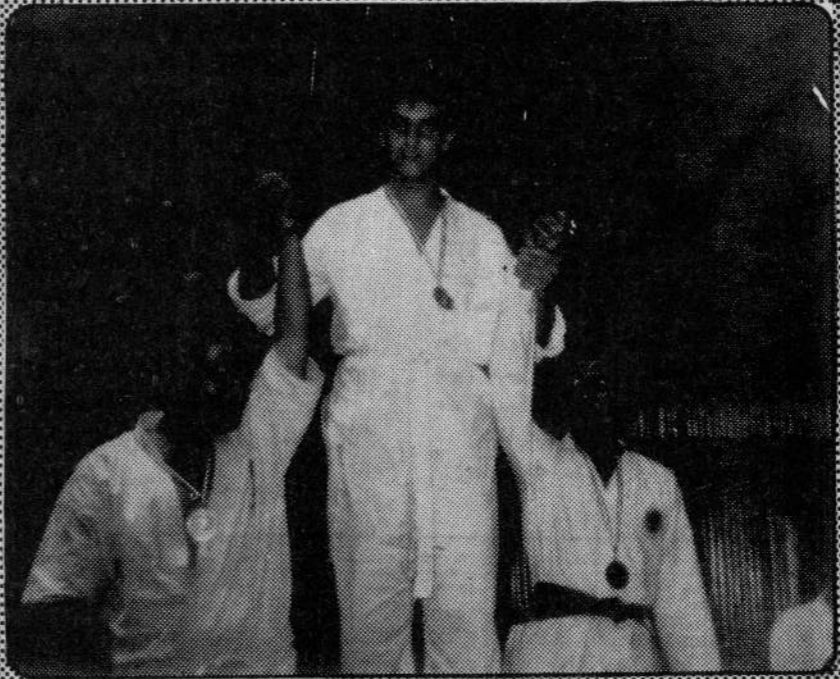
\* در مسابقات آینده برای کشور چی  
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت  
شده تا در مسابقات سطح پایین که به  
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار  
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی  
خود را نشان نداده‌ام و معتقدم هرگاه در  
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند  
خود دفاع جدی نمایم.

\* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان  
چی طور است و چی پیشنهاد های برای  
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم  
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دیر  
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک  
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید  
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -  
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر  
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای  
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی  
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق  
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این  
بازی ها گردد زیرا افغانها در این  
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتاب شهر  
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده  
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -  
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات  
کاراته، کتاب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به  
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده  
نموده و برادرش در مسابقات کتاب شهر  
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست  
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی  
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم  
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با  
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با  
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام  
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -  
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور  
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -  
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین  
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به  
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)  
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا  
زیر نظر استادان مشهور کاراته چون  
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته  
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.  
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند  
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط  
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو  
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل  
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

## جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

# شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چيري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به پوره چټکتیا کم شي نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به پیرزیات وي او به دي توگه به د شمسی توریوالی ثابت شي . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به ډاگه کړه به دي کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته تکی یی دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسی دیوالونه چی د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کیدو په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي : ((که چيري د ستورو سلسله نه خلاصیدونکی ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسيزي . د ایه د هغه نوره خپس وي چی له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . بلکه به دي سطح کې به داسی نقطه نه وي چی ستوري په بکی نه وي . به همدې بنسټ داخبره د کولسو ده چی به داسی شرایطوکی د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازسی

ممکن میتود چی د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کیزی . دادي . چی د اسمان نه ښکاره کیدونکی یانسه لیدل کیدونکی سطح باید به پیرلیري واتن کی تصورکړو . داهغه واتن دي چی د هغی په ایزدوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري به ډاگه کیزی خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي اوخپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شي چی په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشی . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دي مو باور راښی چی ایاداسی شي امکان لسي))

راغی چی د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژندنو په رنایکی وخیچو . د لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کی داسی یوشی دي چی به یوه سانتي متر مکعب کی د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چی د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور خپړولو وړتیا لري . (بلکه چی دکتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسی حالاتوکسی محاسبو ښودلی ده چی دا نور خبرونه به چارپوره پورنگه اویو برابروي اود تود و څی درجه به یی د کلون ۲۰ درجی یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجی وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود وڅه د ستورو د سطحی د تود وڅی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود وڅه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخواکی ده اویا په بل ډول د اوتود وڅه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازي څخه ډیره ده چی امکان لري . اسمان د تل له پاره بري روښانه وچلیزي . به همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه راکوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه راښیسی ولی هغوي چی بخوا وړاندي شوي دي فلط دي .

اوس که مونږ دمان دنیوتی شمسی نظام په سیمه کې چی نه تمامیدونکی خوساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظه چی پوهیزو نورو په یوه حدي سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریزي . هغه وړانگی چی باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چی ستوري لیري وي . باید ډیري کمی شي . به شمسی نظام کی د مادي د مخصوص وزن په پوهیدوسره داسی عقیده څرگند ولاي شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که امهدادعت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

# آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهایش را از هر در می میدا .



# خان او که بل شوک

اوس به رسمی دفتر کی د پانچ . قاضی  
 او باخبره سری د همان او د خلکس و د  
 فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به  
 یوه رسمی اداره کی د فورومامور دی  
 یو ریختی بی له جا اوردلی وچی تردری  
 سوه افغانیو پوری بهی اغستل به  
 بدو (( رشوت )) کی نه حسابی اری  
 خانزوال حق نه لری چی له دري سوه  
 کور افغانیو پاندي د پوهو به نسو د  
 جا لاسونه ترشاوتري . نوله دقسی  
 (( قانونی )) لاری شخه به گئی اغستو  
 سره بی د فوروی د کولو به ریخت کی له  
 پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری  
 به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی  
 به دي د پول واخستی چی د تولواغستل  
 شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته  
 ورسید . د فورومامور ی مامور چی همان  
 هیتکه ورته بدوی خور نه بریسی به  
 دغه پول دلس گونوزو شخه چی دلس  
 گونو ملیونو خاوند شو . خو به بیای  
 کی . صداقت او ایانداری کی هنج چاته  
 هم غاره نه زدی . سکه چی له قانون  
 شخه وتلی از ناجایزه کاری سرته  
 نه دی رسولی .

زن بسیار بیور در قره در باره چیزه جیسی  
 برای گفت که در یک شب اکتوبر د قیاس  
 صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود .  
 ششصد و شتر از آنروز ایتان ها از لندن  
 به بیرون آمدند . بخاطر صحت خان  
 ایتان بسیار آرام زنده می میکردند  
 تا اینکه یک شب يك واقعه وحشتناک  
 اتفاق افتاد . پنج روز بعد آنها تمام  
 ایتانها را کشته و جسد دیگری در  
 دهنده می کردند . خان ایتان بعد  
 از آن واقعه در لندن رسیدن آن واقعه  
 بکی تغییر کرد .  
 - او چه دید ؟ فلم چی ا  
 - خوب نشد اینطوری است .  
 در یک عالم اکتوبر يك سان بسیار -  
 عجیب به خانه ایتان هارسیده او سکه  
 کرتی سرخ روشن میشیده بود و لباسش  
 بسیار کوتاه بود که بشکل مینسکه  
 زانوایش میرسید . موهاش کوتاه توجسی  
 شده بود . سرمه و عجیب سرش میزد و  
 لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -  
 شه استعمال میکرد . او در خارج کلبه  
 از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چرخهای  
 خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که  
 همان بعد از جاش از لندن آمده اسه  
 فاصله ای زیاد تر از صد میل او دود را  
 از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو سط  
 یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود  
 به حالت فراموشی و آنرا از دهن ویلی  
 خود خارج میکرد ایتان ها قیمن داشتند  
 که این زن از طرف شیطان آمده بود .  
 آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی  
 چهره آنها را روشن مینمود . در اطاق  
 سکوت حکمفرما بود . الهزابت منتظر بود .  
 او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید .  
 - الهزابت . . . پلی . انها تراد پد مبرند

مردم عجیب ، ایتان ها در اینجا زندگی  
 میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته  
 - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود  
 بعد از آن گفت :  
 - الهزابت ، در باره ایتان ها جسدانی  
 الهزابت واقعه ای را که بروی گذرشته بود  
 برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد  
 بلیندا گفت :  
 - من . . . من ایلترا نعمیده نی عنوانم  
 باور کردن نیست . قبل از اینکه در بین  
 باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویس  
 شیم .  
 وقتیکه بلیندا این پیشنهاد را می نمود  
 ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپول از  
 دستش بیفتد .  
 - آری آن کس در این اطلاع میدهد ؟  
 من مطمئن هستم وقتیکه داخل ماسدی  
 بکشد و در دستش بیفتد .  
 من فکر کنم آنرا در وقت تولد ایتان ای .  
 الهزابت کوشش نکرده است فریب زدن  
 - او چه در این مورد گفته است ؟  
 و ترسناک هستند . من یکس باخبره  
 بد داخل اتاق و یکسور ایتان ها را  
 بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کسج  
 گذاشته بودم . این چه معنی می دهد ؟  
 آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوان  
 نید ؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد :  
 - این فقط معنی میدهد که برای جنس  
 دقیقه گذشته و آینده باهم متعلق شده -  
 اند . اینطور واقعات بعضی اوقات  
 صورت میگیرد . اما بگذار برایت چیزی را که  
 در باره ایتان ها شنیده ام بگویم . . .  
 - قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک



ها را با قبول خطر موقتاً اجرا  
 میکنند .  
 فلم اخیراً " فاروگر " اسه که  
 با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی  
 ناموسی سپهر دازد و برای از بین بر-  
 دن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران  
 میگفت :  
 ارتولد در مسیور رسیدن به مقام  
 بهترین و عالیترین هریه " سینما  
 هفت ه شاید او یک " بان وینو " .  
 دیگر برای سینمای امریکا باشد .  
 او با " کن شریور برادر زاده -  
 ریس جمهور سابق امریکا ( کنتی )  
 عروسی کرده و سالانه از دوها سه  
 فلم افزونتر تهیه نمیکند .

که فراموش کرده است که سینما بطور  
 عام یک تظاهراتست و همیشه کارها  
 را بسیار جدی تلقی میکند و با -  
 سیاست خود را مرتبط میداند .  
 دایرکت فلم کو ماندو در باره ارتولد  
 میگفت :  
 بالعموم اشخاصیکه به ورزش -  
 پرورش اندام روی آورده اند از چابکی  
 خودم برخوردار نیستند اما بهر  
 خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده  
 یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت  
 را انجام میدهند و گفته میتوانم که او  
 همسطح یک کمر بند سماه کونگه نو -  
 است . و در ضمن او یگانه ستاره  
 ایست که از خطرناک ترسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم  
 " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و  
 قرار داد " معروف شووارزنگر موفسکی  
 در سطح رقیب درجه یک و با -  
 دو سه صحنی او ستلون است اوسی  
 گوید :  
 " من و ستلون دودوست صحنی  
 استیم هر دو یک وکیل مدافع  
 داریم و ظالمانه در یک سالون در لوس  
 انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم  
 داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم  
 البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که  
 به تنهایی در فلم کماندوی من و دو -  
 کسی ستلونی صرف شده اسه در هر  
 نخواهید داشت . میباید او اسه اسه

# آیا

## می توان از جنگال

# انحطاط روانی

## نجات یافت

# چگونه در اندیشه خوشی های امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره  
 بازم دودل می میگرفت  
 باری وارد سوپر مارکتش  
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود  
 د چهار تردید گریختم: به لوبیا  
 دست بدم که خنطه آنرا در  
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان  
 شدم و خنطه نخود را گرفتم  
 و این وضع چند لحظه درام کرد  
 و من از آن به شدت رنج بردم.  
 دپوشن مرا به وضعی دچار  
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق  
 خود را میدیدم، گاهن در قهانه  
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را  
 انحطاط روانی میگویند، آن -  
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن  
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان  
 نمیدی و یا، همه روزهایی  
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن  
 (Depression) را مبرسانند.  
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی  
 وقتی انسان در جنگال آن گیر  
 می آید، در روانش نفوذ کرده  
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس  
 منفی وارد مینماید، چنان  
 می انگاری که انسانهای گرفتاره  
 دپوشن خود را گناهکار، زسر  
 فشار بزرگ دماغی و حتمی  
 (انسانهای مصلح شده) فکر  
 میکنند و در وجود آنان تمام  
 خوشیها و امیدها (کنش  
 میشوند) و متاه تیر و فکین  
 میباشند. شگفت آوری است که  
 خود آن ها نیز نمیدانند چرا؟ و  
 چی باید بکنند؟ ولی هستند  
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن  
 رهایی میابند.  
 من، سخت خوش نداشتم و  
 به این بیماری، دچار گردیدم  
 و روزتا روز تکلیف من افزایش  
 مییافت. به حدی در بنجسه  
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی  
 گاهن بهوده از چشمانی اشک  
 سرازیر میگردد، باری د رانشیز  
 خانه منزل دستاتم را میشیز  
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم  
 که از چشمان اشک روان است،  
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا  
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر  
 من مستولی گردید، این بود  
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون  
 میشد، حیرت زده میشدم، —  
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با  
 شتاب، صحبت را بدون دلیل  
 قطع میکردم و به اصطلاح ( نزار )  
 را برقرار ترجیح میدادم. از  
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—  
 سیدم که بفلسفگی های عصبی  
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—  
 هد داد که آبیازی کردن  
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را  
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—  
 شی تلفون میترسیدم، از صدای  
 عازن موتر خود را در گوشه پی—  
 پنهان میکردم و اگر در خانه  
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده  
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر) )  
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،  
 تلاش کرد در معنی روح نفسود  
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام  
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم  
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم  
 و میلو لهدم تا آن که در یک  
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که  
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و  
 برق را خاموش کردم تا خانه —  
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —  
 بیدار شدم و به هوش آمدم  
 و متوجه شدم که در شفاخانه  
 در یک اتاق تنها هستم که آن را  
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—  
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق  
 داخل شدن به دو زنج بود؟  
 سرانجام دانستم که حقیقی  
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.  
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—  
 ختم دیدم در چهرکت بیماری  
 با ریسمانهای خاصی بست شده  
 ام و چندین سوزن و پیچکاری  
 در نقاط مختلف وجودم فرو  
 رفته است و کوشیدم ریسمانها  
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم  
 در همین لحظه دکتور محالجم  
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا  
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین  
 کاری نباید انجام بدهم و به  
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام  
 از پو هنتونش به خانه تلفون  
 کرده بود و در فرجام شوهرم  
 داکتر را خواسته بود ...  
 وقتی از جریان آگاه شدم  
 حیران ماندم در غیر آن شایه  
 خود را به کام مرگ مسپردم .  
 داکتر ربه من کرده گفت :  
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه  
 نزد داکتر طب روانی بروید.  
 من در پاسخ ابراز داشتم :  
 به کمک ضرورت ندا رم ...  
 سرانجام مرا به شفاخانه طب  
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر  
 دوام میکند تداوی اصلی هر  
 د نوع مربوط می شود به بخش  
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—  
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .  
 سخنان زیادی میان من و او  
 رد و بدل شد ولی داکتر  
 از من پاسخی خوب نشنید  
 حتی در باره تلاش و در باره ام  
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد  
 دید ندا نست که من باز به  
 این عمل دست خواهم زد بانه  
 راستی این که من هم نمیدا —  
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

## تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

## راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —  
 بسته و محکم بودند بستری کرد—  
 ند . کلکین ها به آسانی باز  
 نمیشدند یا ابراک من همینطور  
 بود . لحظه پی بعد " داکتر  
 اف " که کارشناس روانشناسی  
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو  
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم  
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر  
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش  
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —  
 مهربانی. از من پرسید : از  
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟  
 یک درصد ؟ بلی !  
 گفتم : منفی یعنی کهدتر  
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی  
 از تکلف روحیست که آن را—  
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای  
 چند هفته دوام میکند و ولی  
 انحطاط روحی همین دیر پیر شدن

کرده ه گفت :  
 بعضی از مواد کیمیاوی در  
 مغز انسان وجود دا رند که  
 که بود آن ها وضع نورمال انسان  
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در  
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —  
 عادت ه کتر و در حقیقت  
 بهانه هایم به خاطر پاسخ  
 دادن به ابراز محبت های او  
 آرام آرام برایش معلوم کردید  
 و گویی توافق در زمینه به  
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه  
 چیز ه بر من مسلط گردید و  
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا  
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به  
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد  
 و بعد از معاینه و مشاهده  
 همه اسناد و مدارک بیماری —  
 گفت :

" شما صحت کامل دایه  
 کوچکترین بیماری در وجود شما  
 به چشم نمیخورد " ... و به  
 شوخی افزود : " مانند اسپ  
 صحتند هستید " .  
 من هم متوجه شدم عزم و اراده  
 خود را به کمک خواستم ه داکتر  
 مرا به تماس و معاشرت با مردم  
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه  
 کرد . من برایش گفتم :  
 فلان و بهمان کار برایم ضرر  
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما  
 از خود شکایت دایه انسان  
 نباید. چنین باعد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد  
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را  
 مینگریدم . هر کلمه محدود  
 بود تقریباً بیشترین ساعت های  
 بودن در خانه را در نشستن —  
 سهری میکردم و ولی خدا را می  
 بختم گر چه غالباً مسوخت  
 میزبان را آماده میکردم ولی  
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد  
 والتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .  
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی  
 در خانه وجود داشت کجا به  
 انجام داده میشد ه از پسر  
 " مارك " هم که در دوره —  
 ثانوی درس میخواند بایه  
 واریسی و مواظبت میکردم در  
 حالیکه کتر به این امر توفیق  
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی  
 فامیل چی قدر بر این حوصله  
 کنند. حوصله آنان آخر سومی  
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه  
 آنها به نفرت و یا حد اقل به  
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .  
 رزها و هفته ها به همین —  
 منوال گذشت و من صحت  
 یاب نشدم ه سرانجام در صد  
 آن شدم که از این وضع بیرون  
 گردم . در نتیجه به این موضوع  
 رسیدم که باید خودکشی کنم  
 از همه صاحب رهایی با بردارم  
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند—  
 میشدم : خطه در صفحه ( ۱۱ )

# کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با معالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

# صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید:  
 " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد.  
 وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند.  
 که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانتین کمک به مرخصان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

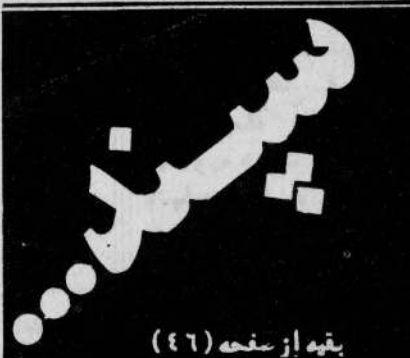
# بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- بسته چی بیابه هینج رخت تری لونی اوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظارویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم "

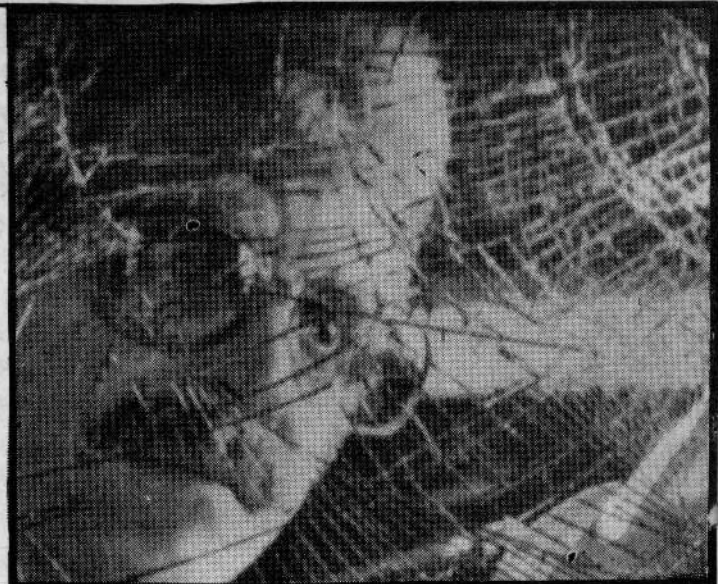
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم.  
 تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید.  
 - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید.  
 - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحلیم جعفر استاد هندی را دوست دارم.  
 شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یوتلویزیون چی گفتی های دارید.  
 - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یوتلویزیون مادرزمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یوتلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که در عمیق آن



# انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (( د پیریشن کلینیکی )) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان ، همیشه زجر میزند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن ، فعالیت ارگانیزم انسان (( آهسته وکند )) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعد ه از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند . ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام ( ای سی تی ) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . - عناصر کیمیایی به نام ( آمین ها )) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در - چنین د پیریشن ، مقدار ( آمین ها )) در مغز ، کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (( مونو- مین اکساید ها )) و (( تریا سلیک اتی د پیریشن )) ا دیوه های بس موثر اند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار ، باز سه وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (( انحطاط روانی )) - دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخا کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن ، نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

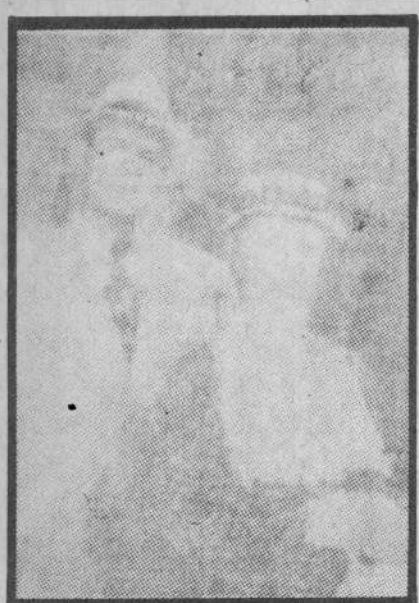
پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم داکتر راخوا- سته بود . . . . .  
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود رابه گام مرگ میسپردم . - داکتر رویه من کرده ، گفت :  
- من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید ا من در پاسخ ابراز داشتیم :  
- به کمک ضرورت ندارم . . . . .  
سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند .  
لککین ها به آسانی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود .  
لحظه بی بعد ( داکتر ارف ) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت . سررویش آرا - سته وپوتهایش منظم بودند در - مقایسه با داکتر بیشتر مهر بانتر بود . کمتر سرزنش گونه حسرف میزد و زیاد تر با لطف ومهربانی از من پرسید :  
- از حساب ده ه جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی !  
گفتم :  
- منفی یعنی که بد تر شده ام در فکر نفورفت وگفت :  
- نوبی از تکلیف روحیست که آن را (( مانیا )) مینامند ، برای چند هفته دوام میکند ، ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دوام میکند تدایو اصلی هرد و-نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (( کیمیای مغز )) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من واورد و بدل شد ، ولی داکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود - کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

امثال ان ، چنین د پیریشی - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب ( شب تصم ) فراسید :  
شب مرگ ، شوهرم سرسری بهار ی تماشا ی نلی از خانه بیرون - میشدند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .  
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع معمان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .  
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (( مراقبت جدی )) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا در کرد و نند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (( سوزن بیچگاری )) در نقاط - مختلف وجودم نفورفته است .  
کوشیدم ریسانها ورتسه ها را با زکم ویا بکم ، در همین لحظه د وکتور معالجم نزد یک نسد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سرسری دوسم ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم . داکتر ( اف ) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او .  
دوباره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقبنانی طبی - بت ، میمیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفته من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فامیلیم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و دوباره ، معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکردم نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستانم پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سختی چند دوباره تدایو انحطاط روانی ( د پیریشن ) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی ولسکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (( مایکولیدر )) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد -  
از وی میفرسم :  
- نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟  
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد درد پیریشی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد .  
مثلاً سبک وشی از وظیفه ونه - امید ی از بیدار کردن کارد یگر ویا

تغییرمید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او . د پیریشن راجی به وجود د می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یک یگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد وچرا به وجود آمد وبنابر آن هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد واز جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (( عضلات )) ویا بیماری آن سه وجود آمده ، با دارو به ( حرکت ) آورد و ( بیدار ) ساخت . داکتر به من گفت :  
بیا بید با هم (( سفر کیمیایی )) کنیم . میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟  
بعد از تکویر زیاد پاسخ دادم :  
- بلی !  
نسخه بی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم .  
خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (( کم )) شد و (( به سه خود )) آمدم . اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی (( در - لباسش نمیگنجید )) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (( کوروس مکمل دارو )) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود .  
اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خوراستم . به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا - لیکه در گذشته چنین تغییراتی



# امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشده ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوج را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشده مرد نقش اول بود اما وقتی نهته اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد - دست اندر کاران به لطف در بخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشده مرد سها پشده امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسی بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه اسکارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقبالی که کنانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نقاشی معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفا یات قلب" را بر اساس نقاشیای بی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوج - تر ساند در عرض اسال تبدیل نقاشی - به بی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلسفی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



# جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و فریمن "برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است -" تاندی " که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود " با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن " و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۲ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در بی آن دو بخش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با دو بخشش که او در سه فلم داشت " به بهترین سال زندگی فلسفی هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خوبی می شناسد .  
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده می  
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د  
 بدجو نه کزی د ی . یوزخه می زینار  
 وکیچی می یوزخو بارچی لغاره چی زینار  
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .  
 د یوگال مندورامندونه یوزده موشوم  
 چی د نه اجازه می واخله . دوه پار  
 چی می نه کزی چی د موسیقی د  
 ریاست له خوانه می تشویقی جایزه هم  
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی  
 نشره شوه اوچی یوزخه کم چی وای  
 له نشری وای تک نوازی سره خوشه  
 علاقه نه لری .  
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث  
 د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور  
 اولاد گام ایچی ؟  
 - د ری زامی اوخلو لورگالی لری . چون  
 زه د موسیقی خنکه به نره له لرم نسو  
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی  
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه  
 چی به کورکی موجود د ی یوزده ی هم  
 له شوم .  
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره  
 که وای خوزیه شو .  
 - یوزخه به لغره اکی می وای یوزخه  
 لومار کولوسو مگر یو شل لوری وای  
 خنکه خوند به وکزی چی یوخله کسه  
 ولار شوان بره د ساز کولی می واخلو  
 راشو . به هدی وخت کی یولرد لغاره  
 خنکه چی د زوی خنکه لری و د لری می  
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو  
 چی لغاره به رسید وای بازار دوسره  
 دیر شوی به کاسوکا سپرده . هغه  
 نفر وویل زه دوه کوئی لرم نویدی بازار  
 کی میلانه اوجلسی نه کزی سباه به  
 محفل جو کر و . سهاروخ دنه له بد ترو  
 وه او هخ آنگا د میلنونه وه هدا اوجه  
 وه چی بیسی می راکر ی اوبره د سازه  
 بیره رانلسو .  
 - ستاسی ترولو لویه آرزوخه شی دوه ؟  
 - زه د خنک وین نه ، د د یو مجلسونه  
 چی زه به هدا کی به خاد رانسه  
 طبلی فرم اود ی راه به کولو کیسی  
 لاسه او فروله راباند ی کوی د یوزخه  
 اخلیم .  
 زانار کی چی بیری د اوه شی خوبره  
 ینکی د ی دغه زیا د اشنا کشی د یو د  
 خدایه فرام چی آرامی شی . سافرا  
 بیره به خنک وطن شی . چی بیره  
 ننگره ی ، شنه باغوله ، بزرگانه  
 او خوینی اوجلسونه اوچی اولورنی .  
 - ستاسی د هیلی د فروره کی به  
 ایمنه .

# چمن د

د (۲۲) مخ یوکی

- ستاسی د د ی یوزخه سره می د یلار  
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویسه  
 هنر به زده کوه خنکه چی زویو چی می به  
 کورکی یوای نری شوی . د میونی به  
 هکله می باید یوزم چی هنی به  
 واده کی زه طبلی وهلوته مجبور کوم نو  
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی  
 د ه کله چی موراده و اوله (( ورا )) سره  
 د خسر کورته وغلوی ناری راولو یو خسر  
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله وینه  
 وهی ناری له شی بیولی . او بد ی توگه  
 می به خنکی واده کی راباند ی طبله  
 ویزوله .  
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یو  
 برسر د ی فرام یوه شم ستاسی بیری به  
 شه کی د ی ؟  
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فنزوله  
 بیل کر ل کونیم می کزی چی میسه او  
 اساسی طبله زده کرم . س بیره بره ی  
 چی ترو می رازده کزی ، به بیجور کیسی  
 می هم زده کوه کزی او استاد هاشم  
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره  
 هم بلد به لرم . زما طبله به علی توگه  
 زده دوه . زه طبله به خنکه وهم لسه  
 به کوزو . اود طبلی آواز باید دوسره  
 اوجت وی چی د زیر اوم فری باهند  
 بلغموس تره وریزی . باید خرنکه مگر  
 چی دینتو اودری موسیقی له پاره د  
 طبلی به فرولوکی تیر شته . خنکه  
 دینتو طبله بحانه جلا تالونه لری لکه  
 د تکیوتال ، تیگره ، تیوی ، شا .  
 د (نهی تال) بلبله ، شادول اوحنسی  
 جو . هدا اعلت د ی چی یودی طبله  
 فر وینکی دینتو طبله به اودرسته له شی  
 فنزولیم .  
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی  
 به کومالاتی و هیچی ؟  
 - به آرومیته ، لغاره ، بنجوا و ریاب  
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .  
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه د لرو .  
 ما به بیجور کی د یوهلر مند ویزخا سره  
 بنجو ولیده . خوینه می شوه هغه راتسه  
 به خوبور سوکی زده کوه اوچی بیره وطن  
 به رانقل د حان سره می رابره اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی  
 یل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله  
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل -  
 دی لوکیس این افتخار رابه د لفلمازی  
 د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی -  
 " کهنستی بران " د رنقل " پای چپ -  
 من " کسب کرد .  
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار  
 یافت جا یوزاظهار داشت :  
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم  
 از یک عامل کسب نهرو کردیم و از ساد -  
 آوری تلاش هایس که کهنستی بران بره  
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی  
 بهترین اشعار و نقاشی ها برای جامعه  
 افرانجام داد .  
 گفتنی است که " کهنستی بران " به  
 د لول فلج بودن اکثر اعضای بد نشه تمام  
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای  
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ  
 من " به کارگر دانی " جیم میردان " -  
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر  
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -  
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار  
 بهترین هنر به هغه نقاش اول مرد " مور  
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی  
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا  
 هیوست خانم دیزی را به عده د ادا ما او  
 هم در مشارف نهایی آرا ، مانند " ظ  
 کروز " مغلوب " دانی یل دی لوکیس  
 شد .  
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -  
 همین یک جا یزه بستنده نکرد چرا که  
 خانم " برونه افریکر " هنر به عده ایرلندی  
 که در نقش مادر " کهنستی بران " دار  
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر -  
 به عده زن نقش دوم را به عده اسکار -  
 بهترین هنر به سرد نقش دوم نیز به -  
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم  
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی  
 سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ  
 های داخلی امریکا " بین ایالت های  
 شمالی و جنوبی این کشور در کور  
 نورد هم " را به عده دارد . " افتخار "  
 مجبو هاسمجا یزه اسکار به خود اخصا چی  
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم  
 دیزی " بر افتخار تین فلم سال باشد .

# رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی بالمحاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا ان لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد ، نزد ما آمد و خنده کان گفت : ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم . حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدم ، قهر کرد و ستد پورا ترک نمود . و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

# بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند ، یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند ه ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میگفتند . اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است ه دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار .  
و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود .

# بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است ، پس از آن به موتو سایلک علاقه دارم . خودم تکا حدودی موتو را اداره کرده میتوانم .  
\* موسیقی دلخواه :  
- در قدم نخست ، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی .  
از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم .  
\* سرگرمی دلخواه :  
- تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه .  
\* شام دلخواه :  
- رفتن به یک سکوتیک ، پایک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست .  
\* اشیای دلخواه :  
- نامه ها ، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم . من حقیقتاً درینورد زیبا د حساس استم .  
\* رخصتی دلخواه :  
- وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم .

# تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید .  
اثرات اعتیاد ، از جوان عیاش ، آتشین مزاج ، مضطرب و هیجان زده ساخت .  
اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود . نتیجه ، معکوس داد . سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت ، لجباجت و روروسی .  
در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند . ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلا قابل توجه نبود . او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد . و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دستان زیادی یافت و دستان زیادتری را رنجاند . چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد ، او ه حلقه های نامتجانس د رستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست . د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد . او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است . تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت . سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد )  
عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی « این بود برنامه تکرار شونده د دایمی سنجی .  
او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تد اوی قرار گرفتن بالاخره مو فقی شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد . با فکر کردن در باره سنجی بیچاره ، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد ، مهاژنی بند پیرد ))  
د پوی از ازدواجش ننگدشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد . اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگردد و - سنجی دت به خاطر تد اوی او صرف به یک چیز می اندیشد : ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند - تا ناورت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانی هم امور تجارتنی سهم خودش را (در بانک اروپا) پیش میبرد او فریاد میزند : «بول ... بول ... بول ...»

# کانون فرهنگی

نهاد های مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد .

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده ، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است .

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز ، چوکی ، مویل فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده ، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد .

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید ، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید .

\* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ، عمدتاً با کما نهاد ها ، حلقات و سازمان های اجتماعسی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد ؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی ، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است .

# بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالای گل محمد ایجاد کند ، امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند ه سوزنی را پیدا کنند ، رنگه تازش را ببید او خواهند کرد .

در چنین مواقع ، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود ، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و - خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود ، در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از هر بله ، آن را میشکند .  
نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود . . . از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند .



چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان پوهنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسندگان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

\* در پایان چی حرف هارو یا گشتی های لازم به توضیح میداند که زمینه آن در برسی های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغی، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیر خواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعہ، اسطغیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز ....

- ای بول چیسی؟  
- حتی باید بدانید؟  
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟  
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!  
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.  
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟  
- نی نی آقا جان!  
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:  
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟  
- از فلان رفیق من اس!  
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...  
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کد کند.  
(بول را از کجا به دست آوردی؟)  
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!  
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و هدیه ردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه های ایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن.

اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینوات چی شد؟  
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپ هارو

اعتراف کد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.  
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینوات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نپروهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کمپنی بودند و زینوات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبنازیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد آیش کنند.

امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینوات از چاه به دست می آید.  
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟  
خودش (.....)

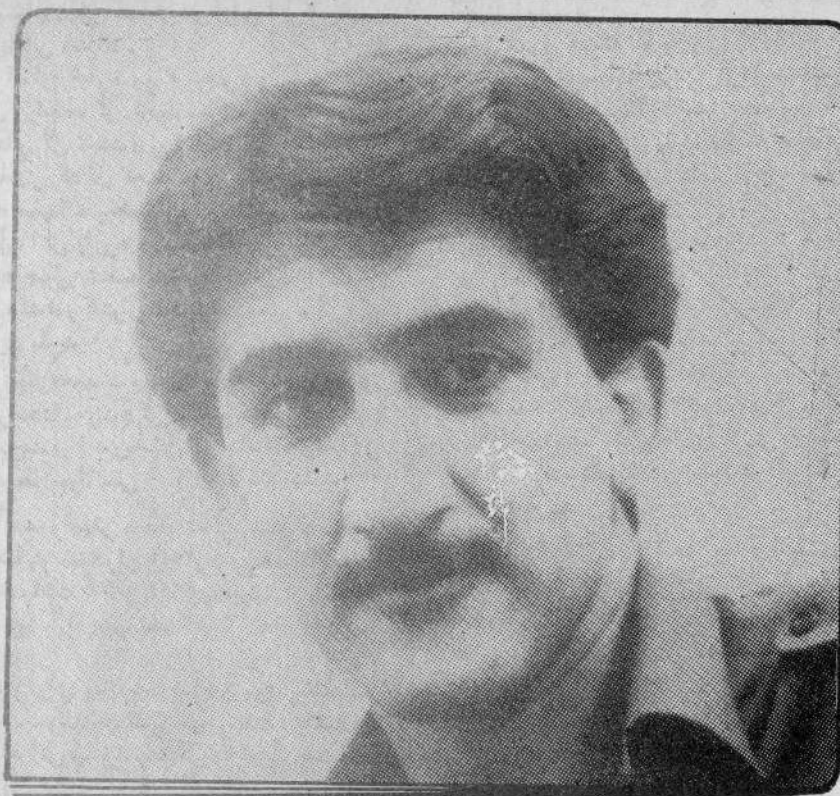
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی  
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -  
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .  
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -  
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را  
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .  
که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود رویه رو  
ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و  
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده  
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و  
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که  
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی  
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش  
قراول باشد . زیرا بدیده نو  
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی  
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک  
آگاهی کامل داشته باشد از جهان  
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ  
تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین  
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد  
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه  
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)  
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از  
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،  
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک  
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن  
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،  
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً  
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از  
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -  
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما  
استعداد های داریم که خود پرورش -  
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .  
و باز هم همان گم تپلی خود را تکرار  
میکنم که بحران به اندازه پیشرفته که  
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -  
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند  
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -  
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم  
و استاد علی رونقی) و همچنان این  
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک  
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و  
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس  
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به  
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین  
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که  
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع  
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



# درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟  
- اکنون جریان کارهای میتودیک  
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون برد و  
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و  
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -  
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت  
اند .  
• چرا ؟  
- وقتی که من به بحران تیاتر کشور  
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم  
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر  
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان  
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار  
بحران میشود به این معناست که کاستی  
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که چقدر انسان را به کام خود  
کنانده است . من میتوانم این نمایش  
را به حیث بهترین سند گام در برگشت  
به کشور خود داشته وهم میتوانم این  
نمایشنامه را در دستوال ها کاندید بکنم  
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا  
پیام آن برای همه بشریت است . این  
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه  
مردم مابتناند درک اساسی خود را از  
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران  
چیز فهم باشند .  
سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج  
بود ) که ما خواستیم یک ژانر خاص  
کمیدی را بپایه بکنیم .  
• اکنون چی کار های را روید ست

# کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم  
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپونه  
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام  
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید  
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها  
 معمول شده به خاطر نبودن خوش  
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها  
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات  
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم  
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را  
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب  
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب  
 و گردهم آیی ها را میخوانند. میپرسند:  
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون  
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد. اول کوچک  
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت  
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر  
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگرند  
 خوابکاری هایش را میتوانند ببینند.  
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود  
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزی  
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از  
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال  
 به پنجاه تا صد ساله مستحق توجه اول  
 قرار دارد. استحقاق نام (سکو)  
 ندایم!

\* و در فرجام شما از کار خود راضی  
 استید یا نه؟  
 — از کار خود راضی استم به خود  
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی  
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.  
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم  
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر  
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند  
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)   
 اجتماع یکی از وظایف صدغه خود  
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای  
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس  
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی  
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من  
 به نیروی آنان ایمان دارم.  
 \* کارهای آینده تا ن چیست.  
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))  
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است  
 که پس از یک ماه به پایان خواهد  
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم  
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.  
 همچنان یک بیسی کمیدی برای اطفال  
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم  
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک  
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته  
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم  
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی  
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.  
 کوشش میکنم که این بیسیها را تا به  
 قریب آماده نمایم. برنامه بخش  
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه  
 ایست نخواهیم داشت.  
 \* اندکی از خود صحبت کنید؟  
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه  
 های کهنه باغ علی مردان به جهان  
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک  
 خاطره زودگذر چیزی ندارم. اکس  
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف  
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای  
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری  
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.  
 مجرد استم بی خانه.  
 \* پس دو برابرم و دو کبود اساسی  
 در زنده گی دارم؟  
 — بله مجرد بودن بی سرینا  
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.  
 \* ما امیدواران استیم تا ارگانهای  
 در محیط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت  
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که  
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به  
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر  
 آن میبرد و ازین میبرد.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر  
 مکل است این ها اند اجزای اساسی  
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد  
 بیایم بروی تئاتر.  
 \* در گروه شما کی هاموفق تر  
 استند؟  
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که  
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد  
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب  
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل  
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور  
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب  
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.  
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی  
 اتحادیه انجمن های هنرمندان و  
 سازمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.  
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰  
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت  
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که  
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.  
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی  
 بدهد، استعداد های خوبی وجود  
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب  
 میرفت. من توانستم یک گروه را از  
 آنجا جذب کنم.

\* شما در کجاست و تمرین میکنید؟  
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای  
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را  
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.  
 \* چرا دخترها در گروه شما کم  
 است؟  
 — متاسفانه هم در سینما و هم  
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه  
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری  
 وجود ندارد.  
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر  
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود  
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر نتوانسته  
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این  
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر  
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش  
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.  
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود  
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.  
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص  
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن  
 خود ندارد. بی روح و خشک است.  
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی  
 سوز که از میان مردم برداشته میشود  
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر  
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص  
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه  
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست.

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده " رضای " فارغ لیس سلطنت  
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال  
چهارم هاید رو لوزی پوهنځی زینفغانی  
پوهنتون کابل - ملالی " کوشی مال " -  
از لیس آتفه فدوی و سوما " نجایسی " -  
شمس الهین از ولایت هرات و مکتا -  
" احدی جهی " از لیس شهید بلخی  
انوسه مقل پناه و شامریخان تورپ -  
هرای و سولیا صدی از لیس جهسپور -  
پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم  
" طنبی " محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات  
پوهنتون بلخ و آدیته " هاسپور  
پرزاد " از خیرخانه مینه و محمد  
تسم " بلخ " از مخابرات ولايت جوړ  
جبلان و رحیده " راسخ " از لیس  
جمهوریت و مانیا " ابراهیمی " فزیه  
" شانی " از خیرخانه مینه و شریکا  
" صدزاده " کارمند وزارت امور خودت  
کننده کان و آتفه " صدیقپار " محمد -  
هاد " آتفه " جویشلا " بهارباغتری  
نور احمد سل " احدی " محصل  
تخنیک نفت و گاز مزار شریف و محمد  
اصغر " توری " محصل در اتحادیه  
روی و هسبا " عزیز " محصل استیو  
پولی تخنیک کابل و رویا " رسا " -  
و هده " راسخ " محمد نجیب " رحیمی  
یاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی  
ناده امید کارمند شورای شهر کابل  
چ " م " رویا " لسانه " استیو پناه  
گوزی کابل و رونما ضهری از مکرورسان  
سوم و هزت الله بهمان سرپاز فرقه  
۱۷ پیاده هرات و سوما لطیفی و -  
مسوده هاشمی و قدسیه " هو نیانی " -  
از لیس حره جلالی ولایت پروان -  
محترم فریبا نورزی محصل پوهنځی  
طب اطفال ]  
سلام های ما را نیز بپذیرید - اومینه  
میویم سروده های خهتر تانرا برای ما  
بفرستید .  
محترم نیلو فر نوایی و جاوید هاشمی ]  
طرح جدول ولی راکه فرستاده بودید به  
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری  
تان سپاسگزاریم .  
محترم ظاهر " وفاجو " افسر قطعه  
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده ]  
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -  
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته  
های بعدی تان استم و فاجو جاسید  
محترم امیر خان سرپاز ]  
مطلبی از شما را بایک قطعه فوتوسی  
تان گرفتیم . نوشته اید :  
میخواهم بعد از شهری کردن دوره -  
خدمت سرپازی و پوهنځی زورنالیزم را  
که سخت به آن علاقتند منبام بخوانم  
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایسد  
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری  
گرفته است و با حوصله باشد .

باغد با گذاره و تحصیل کرده شو هی  
اخلاق و خوش قرار . . . .  
ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند  
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب  
المالین .  
محترم س " صیبا " والف " زتا " از -  
فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامینه  
آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب  
اصرار ورزیده بودید ما چیز قابل چاپ  
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی  
شما را ستایش میکنم .  
محترم لایلا " فرخت " محصل پوهنځی  
علوم طبیعی پوهنتون کابل ]  
مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه  
به صورت فرستاده بودید در صورت  
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد  
درصد نمیدهم . سپورتین و خوش -  
اندام باغید ]  
علاقه بند جمله محترم لایلا " سعادت "  
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات ]  
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر  
ایوبی سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه  
نمایسد . افتتاحی خوب برایتان میخوا  
هیم .  
محترم سارا " حیدری " محترم هسبا  
احمد زی کوهستانی و محترم حامده کوب  
هستانی از لیس عالی مریم ]  
خواست شما را حتما در نظر میگیریم  
شکلیا باغید .  
محترم نیلاب " طیب " پنجشیری از -  
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه ]  
پاناسف باید به آگا هی شما برسانیم  
که هنرنند محبوب " ساریان " در پستر  
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان  
ویک دست او فلج گردیده است . -  
احساس شما را قدر میکنم .  
محترم سهد آکا " عالی " محصل تخنیک  
ساختمانی و جیو دیزی ]  
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از  
لا به لای نوشته های شما این رباعی را  
انتقایی تان برگزیدیم :  
شهرین و فرهاد  
پوسته به یاد لب شهرین و فرهاد  
حکرت تلخگامی خود هسپهاد  
جان داد و نیافت کام دل از شهرین  
شهرین میگفت و جان شهرین میداد .  
محترم فهیمه تنها " صدیقی " از لیس  
سوان خیرخانه ]  
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته  
شود که " متن " عاشق . . . نشده  
و عوت زلی هم . . . نگرفته ولی پرسش  
سوم تان من و راز دار باشی را بی حد  
تاء فسر ساخت . . . برایتان دید و میج  
میخواهم .  
محترم رویا " روین " و محترم منسا  
" دریا " ]  
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه  
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -  
کندک تحلیس فرقه دوم پیاده ]  
احساس تان را قدر میکنم اما بایسد  
با تا " سف بگویم که مطلب تان را نتوان  
نستم نشر کنیم . نکته هارا در صورت  
ضرورت چاپ خواهیم کرد .  
انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم .  
محترم محمد حکیم " حارث " پنجشیری  
از شهر مزار شریف ]  
سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته  
از شما گرفتیم . آن چه راکه در مورد  
" کدو " نوشته اید از آن " پزانیسی " -  
خوششوره تهیه خواهیم کرد .  
تفاخره آت شرافت است و دروغ و آتست  
سخن است و سرکشی و آت شجاعت  
است مغرور پندی و آت جمال است  
هوس آت دین است .  
محترمه فهیمه " سلیمان خیل " فارغ  
لیسه رجانی ملکه ولایت سنگان ]  
سلام های ما نیز تانرا تان یاد . نوشته  
های خوب خهتر تان را برای ما بفرستید  
با نطق مورد علاقه " شما معا حبه خوا  
هوس کرد . مؤفی باغید .  
محترم حسنی بهار " بابکر خیل " ]  
نوشته اید سلام را " فلیک " بگویند  
هزارها بار علیک ] با مطالعه مطلب  
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی کسه  
فرستاده بودید و نزد یک بین را  
خواب خوش فرو برد . . . او با چشم  
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای  
مجله بفرستند .  
محترم درهم بخارن محمد میران دهرت تان  
بنار ده رانده وی بیز انسر ]  
زموه سلا مینه هم وینی و ستاسی په  
خیل قلم لیکلی هم مورد شمر دصفحی  
تصدی ته و رکر . ستاسود همکاری په  
هیلسه .  
محترم محمد طیب دلوان ]  
سلام های ما را نیز به خوشبختی  
شکوفه تاریخ بپذیرید . اشعار شما را به  
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعرباشید  
محترم انوسه مقل پناه فارغ لیس مریم ]  
سروده کمیدی شما را مطالعه کردیم  
زیاد هم کمیدی نبود و آنرا در مرتیان  
مریای میج انداختیم . استعداد شعری  
تان را بارورتر میخواهیم ]  
محترم عبدالاکرم که مایار سرپاز فرقه ۸ -  
پیاده بنگلان ]  
شعری راکه از احساس مردم دوستی شما  
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را  
به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر  
چانتس چاپ شدن داشت و حتما چاپ  
خواهد شد .  
محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زبوری  
محترم بلقیس نورزی و محترم هوسی لیب  
محصلان پوهنځی ساختمانی استیو  
پولی تخنیک کابل ]

یک کمیشن و چهل قلندر . . . ناسه  
مشترک تان براج ما رسید . . . اینک یک  
نگاهی تان را نشر میکنم :  
در یک مجلس همنهستی و خانگی بسا  
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس  
از همانان آهسته در گوش مردی کسه  
در کارش نسته بود و گفت : چسی  
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید ؟  
مرد پاسخ گفت :  
بلی او خانم من است ]  
مجهمان که ناراحت شده بود گفت :  
معدرت میخواهم و اما به نظر من صدای  
خانم تان چندان بد نیست . فقط آهنگی  
راکه میخواند خیلی بد است و دلم -  
میخواهد بد آتم کدام احقش چنین نموز  
مؤخری ساخته است و او راهم میشناسد ؟  
مرد با خوشروی پاسخ داد :  
بلی خود بنده هستم .  
کارتن های ارسالی شما را به تصدی  
صفحه مرهای میج سپردیم و منتظر  
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت  
میباشیم . . . ]  
محترم لایلا " صدیق " متعلم لیس سلطان  
رضیه ]  
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم  
استعداد خوبی برای داستان نویسی  
داهد و به شما توصیه میکنم که باز هم  
بنویسید . منتظر همکاری بعدی تان -  
استم .  
محترم غلام نبی جهی ]  
آن چه را برای لایلا " صدیق " توصیه  
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید . -  
منتظر همکاری هرچه خهتر شما استم .  
محترم ثریا " فهی " از صف دم لیس  
ملالی ]  
مطلبی راکه در مورد هنر پیسه هندی  
" چانگی پاندی " فرستاده بودید و -  
گرفتم چون از زبانمی که ترجمه شده  
است و مادی نکرده بودید هنوز ما -  
شکوک بود و لذا نتوانستیم چاپ  
کنیم . از همکاری تان سپاسگزاریم .  
محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی ]  
احترامات ما را هم بپذیرید . اینک  
نگاهی تان را بدست نشر میسپاریم :  
" پولیس از دزد ماهره که به دوکان  
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید :  
دوکان را چی گونه باز کردی ؟  
دزد پاسخ داد :  
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم  
به کسی یاد نمیدهم . . . .  
محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی  
این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل  
سال اول انستیتوت پولس تخنیک و -  
محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط  
زلیغا ]  
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ  
نماند و محلود ار که نامه های دیگر تان


به ما نرسیده فکاهیهایی فرستاده شده  
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم  
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ار سال  
پست کارت زیبای شان تفکر میکنم . و  
مرد طرز لاف زدن پر سیده اید و باور  
کنود خودم با مشکل چاقی رو بهو استم  
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -  
جریان میکنم .  
محترم ملوسه " درویش " محترم ذکمه  
" ساحل " و محترم رویا " مهدی " از  
شهر مزار شریف ]  
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گویم در  
باطله دانی نیافتد . . . اینک سپردانیم  
به پاسخ پرسش های تان :  
۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتند  
است و این که چرا آن برنامه ازین رفقه  
پر سفست که باید از اداره " مربوط -  
راد و تلویزیون پاسخ بگویم .  
۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسره  
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار  
گفت به کنسره هر گاه کپ های جالبی -  
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد  
یعنی هم ثواب و هم خرما .  
۳- بلی به راحتی راستی داکتر است  
مصاحبه اش در یکی از شماره های حساب  
۲۷ مجله " سپارون چاپ شده است و آه  
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را  
خواهید یافت .  
محترم فرزان " فوش " و محترم غوشه  
فوش از لیس هواپیمایی ]  
شعر فرستاده " تان یک کی بریا هم  
گزان آید البته در قسمت " مطر " و اینک  
پاسخ پرسش های تان :  
۱- کار دل است این کارها . . .  
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست  
۳- شادام تصدیق میکنید که موهایش  
زیبات . مگر این طور نیست ؟  
۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -  
هزار و یک کپ " است " به امید  
همکاری های بعدی تان هم حرف بایسد  
محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی  
تخنیک کابل ]  
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم .  
عجب داری بود . . . راز دار باغی  
قری البدیحه به شعر سرودن آتساز کرد  
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت  
و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های  
بختر شما استم .  
محترم امید " پنهان " ]  
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید  
به اثر تقاضای شما و رشته از هم گسیخته  
را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله  
فرزبان نصیب تان باد . منتظر نوشته های  
تان میباشیم .  
بسم الله بسل و محصد صادق محصلین  
مرکز تربیه " مخابرات ]  
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر  
" شراب ریح " که شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است  
سپردیم حتما به درد بخور است .  
به شوری اتحادی دحقو فو دفاکولتی  
دریم کال محصل .  
محترم شعر افضل " ولی " ]  
ستاسی د به احساس غمخه د مجلس  
به هکله بنفشه کوه و ستاسی دلک په  
هر یکی باندی به غوروشی .  
هفته عه چی بود محترم صدیق محترم  
په هکله زموه به جمله کی لوستی دی و -  
حقیقت لری . ستان د لری او بی هکلا -  
ری به هیله .  
محترم عبدالصور سرپاز کیمساری نظامی  
ولایت بلخ ]  
از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار  
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت  
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان  
سپاسگزاریم .  
محترم سارا و الماس از ولایت پروان ]  
نظر تان رادر مورد مجله " سپارون " -  
تجدید میکنم و نوشته های تان را بصتد -  
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله  
تان را آفرین میکنیم . منتظر نوشته های  
مقبول تان استم .  
محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله  
امانی از لیس عالی زرفونه ]  
سلام های تان را با امانت داری کامل  
به کاکا " رهیم " سپردیم . اینک پاسخ  
پرسش های تان در مورد هنرنده  
۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -  
است . . .  
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویم و لوسی  
نپذیرفت . . . شما هم زیاد درین مورد  
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند  
است آوازش را بشنویید و برای تان کافی  
خواهد بود .  
محترم نجیب الله سرپاز ]  
نامه " تان را که برای صفحه " دختران  
و پسران " فرستاده بودید و گرفتیم  
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود  
احساس و نظیر سنی تانرا تجدید میکنیم  
به امان خدا بایسد .  
محترم صمیم الدین " صانع " سرپاز قوای  
هوایی و مدامه " هوایی خواجه رواش  
کابل ]  
سلام های راکه با کرسی ۱۵۰ سانتی  
گزار فرستاده بودید و اگرچه دل های ما  
را گرم کرده و ولی کم و بیش پنجه های راز  
دار باغی را سوختاند . از چار بیتی های  
تان یکی را انتخاب کردیم :  
هر شوکه نگار جانده خو میهنم  
دم لب لب جوی و کرد جو میهنم  
بهدار که میسودم ده کا فوش استم  
اف میکنم و خوده ده تو میهنم  
به امید همکاری تان و ناجورنباشید .  
محترم دیبا " اثر " محصل پوهنځی  
زراعت پوهنتون کابل ]  
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم . صفحه " گفتار سوخته " به  
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها  
ادامه خواهد داشت . تقاضای تان  
یعنی بر مصاحبه یا طنز نویسی غسوب  
" هارون یوسفی " در نظر گرفته  
خواهد شد .  
محترم بلقیس جهنکی محصل پوهنځی طب  
کابل ]  
از همه مطالبی که فرستاده بودید  
سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که  
خود شما مطالبی را در باره " هنر پیسه  
های هندی ترجمه نماید و سپس برای  
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق  
بایسد .  
محترم حمید عارف راسخ سرپاز ]  
مطلب " خواستگاری میگوین " را نشر  
میکم به امید ادامه همکاری تان  
نیلو فر آرزو فارغ لیس هاتیه درانی :  
اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران  
را مطالعه کنید در مورد اشعار دستان  
چیزی گفتنیست .  
تسم " زنجیر " فارغ التحصیل لیس  
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز  
شاپ های تولیدی :  
شاهم سلام های ما را بپذیرید .  
نامه " مشترک شما را همراه با مطلب  
کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان  
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم  
نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر  
نکردیم منتظر مطالب خهتر از شما استم  
و حید الله ابراهیمی از ناحیه دم  
شاروالی کابل ]  
طرح جدول راکه فرستاده بودید  
گرفتیم هر گاه ضرورت اقتید نشر خوا -  
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم .  
ثریا فهی متعلم لیس ملالی ]  
همه کارکنان مجله سلام تان را علیک  
میگویند به جز بابه قربان که از مدتی  
مريض است . در مورد پیشنهاد تان  
باید گفت که با وجود صابری در شماره  
های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته  
است . منتظر نامه های بعدی تان  
استم .  
زین الدین مرزی از لیس تجربوی -  
اعتبار :  
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز  
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید  
گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید  
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -  
مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که  
به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم  
کرد . پرسش دوم تان رادر مورد  
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم با -  
سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان  
استم .  
جاوید احمد متعلم لیس عاشقان و تار -  
فان :

## بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات متحده امریکا بوقمیت داشته عرض آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر است . بحیره با خصوصیات عجیبی که دارد بهوشی می راناند است . علما با وصف پشرفتهای چشمگیر در بخش های ساینس و تکنالوزی تاننوز مؤفق به کشف تاسی خصوصیات و ویژگیهای این بحیره گردیده اند . طول یکه عواهد نشان میدهد هلا و درهسان زمانیکه با کشتی های خوب پیش جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند به زود ترین فرصت کشتی ها با سر - نشیمان خود مفقود میشدند . چندی قبل " ژورت " دریا نورد باهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفق شدند تا دریا نورد مذکور را نجیسات بدهند . " ژورت " پس از نجات در پاسنخ پرسشی گفت : زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی داشتم ، میتوان آن حالت را نیمه بهوشی گفت . دیری نگذشته بود که حیوان قسوی هیکی راکه شکل پشک عادی را داشت دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس از آن کسی حامل ما فرق شد و من چیزی نفهمیدم .

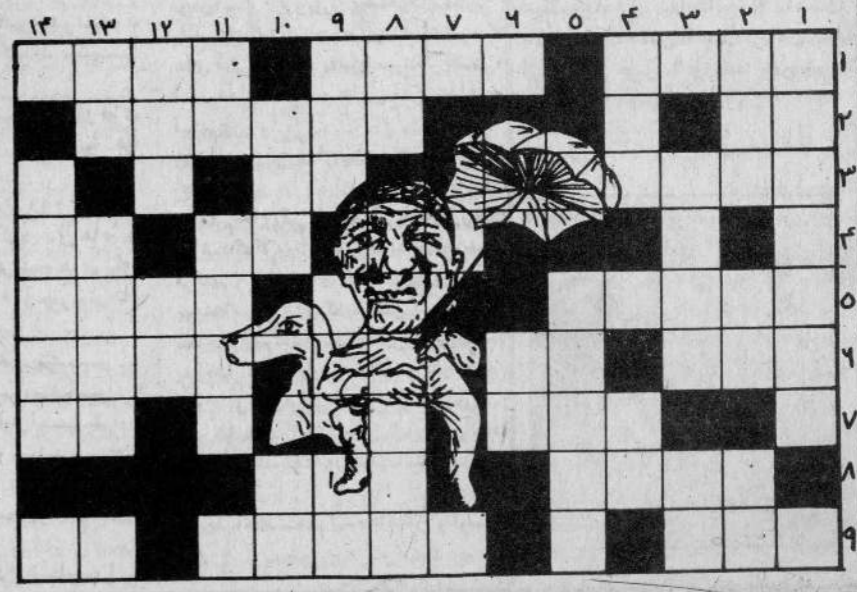


ارسالی محمد نادر تزه خیل

# سازمان

## جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست ( فقط صداست که میماند ۰۰۰ )
  - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
  - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
  - ۴- بدون ( همی ) - دریا ( همی )
  - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
  - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
  - ۷- نی - رطوبت
  - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
  - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
  - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
  - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
  - ۴- زیبایی - کولسی
  - ۵- نمایشنامه مشهور روس
  - ۶- رنگ نرم
  - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
  - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
  - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
  - ۱۰- چی ( انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
  - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



## شطرنج

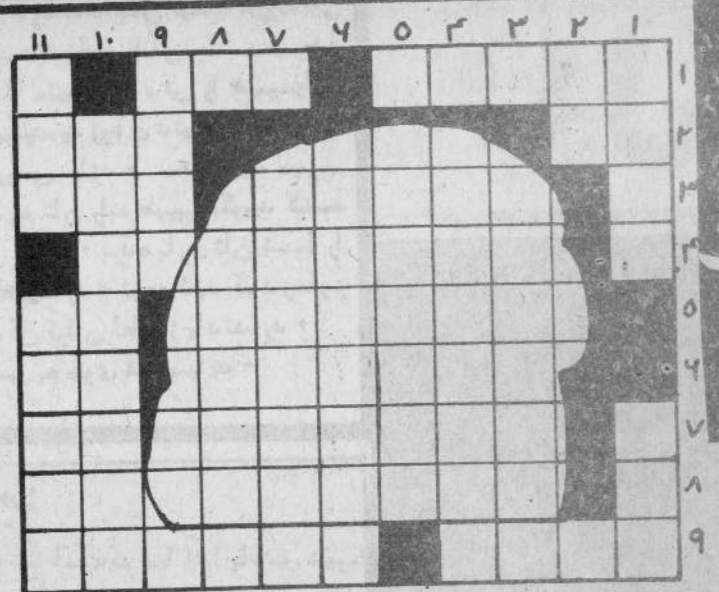


## صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

## جدول

بر اساس کلمات صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
  - ۲- نوشیده میشود - دریاغ
  - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
  - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
  - ۵- با آن خود را می شویم
  - ۶- بار می بزد
  - ۸- توسط آن راه میرویم
  - ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر مزارشریف است
  - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
  - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
  - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
  - ۷- ضد بیداری
  - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
  - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

## صلیب سرخ

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موه ظفین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچرمتی موقعیت دارد نیز همینگونه فعالیوت جریان دارد . در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند .



آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند . کیمته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کیمته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کیمته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کیمته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .

# فال عشق

## متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی  
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:  
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره  
مثل شعری می بویید به زودی دنیای تنهای شما  
را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر-  
بانتر باشید . درد تان رابه طبییی بگویید که  
قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را  
عزیز و گرامی نگهمدارد . توجه کنید که در سکوت  
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد .  
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

## متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-  
ین ساخته اید .  
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد  
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی  
دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیایید .

## متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها  
بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های  
رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز  
طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را  
دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد  
از باران آغاز میشود .

## متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان  
در دنیا است بهتر است از یاد آن بگذرید و  
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی  
یکبار میاید و لطف نخواهد داشت اگر  
آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه  
نمی ماند .

## متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف  
های که موجب ایجاد نا-  
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما  
میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز  
خوب را انجام خوب بدید . خاموشی  
برای شما زیبایی خاصی دارد .

## متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی  
را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم  
سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود  
جدی باشید . رویاهای شیرین طرف  
را هم در نظر بگیرید .

## متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی  
تقسیم کنید . هنوز در دنیا ی  
ما کسانی زیاد هستند که -  
میتوانند در غم شما شریک شوند  
از بد بختی اندوه فقط اراده و  
تصمیم قاطع شما را نجات داده  
میتواند .

## متولدین ماه دلو :

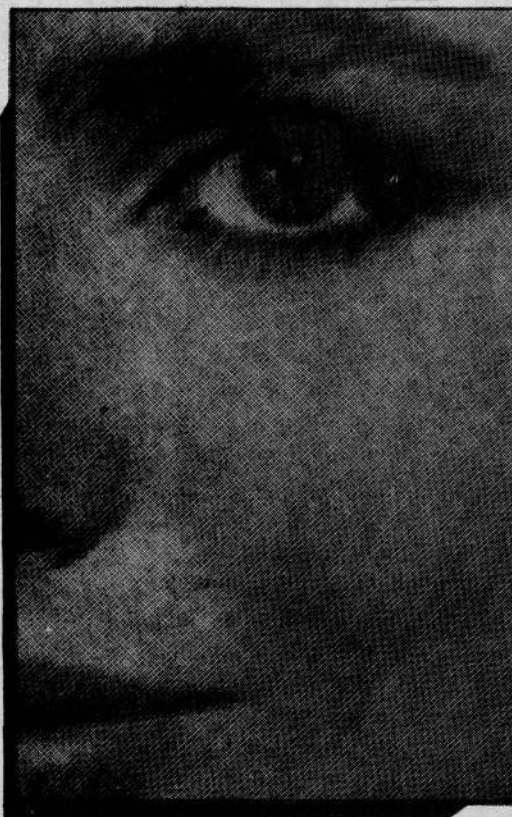
این هم یک تعبیر دیگری از  
زنده گی است که دل شما  
میخواهد همیشه غمناک و سو-  
گوار زنده گی کنید اما در زنده-  
گی چیز های زیبا و شاد زیاد  
است که شما به راحتی میتوانید  
آنها را داشته باشید نگذارید  
همیشه مغلوب باشید تجربه -  
کنید شما میتوانید پیروز شوید

## متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد  
بود کند و عشق واقعی و نخستین  
راه ندارد . اما میتواند با -  
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه  
نگهدارد . بحث در باره و فسا  
مفید نیست . بهتر است که در  
عهد خود ثابت قدم باشید .

## متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد  
تا هیچکس نسبت به شما مهر-  
بان نباشد . در ماه جاری کسی  
با شما ملاقات خواهد داشت  
دقت کنید که زیر بار حرف ها  
و نظریات منفی کسی شانه خم  
نمایید . شما با اندیشه های  
خود زنده گی کنید .



# کتاب فروشی

## فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک  
انواع قرطاسید و شراحت، موزن، عساده شما مانند سجادون، جوانان امروز  
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

## خوراکه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛  
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد  
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند  
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند  
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .  
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح  
از ۴ عصر - ۵ عصر  
از ۵ صبح - ۷ صبح

## فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر  
آهن پنی، اقسام پر فویل باب  
وسیح ولدنک را طور عمده  
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU  
 مسلسل  
 DS  
 350  
 220

# فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش  
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که حتماً  
 آورده شده دیدن نمایید  
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست  
 فدایی خوب، قیمت مناسب  
 در تمام مراکز فروش

بویا های که تازه رسیده  
 خرید نمایید  
 همه فواید از دست  
 ندهید



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**